



نام کتاب : لکسوز

نویسنده : زهرا کریمی

کاری از رمان سیتی

کانال تلگرام ما

@romancity

ایدی اینستاگرام

Roman.City

وبسایت رمان سیتی

Roman-city.ir

به نام خدا

رمان لکسوز
نویسنده : زهرا کریمی

عضو انجمن رمان سیئی
آدرس اینترنتی ما
<http://roman-city.ir>

+ سام علیک خان دایی

- به به یسی بانو چطور مطوری

عاشق داییمم چون اصلا به لحنم هیچیم گیر نمیده

+ توپ توپ به جون تو که

- زکی از من مایه میزاری توله

و افتاد دنبالم

- بگیرمت آی من من میدونم و تو ورپریده که ساعت 4 شد هنوز تشریف نیاوردی

اووو سرعتم رو زیاد کردم و به سمت اتاق داش یاسر رفتم اما نبود وای خودم رو

زدم به موش مردگی

- هی منکه تو رو میشناسم بلند شو اکبیری

+ اون نگارت

و از پنجره که رو به حیاط همسایمون بود پریدم پایین بله ارتفاع کم بود اما

چشمتون روز بد نبینه من روی اسب عصبی همسایمون افتادم که یه

شیعه اسب کشید و پیتوک پیتوک خونه همسایمون یه مایه دار مثل خودمون و

بزرگ که اسب اینقدر این ور و اون ور زد که دنیا دور سرم میچرخه و هر چی رو

خوردم درحال بالا آوردن بودم که اسب ایستاد با یه سوت وایی رو اسب وا

رفتم که صدای خنده اومد برگشتم دیدم صاحب ملک خانم تهامی پف الهی

بمیری پیرزن چرا زودتر نیومدی وایی ننه الان من میمیرم وویییی

+دخترم از دست داییت فرار کردی

هییی تمام ملت میدونن چقدر مشهورم من بله بله

-آره

با نیش کاملا باز تا بناگوش

+ حالت خوبه

مگه کوری دارم روت بالا میارم پیرزن خرفت بیشور انگاری نمیبینه وسط

کلانشهر و باس حیوونی نباشه ایششه انگاری باغ وحش

به خودم اومدم که دیدم داییم منو کول گرفته و میبره اتاقم

+داییی منو بغل کن چرا کول اخه

که منو ول کرد زارت خوردم زمین ستون فقراتم شکست اییییی الهی

بمیری من خودم حلواتو تیکه تیکه بخورم اییییی

+چقدر تو کولی بازی در میاری آخه تن لشتو بیار

و رفت منم شدم و به سمت خونه رفتم راستی من اسمم یاسی و 17ساله چشمم

ابی و پوستی سفید همچون ورقه اچار سفید و دماغ قلمی و لب و لوچ عالی و

موهام تا پایین تر از کمر و طلایی خوب من خانواده م دارفانی را وداع نموده

اند و من پیش اق دایمون زندگی میکنیم و دارای ننه و بابامون تو حساب منو

داوشمون نصف نصف بعد از اونم یه پادگان نزدیکای خونمون و ما یه بچه

مایه دار هستیم ولی نه اینکه سرویس مرویس داشته باشم نه بره خودم میرم

و میام و از سرویس بدم میاد ایشه

من آتیشم من آتیشم من دلها رو آب میکنم

گر بخوام جادو کنم من دنیا رو خواب میکنم

رسمی دل من فقط همینه فتنه بپا کنی میشنه

کاری نداره به غیر موندن

ساجمه و سارچمه رو کردی پا دیوونه

دل صاحب مردم تو سینه تنگ

همش میخواد با این و اون بخند

همین فردا که راهی ندارم بفروشمش

دل نالاتویام با من دو رنگ

من آتیشم من آتیشم من دلها رو آب میکنم

گر بخوام جادو کنم من دنیا رو خواب میکنم

قال دلتو بکن

وقتی که رفته تنگ میشه هر جا بره گرم میشه

هر جا بری و هر جا که باشی

آی باریکلا احسن

+ناز نفسات

-چاکر تیم یهود

+یهودا

-ژان ژان چه حرصی میخوره ننه خوشگل

+چی

اووووههه لعنت بر زبانم

ارمغان : همینا رو میگه دیه دایی جونم از مدرسه اخراج میشه

ایشششه اخه برینم به روت اخه کسی ازت نظر خواست میگی تخت سر تی سر مچه

من بنم دختر بیشعور از اون روزی که ننه اش این عتیقه رو زاییده کسی

بهم توجه آنچنانی نمیکنه از بس که خود شیرین دایی جون عق باوا چقدر از

این دختر بدم میاد من ایشالله سرخک بیگیری

+یاسی پیاده شو برو خونه من با ارمغان جان (زکی ارمغان جان) و یاسر بری...

-باشد عزت زیاد

و از ماشین پیاده شدم و یه تاکسی گرفتم برای پاتوقم و به ترسا و ترنم. تمنا

هم اس دادم که بیان پاتوق

#####

ترنم: خوب جرعت یا حقیقت یاسی

-جرعت

ترنم: خوب عسیسم تو باس بری ماشین لکسوز آیان رئوفی رو بدزدی و با

هم یه دور دور بزنیم شهر رو بعد بزاری سرجاش چطور بچهها؟

هین بچهها رفت هوا

چیزی نیست که باوا مثل بقیه جرعت های که رفتیم و خوب انجام دادیم و کسیم

متوجه نشد هستش دیگه

-باشد

تمنا: حماقت محز همچین کاری رو نکن دختر آیان رئوفی از اون مول بره هاست

- چرا پیاز داغو زیاد میکنی تمی مثل بقیه هاست دیه دیونه

تمنا: یاسی همچین کاری رو نکن این با بقیه فرق داره میفهمی اولدنگ و...

پریدم از پاتوق بیرون خوب اق دایمون و داوشمون که ساعت 2 میان مش سلیمون

هم که نیست پس حل

ترنم: یاسی بیا اینم ادرس ماشین

+ مقسی

خوب یه سیخ نازک رو برداشتم و اشاره شیشه ماشین رو دراوردم و سیخ رو

مثل قلاب سر ماهیگیری درست کردم و انداختم داخلش که با یه حرکت باز شد

و من هم سوار شدم چون چه ماشینی به به خوب یکسره کردم و روشن کردم
 چون و ضبط رو روشن کردم که آهنگ ملایمی پخش شد و به ترنم اس دادم
 که بیان سر خیابون وایستن که بعد از 10مین رسیدم و واسشون بوق زدم که

نشستن اونم با تعجب

+چتونه

ترنم: باوا من گفتم الان پسر میفهمه ایول داری بخدا

تمنا: بچهها این ماشین به بچه مایه دار هستشا امکان داره ببین نیستش

ماشینش زنگ بزن به پلیسا

ترنم: کمتر نفوذ بد بزن بزن بریم یاسی جون

خوب اینم از این خواستم برگردم که خوردم به ینفر سرم رو که بالا آورد دیدم یه

پسر سوسول

+هن چی

-ژون بخورمت

+تو گلوت گیر نکن یه وقت عمو

-نه عزیزم

+ بکش کنار ره

-عاشقتم

+ اوو هی بزن کنار وگرنه...

-وگرنه چی جوجه

+یه بچه میزارم تو دلت

اومد چیزی بگه که ینفر زد تو دهنش ای جون ایول داری عمو برگشتم دیدم اوا

خاک برسرم داییم پسر پا به فرار گذاشت و دایی اومد نزدیکم و گفت: من

داخل ماشین بهت چی گفته بودم

وا این هیچ وقت بهم گیر نمیداد که این وسط یه چیز میلنگه متمطنم باز این

ارمغان اب زیرکار پتم رو ریخت رو اب حالتو میگیرم بچه پرو

+ با تو ام خانوم رزاقی

چی رزاقی این اولین بار که دایی فامیلمو صدا میزنه یعنی چی شده

- دایی من...

+فقط خفه شو و برو داخل ماشین که ابرو واسه من نداشتی

دایی به من گفت خفه شو اخه من که کاری نکرده بودم

گوشیم اس اومد برداشتم دیدم عکس که از ترنم برام اومد پایینش نوشته بود

عکس آیان رئوفی همونی که ماشین لکسوزشو برداشته بودی ژون چی هست

لامصب

تازه فهمیدم که برای دایی یه مهمون ویژه اومد و دایی فکر کرده من خونه هستم

گفته شما برین خواهر زاده م خونه پف دایی تا خونه اخماش توهم بود و

وقتی هم که رسیدیم گفت لشتو ببر پایین وا منم با تمام قوام پیاده شدم

و درو به شدت بستم ایشه و وارد خونه شدیم که ارمغان با یه لبخند موزی

نشسته بود رو مبل اخمای یاسر هم تو هم بود یهو پسر بلند شد که من
سفید شدم وای لکسوز پف بخشکی شانس اومد نزدیکم و یه سیلی خوابوند
دمه گوشم

+ هی یابو تو خر کی باشی که منو میزنی هان

-ماشین چند صد میلیونی منو برداشتی تازه طلبکارم حالا هستی

+ها اون عبو قراض رو میگی تو

-چی عبو قراض اون مغزت نه ماشین من میفهمی

+صداتو بیار پایین باوا انگاری خر طویله بزرگ شد واس من یکاره

-خر طویله تو بزرگ شدی که بدون اجازه نباس ماشین رو برداشت

+ اوو برداشتم که برداشتم حالا که چی مثلا

یهودا: گمشو از این خونه بیرون

ارمغان: دایی جون خودت رو اعصابانی نکن

اخه که دوست دارم دهن این دختر رو صاف کنم اخ خدا ولی یه روز صاف میکنم

+ تویی که هر شب زیر ینفری خواهشا واس من زر زر نکن دایی جون اوهو

باوا تو حلققت گیر نکن خودشیرین

و از خونه زدم بیرون ایشه حالا کجا برم خدایا تمنا راست میگفت شر شد اخر

" دشمن دانا بهتر از دوست نادان است "

پیاده به سمت پاتوقم رفتم چون تنها جایی بود که میتونستم برم

+ پیس

سرم رو بالا گرفتم دیدم از برجک پادگان و یه سرباز

- هن

+ گوشیتو بنداز بالا لازم دارم

واسش انداختم که بعد از یه 10مین بهم داد و با یه 200تومن پول

- چرا اینقدر پول اصلا واس چی دادی

+ وقت داری

-اره باوا

+سیمکارت خودم رو انداختم داخل گوشیت و به عشقم زنگیدم که دیدم عوض

شدع میخواستم براش اون چیزی رو بگیرم که دوست داشت اما معلوم یکی دیه

براش خریدم بازم دمت گرم که بهم گوشیت رو دادی اون 200تومن هم مال خودت

+ آخه نمیشه که ره میدونی واس خودت لازم میشه

- نه دخی برو خدا بهمراحت و این پول ناچیزم هم به عنوان ترحم یا...بهت ندادما

+ به یه شرط میپذیرم

یه پوزخند زد و

-چه شرطی

+ این گردنبنده بهت قدرت میده قدرتی که هیچ کس نداره متمطن باش

و زیر لب زمزمه کردم همون طور که به داداش مهیارم داد (عخی)

یه آه پر حسرتی کشیدم داداشی کجایی کجا رفتی آخه برای چی رفتی و

واسش پرت کردم گردنبندم یه خدا نوشته شده بود واقعا بهم همیشه قدرت

میداد

+ تنکس

- وری ماچ بای بای

+ بای

200 تومن رو داخل جیبم گذاشتم و به سمت پاتوق رفتم و خودم رو تخت ولو

کردم پف ولی ارمغان تلافی این کارتو بدجور باید پس بدی من یاسی هستم

هرچی رو بخوام همون میشه پس بچرخ تا بچرخیم

واس خدمتکاری اومده بودم یه خونه بزرگ یه پیرزن خیلی اخمو بود با یه من

ترش تره هم نمیشه خوردش

+ بیا اینجا ببینم

رفتم سمتش دقیق منو نگاه کرد

+ چشا درویش ننه خیلی هیزیا میدونستی اون وقت میگن مردا هیزن

- تو میدونی تا حالا کسی با هم اینطوری جرعت حرف زدن نکرده

+ وا خاک عالم تو فرق سر مش ممدلی چرا مگه شما لولو خور هستین

- اسمت چی؟؟؟

+ من خاک پا شوما مخلص شوما یاسی آتیش پاره ننه حالا شما اصل بدین

- پرویی میدونستی

+ شما داشتن بیوگرافی میگرفتن پرویی نبود سر ما رسید تخت شد اک هی

بخشکی شانس اصلا میدونی ننه واس ما دیه عادی به جون شما که

- تو منو یاد نوه م مها میندازی

+ عخی دلم ریش ریش شد بمیر برات مش ممدلی

- خوب ازت خوشم اومد بچه شجاعی هستی ولی خواهشا این زبونت رو جلو نوه

کوچیکم نگهدار

+ باش بانو هر چی شما امر کنین

- اینجا فقط تو خدمتکاری چون هیچکس نتونسته بمون از دست نوه کوچیکم

+من میتونم ننه بشین و تماشا کن

- ببینیمو تعریف کنیم

+تعریفم میکنی ننه

- خوب برو بالا انتها دو تا اتاق هست سمت راستی رو برو داخل همچی هست اونجا کارتم فقط بیدار کردن نوه م و بعضی اوقات هم باهاش بری پارتی همین و

حقوقتم یک میلیون

+ باش اما اخم به شما نمیداد ننه نکن اینکارو با دل عاشق ما

-برو شیطون بلا

+ بروی چشم

از اون چیزی که فکرمیکردم لارج تر بود به سمت بالا رفتم و انتها و وارد اتاق شدم

به به عجب جای عجب دم دستگاهی بره روی تخت ولو شدم ای جون پارتیم میرم

چه عالی بهتر از این نمیشه

در عالم خواب بودم که احساس کردم نفسم بالا نمیاد ا ک هی اخه اعزراعیل جون

میذاستی من نوه شو ببینم بعد نفسم قطع کنی پف هی چشمانم رو که

گشودم دیدم همه جا تاریک موقعیت رو که نگاه کردم دیدم مثل همیشه من زیر

تختم پف وایی یهو صدای اخ و اه اومد یا اقدس وای نکن دارن

کاری خاک برسری میکنن هییی جونم واستون بگه من تا صبح فقط صدای اه و

نالہ دختر رو میشنیدم فقط تخمه نداشتم بشکونم والا دیدم صدا مدا نمیاد که از زیر تخت اومدم بیرون

+ جوونم جوونای قدیم والا ازدواج میکردن دختر رو میکردن الان ازدواج نکرده

میکنن الهی خودم سالگردتون رو بگیرم نداشتن یزره بخوابیم از بس اخ و

اوخ کردن حالا بریم نوه گور خر ننه رو بیدار کنیم من اومدم خوشم اومدم

با ناز و غمزه اومدم یه دور دور خودم چرخیدم که چشمم خورد به یه پسمل

اعضلانی خوشمل و خوش برو رو که تازه از حموم اومده بود بیرون و دور کمرشم

حوله پیچیده بود یکم که دقیق شدم دیدم بله این همون گور خری که من الان

بخاطرش اینجام و دارم به عنوان خدمتکار کار میکنم

+اخوی اون حولتو خوب بچسب یبار نیوفته ما رو رو سفید نکنی

- تو تو اینجا چیکار میکنی هان تو خونه من

+حساس نشو اخوی من بخاطر خدمتکاری اومدم اینجا

- منظورت کلفتی دیه

+ تی ننه مرد کلفت

- چی میگی تو متوجه نمیشم

از بس که خری

+ هیچی نگفتم

+یه چیز تو گفتی این خونه مال تو و تو میشی نوه ننه

-اره ولی ننه دیه کی

پف ای کیو که ریده اس که

- تو خودت ریدی

+ نه به اندازه تو

ننه: به من میگه نوه گلم

ها این گل اگه این گل گل پس چی

ننه : دخترم اتاق بغلی مال تو

+ او پس باش

و لپشو کشیدم و رفتم سمت اتاقم برات دارم آق ایان ببین چه حالی من از تو

بگیرم هه فکر کرده کی پسر سپهبود انگاری مرده شور قیافه تو ببرن نکبت

بیشعور هی داخل این اتاق چیکار کنم من خو کاری ندارم پس برم

بیرون ببینم چه خبر مبری از اتاق اومدم بیرون و به اطراف نگاه کردم دیدم

کسی نیست پس شروع کردم به خوندن (با اون صدای نکعیرش)

ابرو ب من کج نکن

کج کنم خار یارم

خوشگلم و خوشگلم الله نگهدارم

یکرم یکر سوارم هیچ کجا رغیب نداروم

عاشق اسب سفیدم دختری چابک سواروم

گیسو گیسو نگو کمند والله چینو چینو بلند والله

گیسو گیسو نگو کمند والله چینو چینو بلند والله

و موهامو تکون دادم که تو بغل اشنایی از دیار غربتو عشق افتادمم ای جون

سرم رو که بلند کردم دیدم داره با یه لبخند ژکوند نگام میکنه الهی آیان فدات

شه عمو جون اوخی چه ناز میخنده چه چاله لپی ای جون البته

آیانم داره منم چال لپ دارم بسوزین یوها ها

+ تو دبه کی هستی

ازش جدا شدم و با لحن لاتی گفتم: من خاک پا شوما یاسی خدمتکار جدید

و شوما خر کی باشین؟؟؟

اوو

+منظورم شوما کی هستین

- من...من...

آیان : ایشون...ایشون مرداد هستن

- بله مهرداد هستم

+ مادر دورغ گو منکه میدونم شما یه چیز رو دارین پنهن میکنین ولی خو

حالا به یه ورم خوشبختم از دیدار با شوما عزت زیاد و شرتونم کم و از پله رفتم

پایین

+ سلام

-سرت تو کلام

+ تو خدمتکاری

- نکنه تو هم جینفر لوپزی هوم

که صدای خنده بچگانه ای اومد که داشت غش میکرد من عاشق بچه هستم

مخصوصا موقعی که از خنده ضعف میکنه

ننه : اخ من فدای خندهات عزیز دلم

مهرداد: رکسانا خانوم

برگشتم دیدم مهرداد با اخم وا چرا همچین شد تا الان نمیشد نیششو بست حالا

واس من اخم کرد شونه ای بالا انداختم

+ جونم

بادمجون

مهرداد یه پوزخند زد و گفت : چرا کلثوم رو اینجا آوردی هان؟!

وای چه اسمی خوجملی الان ملت میخوان اسم بزارن عجق و جقی میزارن دم هر

کسی گرم که این اسمو برایش گذاشت

+ خوب گفتم بیارم پیش مامان جون

مامان جون اون دیه کی به دور و اطراف نگاه کردم که دیدم جز ننه و همین

عجوز و مهرداد کسی نیست

ننه: دخترم یاسی جان به من میگه مامان جون

+ اوهوع زرشک باوا

ننه: بیا کلثوم رو ببر

رکسانا: کلثوم نه و رزالی

مهرداد : رکسانا

که خفه خون گرفت چون جذبه رو عشق است

کلثوم رو تو بغلم گرفتم و بردمش داخل اتاق

مهرداد

+رکسانا من بهت چی گفته بودم هان

رکسانا: مهرداد

+ فقط خفه شو و از اینجا برو

رکسانا: اخه من....

+خفه شو تو یه آدم پستی همینو بس هیچ وقت این حماقتتو فراموش نمیکنم

حالا هم گمشو از اینجا

رکسانا: اینجا خونه مامان جون نه تو

ننه: گمشو از اینجا من همچین ادم پستی رو هیچ وقت داخل خونم راه نمیدم

برو و دیگه هیچوقت اینجا نیا میفهمی برو و گمشو

رکسانا: اینو بدونین تک تک تون از اینکارتون بشیمون میشین بشیمون

مخصوصا اون یاس ے

+به همین خیال باش یک تاره مو از سر یاسی کم بشه ولت نمیکنم با

همین دستام میکشمت

احمد آقا اینو بیرون کنین و هیچ وقت

راهش ندیدن به هیچ عنوان

احمد آقا : چشم آقا

و رفت

ننه : مهیار جا...

+هیش مامان بزرگ امکان داره یاسه بشنو

ننه : خوب باشد اما نمیخواهی بهش بگه

+فعلاً نه بعداً

ننه : باشد هر چی خودت صلاح بدونی عزیزم

یاسه : حالا ای ول ای ول ایهان جون تاج سر

برگشتم دیدم ایهان تو بغل یاسه و داره از خنده ضعف میکنه یه لبخند اومد رو لبم

یاسه

وا این پسر خل نه به چند دقیقه پیش داشت هاوار میکشید نه ب لبخند الانش

یه چیزایی اینجا مشکوک مخصوصاً این مهرداد حالا بیخی

مهرداد : فسقلی رو بیار اینجا ببینم

بردم سمتش و بهش دادم که بچه با دیدنش نیششو همچون اسب آبی باز

کرد هر چند مهرداد دست کمی از ایهان نداشت

ننه : دخترم برو ببین آیان کجا

+چش ننه

به سمت اتاقش رفتم و در و باز کردم که دیدم نیس هرجایی بود رو گشتم اما

نبود ای تو رو هت آیان لش مرده ایشالله بمیری من خودم بیام سرخاکت رو

برینم هم به خودت هم به قبرت عوضی دختر باز لاشی کون نشور

وای نفسم گرفت از بس همه جا رو گشتم

+ارواح شکمت

برگشتم دیدم خود اولدنکش دور ور لبشم قرمز ای خاک تو سرت حداقل بعد از

کارهای خاک برسری پاک میکردی هی چه دور زمونه ی به جان

وجدان خوابیده م که

وجدان: هوی یه کار از من مایه نزار

+بخوس تی جا سر

وجدان: بیتربیت

+تو با تربیت

وجدان: با تو حرف زدن حماقت

+کم آوردی سوت بزن وجی

وجدان = /:

+چی نگاه داره

- دیدن خر صفا داره داچ

+ههه خر توی گیس بریده ای

- نداشتیم دیه خر بهت میاد چون هم هیکلشو داری هم قیافه شو اما من نه من یه پرنس

+زارت

-به تک تک دندونات

مهرداد : آیان بیا دیر شد پسر

آیان : باشد اومدم

آیان : حیف که باس برم و گرنه حالتو میگرفتم اونم بدجور ولی برگشتم

متمطن باش حالتو بدجور میگیرم پس فاتحو بخون از الان

+اوو یابو ترمز دستی بگی راسی داری میای خونه واس خودت مای بی

بی بگیر

واست لازم تا اینجام من

و به سمت اتاقم رفتم که به ثانیه نکشید ننه صدام زد این منو نمود چپ

راست / راست چپ / بالا پایین / پایین بالا صدام میزنه

+بله

ننه : دخترم یه لباس برای پارتنی بپوش میخوایم بریم عشق و حال ژینگول

جان به به چشممون روشن ننه هم ماشالله اگه ننه بزرگ من بود الان میخواست

تسبیحات امام حسین رو بزن

خوب حالا لباس به سمت کمد لباسا رفتم یه سوت کشیدم ماشالله اینجا چقدر پر

لباس چقدر

وجی : خوش بحالت خوبه که

+دلت خوشها هوا ازادم نیس توش اینا گور ندارن تا کفن داشته باشن

وجی = /:

هی بخشکی شانس چشمم رو یکم به داخل کمد چرخوندم که متوجه یه لباس
شدم ای جون حالا بیا بشکن بشکن بشکن لباس رو برداشتم وویی چه نازه
خوجمل و کوتاه و شیک سریع با لباسام عوضش کردم و لباس قرمز که رو
کمرش یه بند اومد بود که پاپیون کوچولو داشت و شروع کردم به ارایش کردن
بعد از ۵مین یه هلویی دراومدم که نگین و نپرسین کفشم پوشیدم و یه چیزیم
روش پوشیدم و ده برو که رفتیم

داشتم با ترنم و تمنا و ترسا فر میومدیم که یهو اهنگ تانگو گذاشتن
و چی فکر کردین الان آیان نر خر میاد و دستاشو دور کمرم حلقه میکنه
نه ما از این شانسا ناریم حالا بگذریم والا غیر از اون

ریدن به کل هیکل ما تازه فاز گرفته بودم از بودن بچهها داخل این
پارتی که داشتم پر درمیآوردم بچهها ناراحت بودن بخاطر اینکه از خونه
بیرونم کردن اما بهشون گفتم که تقصیر اونا نبود چشمم خورد به آیان
که یه دختر تو بغلش بود دستشویم گرفت برینم به سلیقت به
نرمی و لطافت آشغال کثافت چه چرتی پرتی میگم واس خودم

+هی تره

-ترسا

+خوب حالا تو هم

-چیکار داشتی بنال

+ننه ات بنال

-اونکه شب عروسیش نالیده

+ -

-ها بگو دیه

+مسترا

-ایشه حال بهم زن

+حال بهم زن تویی نه من هر کس غذا میخوری بعد باس برینه وگرنه

میمیره که یا مثل بمب انفجار میشه

و با یه تنه ازش جدا شدم و از یه گارسون چی چی هست اون پرسیدم

مسترا کجا که این هو مونگلا نگام کرد یعنی من چه به زبونی حرف

زدم این چرا همچین نگا میکنه

+هوی چشا درویش مگه خودت ناموس ناری

*دستشویی کجا؟؟

-مستقیم سمت چپ

عع یه ساعت من بهش گفتم مثل عن منو نگاه میکرد برگشتم دیدم

مهرداد اوخی عسیسم

*برو دیگع شیطون

+واسداده بودم تو بگی بهم

و به سمت مسترا حمله کردم

+زارت-

-ناز نفسات یکی دیه بیا

که اونم با کمال پرویی یکی دیه گوز نمود

-مرهوا پیر شوی

از مسترا بعد از شوستشویی دست اومدم بیرون و به سمت میزمون رفتم که دیدم

میزهارو برداشتن و مبلهای شیکی رو به فرم دایره ای درآوردن و رفتم نشستم

که یکی از دخترا یه بطری مشروب رو آورد و رو میز گذاشت که یه پسر چرخوند

و افتاد به آیان و همون دختر که بطری شیشه رو آورد

+خوب آیان جون جرعت یا حقیقت

آیان با یه پوزخند گفت: جرعت

+تو امشب باید با من باشی

که همه یه اوه ما شت نثار دختر کردن

آیان: باشد

که دختر با تعجب نگاه کرد انگاری انتظار نداشت

آیان: مرد و حرفش حالام پاشو

اصلا واس خودم نذاشتم بچه مایدار و خوش گذرونیش فقط داشتن میرفتن گفتم خوش

بگذره و به سمت خونه حرکت کردم چون ننه سرش درد گرفت رفتش

عسل و لیمو رو به خردش دادم پسر احمق عشق و حالو ینفر دیه کرد کلفتی این نر خر

رو من باس بکنم پف-

دستم رو کشید که دقیقا صورتامون رو به رو هم با فاصله کمی دستشو برد داخل موهام و

سرم و میخواست نزدیک سرش بکنه که من مقاومت میکردم اما مقاومت کم بود و آیان

موفق شد و با....

(توخماریش بمونین مثل بقیه رمانا نیس لبش رو لب دخمل قرار بگیر)

باز شدن در از بغل آیان اومدم بیرون اونم با هزار و زور و زحمت خوک

زوری داره که نگین و نپرسین

مهرداد : من هستم برو

+ خوب شد گفتیا

و از اتاقش زدم بیرون که به کثریه از ثانیه نکشیدع بود که با شکستن چیزی

داخل اتاق آیان چشم گشاد شد وایی یعنی چی شد نکنه همه دیگرو دارن میزنن

نکنه بمرین هر چند بهتر یه خر کمتر تنفس بهتر والا

مهرداد : سریع زنگ بزن امبولانس

گوشیم رو برداشتم ها این امبولانس شماره ش چند بود اک هی

مهرداد : زنگ زده

+ نمیدونم چند شماره ش

مهرداد با داد گفت : لامصب ۱۱۵ رو بگیر

اخی ۱۱۵ بود گرفتم که گفت : موجودی حساب شما برای برقراری ارتباط کافی

نمیباشد لطفا موجودی خود را افزایش دهید

مهرداد : زنگ زدی

+موجودی ندارم

مهرداد : تو کی داشتی اخه لعنتی سریع از گوشی خونه بگیر

+ خا

به سمت پله ها رفتم و گوشی رو برداشتم و ۱۵ ازنگ زدم

+الو بف.

-ننه ات ولو

+خانوم یعنی چی هر حرف دهننتو بفهمین مزاحمت ایجاد نکنید خواهشا

- بخوس باوا یه نر خر درحال مردن یه امبولانس لازم داریم به عه آدرس

..

و به سمت اتاق آیان رفتم که دیدم

مهرداد : کی بهت گفت اینجا بیای برو تو اتاق هر وقت امبولانس اومد بگو

+ چون تو گفتی حتما

که یه گلدون به سمتم پرت کرد که ب دیوار برخورد کرد نه به من گفتم : نشان

گیرت افتضاح اح اح

+ نه به اندازه قیافه تو

- آخه زاقا تو دیه چی میگی یا به عبارت دیع دیگ به دیگ میگه روت سیاه یه نگاه

به آینه بنداز وقت شد بعد بیا در مسترا رو باز کن واق واق کن هر چند به

آینه نگاه نکن آینه هزارن شایدم تیلیاردان تیکه بشه ممنون میشی اینکار و

بکنی و در و با شدت بستم که یه چیز افتاد چون آخ مهرداد بلند شد منم اصلا
 به رو مبارکم نیاوردم و خیلی ریلکس و خانومانه به سمت اتاقم رفتم این ننه
 اینگاری به خواب ابدی رفت این همه سر و صدا میت قبرستون تا حالا بلند
 شده ولی این بلند نشده اوح رو هت بنازم بره

"یاسر"

هر چقدر دنبال یاسی گشتم پیدا نشد پف خدایا این الان سومین نفر از
 جیگر گوشهام که ناپدید شدن چرا
 اولی که داداش مهیارم بود و عاشق شدم به خودم پیام که اونم ناپدید شد چرا
 الانم که خواهرم خدایا چرا به سمت کلاس رفتیم و نشستیم انتها
 + چی شده داش

آبتین بود داخل تمام غم و غصه و شادی بامن بود یه رفیق واقعے هر جا هم که میریم با هم
 - هیچے

+باشد بعدا بگووو

که استاد اومد ارسلان نیششو باز کرد خیلی شیطون الان این میخواد یکاری بکن
 که استاد قیافه آبتین رو دید گفت :

شما که نیشست بازه پاشو برو تخته رو پاک کن

آبتین : نمیرم استاد !!!

استاد گفت : یعنی چی ؟ چرا نمیری ؟ میگم پاشو تخته رو پاک کن

آبتین خیلی جدی بلند شد گفت: دوس ندارم بچه ها قهرمان کلاشون رو تو این صحنه ببینن !!!

بچه ها زدن زیر خنده ...

بعد اومد تلافی کنه استاد آبتین داشته میرفت پای تخته

گفت: خوشگل پسر از این لباس ها که تنته مردونه ش هم هست؟؟؟

آبتین خیلی ریلکس گفت : استاد اگه واسه شوهرتون میخواید سایش تموم شده !!!

دوباره کلاس ترکید از خنده

استاد برگشت رو به آبتین گفت: خوشمزه حالا خودت حذف میکنی یا من حذف کنم؟؟؟

آبتین دوباره جدی گفت : واسه به قهرمان هیچ فرقی نمیکنه استاد !!!

استاد حسایی قاطی کرد رفت سمت لیست گفت: اسمت چیه بلبل زبون؟؟؟

آبتین گفت کوچیکه شما امید هستم

استاد لیست رو نگاه کرد

گفت: امیده چی؟؟؟

آبتین خیلی جدی صداشو کشید و گفت : امید جهان!!!

کلاس رفت رو هوا

استاد ماژیکشو پرت کرد سمت آبتین که جاخالی داد از بالا سرش ردشد و دوید

در کلاس و بستش فرار کرد !!!

کلا آبتین با استاد میرزایی کلاس نداشت

استاد : آقای یاسر سمیعی بیرون

منکه چیزی نگفتم پف وسایلمو جمع کردم و از کلاس بیرون اومدم که دیدم این

آبتین میخواست از دختر لب بگیر یعنی خاک تو سرش رفتم سمتش و

کشیدمش بردمش محوطه

آبتین : ایشه همیشه سر بزنگا میرسی مزاحم

+ برو خفه شو ها بخاطر تو منم بیرون کرد بعدشم داخل دانشگاه جای همچین

کارهای آخه بدبخت

که خندید

+مرض-

چشممو چرخوندم که با کسی دیدم قلبم تند تند میزد به سمتش رفتم

هواسش به من نبود یعنی واقعیت بود نیشم شل شد برش گردوندم که دیدم

آره خودش هیچ تغییر نکرد فقط خوشگل بود خوشگل تر شد

لب زد : ی...ا...س...ر.

+جون یاسر جونم کجا رفته بودی هوم کجا رفته بودی خانوممم

-یاسر ما به هم نمیخوریم نمیخوریم

+ کی اینو گفته آخه خوشگلم تو هم خیلی بهم میای غیر از تو هیچکس بهم نمیاد

خوب خواهش میکنم نرو چون بدون تو من نمیتونم

اومد چیزی بگه که انگشتم گذاشتم رو لبش و گفتم : هیش میخوام ببرمت

پاتوقمون عزیزم

و دستشو گرفتم یه تیکه یخ بالا اوردم و بوسیدم و به سمت ماشینم هدایتش

کردم و سوار شد منم سوار شدم که آبتین مزاحمم سوار شد سلام علیک

کردن و آبتین هم یکی از دوست دختراش رو سوار کرد که فهمیدیم دوست

خانومم و با هم به سمت پاتوقمون رفتیم منم تا رسیدن به پاتوق آهنگ سامی

بیگی پخش میشد که منو آبتین شروع کردیم با خواننده خوندن که خانوماهم

افتخار همراهی دادن و با ما شروع کردن به خوندن

(یکی بود یکی نبود از سامی بیگی)

آره منم آره منم آره منم دوست دارم

یکی بود یکی نبود تا شروع شد قصمون

میدونستم که تکی مثل ماه آسمون

میدونستم تو عزیزم قدر عشقو میدونی

میدونستم تو همونی که همیشه میمونی

آره منم دوست دارم محاله تنهات بذارم

تو وصله ی جون منی منم فقط تو رو دارم

غیر دوست داشتن تو دیگه چیزی ندارم

همه عمر من تویی و بی تو من کم میارم

ماه من واسه من از تو بهتر کسی نیست

بیا تو کتاب عشق فصلی تازه بنویس

بگو منم دوست دارم محاله تنهات بذارم

تو وصله ی جون منی منم فقط تورو دارم

آره منم دوست دارم محاله تنهات بذارم

تو وصله ی جون منی منم فقط تورو دارم

تک تک ثانیه هام با تو رویایی میشه

تو سکوت لحظه هام ببین چه غوغایی میشه

روی چشمام جا داری اگه منت بذاری

منو از خودت بدونی و بگی دوسم داری

آره منم دوست دارم محاله تنهات بذارم

تو وصله ی جون منی منم فقط تورو دارم

تو وصله ی جون منی

منم فقط تورو دارم

(تیکه آخر اینو از آره منم دوست دارم تا من فقط تو رو دارم چند بار تکرار میکنه)

" یاسے "

ای کمرم ای کمرم الهی نسل هر چی این رفوفیا همچون دایناسورها

منقرض شه از کت و کول افتادم پسر خاک تو سر معلوم نیست چه

غلتي

کرد که

+هی کلفت

-کلفت عمه ت عجنبی اشغال رفتی عشق و حالتو کردی و الان داری

بایرخ ما رو صلوات میدی اخه ننه صلواتی

+حیف که نمیتونم بلند شدم وگرنه ...

-وگرنه چی عموجوون هوم

+چنان میزدمت به سرامیک بگی کاشی

-فعلا که نمیتونی البته ارزو بر جوانان عیب نداره

از حرص قرمز شده بود ای جوون اینقدر بخور تپل میلی شی
+بجای اراجیف بیا و بهم کمک کن برم دستشویی

-فلج که نشدی فقط ...

+فقط چی

ای پسر یکاره داشت شیطون نگام میکرد

+اوخی زشتم موش زبونت رو خورد

-چی من زشتم دست خوش باوا په نگاه به خودت بکن بعد در مسترا رو باز کن

+من خوشگلم چون دور ورم پر از دخترای باربی

-آونکه البته اما امسال خودت

دستاش مشت شد به جهنم والا داره اون چند تا دخترے که هر شب زیر

ینفرن رو به رخ من میکشه نمیدونه که من خطم روزگرم

+ چی چرا اونجوری نگام میکنی البته بایدم نگاه کنی پسر به این..

- کمتر اشی مشی باز کن باوا

+چی فشارت اومده

-واس چی آخه

+واس اینکه بهت

-خودت رو زیادی دس بالا میگیری یا فیوزیت دس من

+وای ریدم

-نمیریدی میشکیدم

+برو از اینجا بیرون احح به جز اینکه اعصابمو داغون کنی کاری بلد

نیستی نمیخوام قیافه نحستو دیه ببینم

- نه که من دوست دارم پیشت بمونم و قیافه نحسیتو ببینم عزت زیاد

خوب من الان دارم آماده میشم که با ننه برم خونه پسر بزرگش چون تولد

دخترش ساقی که تازه دیروز از بیمارستان مرخص شده چون بیماری سرطان داشته که

خداشکرانه برطرف شده اینا حالا هیچی این آبان داخل بیمارستان میگفت من

نمیتونم تکون بخورم اون وقت حضرت آقا الان داره داخل اتاقش تیپ میزنه که با

ما بیاد آخ که دوستدارم سرشو بکبونم به دیوار آخ که نگین داغ دلم رو تازه

نکنین هیچی واسم مهم نیست فقط چرا این داشت داخل بیمارستان میگفت من

الان میمیرم رو به قبله گذاشتیمش ولی الان زنده اس سگ جان بیچاره چه

زجری اون اعزرائیل کشید دلم برات سوخته اعزرائیل جونی

+نگرانی که نمردم

برگشتم دیدم خودش

-این گاو طویله مگه در نداره

+اگه داشت باز میکردم بعدشم اگه تموم شد کارت بیا بریم

چشمم خورد به تپیش عجب تپیی باوا خر پولدار (نه که خودش نیست)

+غرق نشی

- نه همه نوع شنا بلدم

و با یه تنه بهش رفتم بیرون اممم لباسم

یه مشکى بود اما روش پر از گلهای بنفش که رنگ مشکى رو پوشنده بود و

آستینم نداشت در کل شیک بود و تمام

صدای موزیک زیاد بود و جوونای زیادى هم وسط در حال قر دادن بودن این ننه

م که رفته معلوم نیست کجا بعد از اونم این آیان هم از اول مجلس مثل برج

زهرمار معلوم نیست چش گیر و مینگیر داره باوا حتما زیدش نیومد خخن

که دیدم یه پسر دید میخندم نیششو باز کرد ایشه نکبت برگشتم دیدم آیان

نیست جنم داره یا ابرفضل اون پسرم نبود یا خدا اللهم صل الله محمد والله

محمد

" ساقے "

فوق العاده شده بودم این ارشیدا گفت که برای مدل عکس میخوام جای تعجبش

اینه که آقامون گذاشتن بعد از اونم احح گویشیم رو تو خونه جا گذاشتم از

آرایشگاه اومدم بیرون و به سمت خونه رفتیم محوطه خونه خیلی بزرگه و یه

آرایشگاه برا من که ساخته شد وخیلی دوشش دارم همین که در و باز کردم

سیل تولدت مبارک به همراه ریختن گل پر پر شد رو من و جلو اومدن ...

یاسر تمام همه کسم اشک تو چشم حلقه زد همه دست میزدن و جیغ من غرق در

نگاه یارم بودم داخل اون کت و شلوار تک بود اومد نزدیکم و منو تو آغوش گرفت

منم خودم سپردم بهش تو بغلش آروم آروم دمه گوشم گفت

ساقی که تو باشی من مست و خرابم

یه لبخند اومد رو لبم ولی با کار یاسر آخ گفتم که جون کشداری گفت وای

خدایا داشت گردنم رو میمکید

یاسر الان وقته ش نیست

صبرم دیگه طاق شد نمیتونم خانومم

سرم و انداختم پایین که یاسر پیشونیم رو بوسید که جیغ و سوت رفت هوا

و با هم به سمت وسط سالن رفتیم و رو کیک عکس خودم بودم

دختر خاله ساقی : ساقی آرزو کن بعد

یه نفس عمیق کشیدم و با دستام صورت یاسر رو قاب گرفتم و بلند گفتم

من فقط تو رو میخوام عشقم بمون با من تا ابد

و بعد شمع ها رو فوت کردم و بعد از اون آهنگ گذاشتن که شد پارتی به تمام

معنا منم با یاسر رفتم وسط شروع کردم به رقصیدن

" یاسے "

یه دختر بچه اومد و بهم گفت که مامان بزرگ گفت که برو داخل

محوطه و یه زنگ بزن بهش

باشه ای گفتم

و بلند شدم جام جایی بود به کسی دید نداشت حتی ساقی هم اومد ندیدمش با

هزار زور و زحمت رفتم بیرون و گوشیم رو دراوردم و خواستم زنگ بزنم که

کوئید شدم به دیوار و نمایان شدن چهره ابن ملجم مرادی که جلوم وایستاد بود

دیگه از هیچ شوخی خبری نبود ولی قیافه اش بامزه شده بود که پخی زدم زیر

خنده به خودم که اومدم دیدم آیان خیره بهم هیزه دیگه

— کافر همه را کیش خود پندارد

آخه که دوست داشتم سرشو بکوبونم به دیوار یهو یاد ننه افتادم گوشیم و

برداشتم که از دستم قاپید و گذاشت داخل جیبش منو میبینی از تمام سر

کلم دود بیرون میزد چون تابحال کسی جرعت نکرد بود که گوشی شخص منو

بردار ولی این شتر برداشت اومد نزدیکم و گفت لباس دیگه نداستی اینو پوشیدی

— نه نداشتم به جون تو که

— که نداستی نه باشد الان یکاری میکنم که تا عمر داری هیچ وقت نتونی از این

مدل لباسا بپوشی تا به خودم اومدم که دیدم

سرش داخل گودی گردنم و داره میمکه تمام تنم گر گرفته بود توان مقابله باهاشو

نداشتم زبونش رو از گردنم برد زیر چونه م نفسم کشدار شده بود دستش

رو رونم گذاشت و فشار داد که آه از دهنم خارج شد برابر شد با جون کشدار

آیان اصلا تو حال خودم نبودم و حتی نمیتونستم بهش بگم اینکارو باهام نکن

لباش و گذاشت رو لبام و شروع کرد به خوردن و یکی از دستاشو هم پشت گردنم

که مبادا عقب بکشم نفس کم آورده بودم اما آیان کار خودش رو انجام میداد و همین

حرسی م میکرد و با باز شدن زیپ لباسم نفسم رفت که صدای اومد

— خوب هرزه شدی و سرویس میدی براوو

که آیان ازم جدا شد و من تونستم یه نفس راحت بکشم به طرف صدا که

برگشتم دیدم دای یهودام و دوست دخترش نغمه و ارمغان آشغال من مطمئن

زیر سر این که با داد آیان تمام اجدادم تو گور لرزیدن

- تو کی هستی که به زن من تهمت هرزگی میزنی هان

و یه مشت خواست بکوبون تو صورتش که با جیغ گفتم نه

که دستش داخل هوا موند تمام تنش از خشم میلرزید

- فقط بخاطر زخم بهت هیچی نمیگم گفتم هوا برت نداره

ارمغان با اون عشوه خرکیش گفت زنت

که آیان با یه پوزخند گفت آره زخم چون تک نه مثل تو و امثال تو زیر این و اون

باشن هر شب خانم تنوع طلب

و بدون اجازه دادن به کسی دستمو گرفت و به سمت ماشین برد و نشوند و با

تمام سرعت روند بعد از یه یک ساعتی به یه جا سر سبز رسیدیم منظرش

فوقالعاده زیبا بود و محشر که آیان بهم گفت که بمون تا من میام سرم رو تکون

دادم که رفت یاد حرفش افتادم زخم

یه لبخند خبیث اومد رو لبم باشد زنتم یوهو متمطنم الان ارمغان به عالم و

آدم گفته که آیان رئوفی زنش منم حرف بابابزرگ یادم اومد که میگفت هر کس

میخواه بر ضرر من کاری کنه به نفعه من دقیقا مثل الان من

دیدم آیان دیر کرد ضبط ماشینو روشن کردم که آهنگ وقته عشقه

از بهنام

صفای پل ے شد

من از اینکه گریه کردی غصه خوردی بیقرارم
دل بریدن کار من نیست من میترسم دل ندارم
عاشقونه پایه حرفات میمونم تا تو بخندی

کع آیان اومد سوار ماشین شد و لب تاپ شو رو پاش گذاشت و مشغول

شد باهاش منم شونه ای بالا انداختم و واسه خودم با خواننده

میخواندم

تو بگو که با من هستی که هنوزم دل نکندی
نمیدونی دیگه دل ندارم از دلت جدا شم
خود خدا خواسته که اینقدر عاشقه تو باشم
نمیتونی سر به سر نذاری با دله دیوونم
پایه همه چیزمون بدون تا آخرش میمونم
تکست آهنگ وقت عشقه بهنام صفوی
من میترسم حتی از این حرفه رفتن مهربونم
دور از این عشق هر دو تا مون کم میاریم من میدونم
وقته عشقه مثله هر روز ساعتامون کوکه با هم
عشقم عشقش دست من نیست باورم کن بی گناهم
نمیدونی دیگه دل ندارم از دلت جدا شم
خود خدا خواسته که اینقدر عاشقه تو باشم
نمیتونی سر به سر نذاری با دله دیوونم
پایه همه چیزمون بدون تا آخرش میمونم
نمیدونی دیگه دل ندارم از دلت جدا شم
خود خدا خواسته که اینقدر عاشقه تو باشم
نمیتونی سر به سر نذاری با دله دیوونم
پایه همه چیزمون بدون تا آخرش میمونم
.....ن..

- پیاده شو

پیاده شدم و باهاش به سمت کلبه رفتیم من عاشق کلبه چوبی

هستم با لذت داشتم داخل کلبه رو انالیز میکردم که چشمم افتاد به

جشن تموم شد خانواده ها مامان بزرگ رو میخواستن برسون خونه که فردا
 بعدازظهر میومدن و من فقط تنها مونده بودم خونه که با رفتن دست یاسر به
 پشت لباسم قلبم تند تر تند تر زد نه من فعلا نمیتونم یعنی موقعش نبود
 + یاسر..

- میدونم خوشگلم

و پیشونیم رو بوسید و منو تو بغلش برد

+ جات بد نیست

-نه

+بلند شو برو ببینم که

-یه لقمه چپت میخوام بکنمت

+نه که تاحال نکردی

-ای جوون چه حرصیم میخوره

+یاسر

-جونم خانومم بگیر بخواب صبح میرم دیگه

و منو برد تو بغلش منم دیگه دیدم بیهودست تو بغلش خزیدم و لا لا

"آیان"

اولین بار که دارم سیگار روشن میکنم اوردم نزدیک لبم که یه نفر قاپید از دستم و اون

یه نفر ادمم یاسی با اخم نگاش کردم و گفتم : تنت میخاره

+تن تو بیشتر میخار یکاره

آخ که دوست داشتم بکشمش آخ ولی حیف که عاشقشم و نمیتونم مرگ اون مرگ منم

هستش

-تن من یا تو هوم

و همون طور بهش نزدیک میشدم و اونم خیلی جسورانه وایستاده بود و تکون از جاش

نمیخورد یه کاری میکنم که حتی از ده متری منم نتونی رد شی خانوم کوچولو دوتا

دستم رو دو سر شونه هاش گذاشتمو از پشت قلاب کردم و گفتم : جسورانه بودنت کار

میده دستت

دستاش زد به کمرش رو گفتم : مثلاً چی کار عمو

بدون هیچ حرفی انداختمش رو تخت که خیلی ریلکس منو نگاه میکرد ریلکسی من بهت

نشون بدم که قابل هزم نباش واست سیگار رو روشن کردم و بردم نزدیک صورتش

دوتا دستاشم گرفته بودم که کاری نتونه انجام بده چجوری وول میخوره

+بازم جسورانه وای میسی

-آره

نزدیکتر بردم سیگار رو که صورتش رو اشتباهی برگردوند و سیگار به صورتش خورد و

یه قطر اشک از چشمش اومد پایین سیگار رو انداختم پایین و سریع سر سوختگی رو

یکم پماد زدم که با تخسی داشتم نگام میکرد

+ها چی تقصیر خودت بوده و ندونم کاریات دیگه

و بدون توجه بهش دراز کشیدم به پهلو و پتو رو کشیدم روم که ازم درخواست پتو کنه

(ای موزی) یه چند ساعتی گذشت برگشتم عقب دیدم خیلی ریلکس خوابیده وای یکی

از چشماشو باز کرد و گفت : من همیشه جایی میخوابم که سرد باشه چی فکر کردی
 الان صدات میکنم و میگم پتو بده تو خواب ببینی عمو و اون وقتم تو بتونی بغلم کنی
 +اوهوع چی من توی زشتو بغل بگیرم کسر شأنیت زیادی خودتو بالامیگیریا شب مگه چی
 خوردی؟؟

- بچرخ تا بچرخیم همین

" یاسی "

و برگشتم برخلاف جهت به پهلو آقا آیان حالیت میکنم یک عمر وقتی تو بغلم کردی
 حالیت میشه چی کسر شأنیت خوب امروز چندم ایسول فردا صبح حالیت میکنم
 آقا آیان چشمام رو بستم و خوابیدم که صبح زود خیلی کارا دارم

" یاسر "

چشمام رو باز کردم که اولین چیزی که به چشمم خورد ساعت بود فکر کردین چی
 چشم یار نه عزیز دیدم ساعتو ای وای الان ساقی منو میکشه لباسام رو مرتب
 کردم و پیشونیش رو بوسیدم و بلند شدم که پام به قالیچه گیر کرد و با صدای
 وحشتناکی افتادم پایین که ساقی بلند شد و منو نگاه کرد و بعد یه نگاه ی به
 ساعت غزل خداحافظیم رو خوندم

" ساقے "

ساعت ۱۱ بود یه نگاه به یاسر انداختم که دیدم افتاد رو زمین اخه فکر کرده الان
 میکشمش اوخی یه فکر اومدم به ذهنم

+یاسر دیدی بهت گفتم که برو اما نرفتی الان مامانم میاد وای بابام نه

و الکی اشک میرختم لامصب عجب اشکی میرختم یاسر بلند شد و اومد سمتم و منو

کشید تو بغلش و گفت : خانومم خوب ...

+اف شو فقط

-چرا اخه

از بغلش اومدم بیرون و نزدیکای در رفتم و گفتم : چون سرکاری و زبونم رو

دراوردم و پریدم بیرون حالا یاسر بدو من بدو که آخر سر آقامون گرفتمون منو

هل داد رو کاناپه و روم خیمه زد و گفت : منو سرکار میزاری هوم

+ها کی من کی گفت.

که با لباس ساکتیم کرد منم دستام رو پشت گردنش حلقه کردم و بیشتر به

خودم نزدیکش کردم که یاسرم با اینکارم لبام رو ول کرد و لباسم رو بالا زد و

شروع کرد به بوسیدن بدنم تنم داشت آتیش میگرفت لبش رو به شدت به بدنم میکشید و

میبوسید اصلا تو حال خودمون نبودیم گوشه یاسر به صدا دراومد اما بی توجه به

گوشیش داشت کارشو انجام میداد

+یاسر گوشیت

که به اجبار بلند شد و گوشیش رو برداشت و منو نشوند رو پاش منم دستام رو

پشت گردنش حلقه کردم

+بله

...-

+ساعت ۴

...-

که من سرم رو بردم داخل گردنش و بوسیدم که سداشو اروم شنیدم که گفت

نکن ساقی

...-

+باشد پس ساعت ۵ کافه ...

که اینبار لبام رو گذاشتم رو لباش که اونم گوشیش رو خاموش کرد و به پهلو

چرخید و منو گذاشت دوباره رو کاناپه

+خودت خواستی

و لبشو گذاشت رو گردنم و شروع کرد به مکیدن که به شیتنطتم غلت کردم غلت

لاله گوشم رو گاز گرفت که آه ی کشیدم

"یاسے"

+ساکت شو لعنتی تو منو از دنیا دخترانگیم گرفتی خفه شو خفه شو
(تو کون خر چپه شو)

-من هیچی یادم نمیاد هیچی من-

+ساکت شو وای دارم میمیرم

برای گرفتن نقشم غش کردم که آخرین چیزی دیدم دویدن آیان و فرو رفتن

تو بغل گرمش بود

+ واقعا ازت حالم بهم میخوره آیان یه پست فترتی تو

-مهرداد بخدا من هیچی یادم نمیاد

+هیس

و رفت برای معاینه چون مهرداد یه دکتر سرشناس ولی من مطمئنم به یاسی دست

نزدم پف کلافه دستی به موهام کشیدم و جلو در رژه میرفتم که یه دکتر زن رفت

داخل و بعد از ۴۰مین مهرداد اومد بیرون و دستم رو کشید و برد اتاق خودش

+آیان

-بله

و برام همه چیو گفتش که نفسم رو دادم بیرون

"ساقے"

جلو آینه وایستاده بودم و داشتم به کیودیا گردنم نگاه میکردم که دیدم

گوشیم زنگ خورد دیدم یاسر

+ساقی

-جانم

+داری چی کار میکنی

-امم دارم به هنری که رو گردنم حکاکی کردی نگاه میکنم

+خودت شیطونی کردی دیگه

-عع من یا تو

+ فکر کنم رکسانا بود که داشت گردنم رو میبوسید و لبم رو موقع حرف

زدن هوم

با شنیدن اسم رکسانا میخواستم خود زنی کنم از رکسانا متنفر بودم

-یاسر

+آخ الان قیافت بامزه شده حیف که نیستم پیشت وگر نه یه...

-یاسر

+خنخ

سعید: ژون چه لیبی داری

وای این دیگه کجا بود

+ساقی مگه تو تنها نیستی

-من نمیدونم این از کجا اومد که یاسر

+کی هستش ؟؟؟؟

-سعید دیگه آقای میدونی که دختر باز

با تمام حرصش گفت :

+همین الان لباس بپوش بیا بیرون دمه در وایستا تا من لشم رو بیارم

و قطع کرد پف یه مانتو زرشکی و شلوار مشکی و روسری مشکی بلند رو

به گردنم بستم و یه رژ لب قرمز جیغ زدم و خط لب و ریمل کیفم رو

برداشتم به همراه موبایلم و کفش مشکیم رو برداشتم و از در اتاقم به

سمت حیاط باز میشد بیرون اومدم و صدای ناله های دختر میومد پف

کی میخواد سعید اینکارهاشو تموم کنه کی البته اینم بگم قبلا سعید یه

دختر رو دوست داشته که دختر میره با یه نفر دیگه ازدواج میکنه و

همین میشه که یه سعیدی میساز که هرشب یه دختر زیرش بعد از اونم

سعید فکر کنم نمیدونست که من اینجام وگرنه دختر و میبرد خونه

خودش از در خارج شدم که یاسر رسید و رفتم سوار شدم به سمتش

برگشتم که گفت : عروسی من که اینقدر به خودت مالیدی هوم

خواستم چیزی بگم که

لباش رو گذاشت رو لبام و منم دستام رو پشت گردنش حلقه کردم و یاسر دور

دهنم رو زبون می زد و رو لبمو میمکید حرارت بدنم هر دقیقه به دقیقه بیشتر و

بیشتر میشد لب بالام رو کشید تو دهنش و زبونم رو مک زد جفتمون با

حرارت و شدت داشتیم لحظه به لحظه از گرمای لب هم مست تر و مست تر می

شدیم و همین باعث شدت عمل یاسر بشه و نفسم بند اومد که سرمو عقب

کشیدم اما یاسر دستشو پشت گردنم گذاشت و صورتم رو به صورتش نزدیک

کرد و اینبار لبشو قرار داد رو لاله گوشم و آرام لبشو کشید تا پایین چونه م و

دکمه مانتوم رو

که آورد نه من تحمل این همه گرما رو الان ندارم بخاطر همین مانع اینکار شدم که

یاسرم فهمید و کشید عقب و منم سروضعم رو درست کردم و ماشینو روشن کرد

" آبتین "

شصتم تو چشم یاره

کله ام چقد میخاره

اه اه اه

چی میشه اممشب

فاطمه ابگوشته نزاره

+ آبتین چی میخونی آخه

- فضولے

+ من فضولم تو لوله کش من میرینم تو بوبکش

- براوو راه افتادی

+ اونکه خیلی وقته اما حیف که چشم بصیرت نداری ببینی

- آیه جـــــون چش بصیرت رو خوب اومدی خوشم اومد چون من به جز چشم یار کسی رو نمیبینم

که بچهها یه اهوعی گفتن که من گفتم : خانوم و اقایون بزن بریم پارٹی

کع جیغ این دخیا رفت هوا اما من چشمم خیلی وقته یه دخی رو گرفت اما پا

نمیده اما من آبتینم مال خودمی

"یاسے"

شوهر نازی داشتم خوب نگهش نداشتم

شغال اومد بردش

یجا نشست و خوردش

حالا همه با هم

دمش گرم دمش گرم

برگشتم دیدم ننه داره نگام میکنه یه لبخند ژکوند تحویلش دادم و گفتم خوب

+خوب سلام احوال اسیر شده زن و بچه چطور مطوری

که خندید ننه

+چون زن لاریجی یه آهنگ واست میخونم چی حال کنی تو بمیری که

سن که رسید به پنجاه

فشار میاد به چند جا

اول میاد به بیضت

ازکار میافته نیت

دوم میاد به زانو

پشت میکنی هر چی بانو

سوم میاد به جمجمه

آب نمیاد به قمقمه

چهارم میاد ..

+دختر بس بس میخواستم بگم که

وسایلتو جمع کن میخوای بری مسافرت

آخ جون

+با کی

-فعلا تو جمع کن وسایلتو

منم شروع کردم به جمع وسایل که طولی نکشید همه چی راست و ریست بود یه

حموم دنج رفتم و اومدم بیرون و یه مانتو یاسی که یه طرفش بیت از شعر حافظ

بود رو پوشیدم و یه شلوار مشکی و روسری مشکی رو پوشیدم و رفتم جلو آینه

با کرم کبودیا گردنم رو پوشندم و یه رژ لب قرمز زدم و یه تق خورد به در که

+بله

-خانوم میتونم پیام وسایلتون رو ببرم

+باشد

در و باز کرد و وسایل رو برد پایین منم کفش و کیفم رو برداشتم و رفتم

+ من حاضرم-

-خوب مادر جان سفری که داری میری به ترکیه هستش اونم با آیان میدونی

ضربی بدی بهت واردشده فهمیدم کلی بحث کردیم اما قانع شدم دخترم برید

اونجا دونفری و ...

حالا من الکی ننه غریبم بازی کردم و با هزاران عشوه یاسی ای از خونه اومدم

بیرون که داشتم حیاط رو میرفتم آیان اومد و دستم رو گرفت که دستم رو پس

کشیدم که دیدم ننه داره نگاه میکنه دوباره بردم و دستش رو گرفتم

+فقط بخاطر رو گل ننه دستت و گرفتم گفتم یادت باشه

که دستش از دستم پس کشید که ننه گفت : آیان

وای

+بریم ترکیه حالتو میگیرم جوجه اونجا دیگه ننه نیست

دستم رو گرفت و باهم سوار ماشین شدیم

داخل هواپیما بودیم من که گوشیم شارژش تموم شده بود دیدم این آیان

خواه به سمتش رفتم جیبی که سمت من بود رو نگاه کردم دیدم نیست خوب

کاملا روش افتادم و اون یکی جیب رو نگاه کردم دیدم هست برداشتم گوشیش

رو عع رمز داره اسم رکسانا رو زدم شاید باشه دیدم نه اممم که یهو گوشه از

دستم قاپید شد برگشتم دیدم خود جان مرگ بکوشته ایش

+بشین روش برو کیش

-فعلا داریم میریم ترکیه پس ببند رمز گوشیتیم بزن میخوام یه آهنگ گوش

بدم

که گذاشت داخل جیبش و دوباره خوابید ایشالله آخرین خوابت باشه بلند

شدم و یه نگاه به دور و اطراف کردم ببینم کی گوشی بهم میده که دسم کشیده

شد دیدم خود برزخیش

+ها چی یه لگن رو بهم ندادی حالا دست بهم نزن

-بیا اینم گوشی دیگه میتونم دست بزنم

+برو بمیر باوا

و رمم رو زدم و آهنگ ساق ے اومد که بلند شدم همه دختر و پسر بودن گفتم

حاضرین با آهنگ ساق ے برقصین که همه گفتن چرا که نه منم آهنگ ساق ے

رو گذاشتم و همه اومدن وسط هواپیما ده حالا کی نمیرقصه آقا برگشتم دیدم

آیان سری از تأسف بهم داد به جهنم ناکس عجب گوشی داره صداشم توپ توپ

و چرغارو خاموش کردن عجب ادمای لارجین بعد متوجه شدم آیان گفته اوخی بعد

از اونم هر کس با زیدش بود و میخوند و میخوردن شرابو چه کار خیری

کردم

دست همه پسر دخترا هم یه جام شراب بود

میخوام به میخونه برم

دنیا رو از یاد ببرم

میخوام که از ساقی و می

حال عجیبی بخرم

میخوام که دیوونه بشم

همدم پیمونه بشم

میخوام که رو غصه و غم

خط سیاهی بکشم

بریزم می بنوشم

هی به دستم جام پی در پی

تو ای ساقی خرابم کن

منو غرق شرابم کن

دلم رو مست و دیوونه

از این دنیا جوابم کن

میخوام دیوونه دیوونه شم امشب

اسیر ساغر و پیمونه شم امشب

میخوام دیوونه دیوونه شم امشب

اسیر ساغر و پیمونه شم امشب

تو ای ساقی شهامت کن

دعایم استجابت کن

شدم قربانیت دیگر

مرا از غصه راحت کن

میخوام دیوونه دیوونه شم امشب

اسیر ساغر و پیمونه شم امشب

میخوام دیوونه دیوونه شم امشب

اسیر ساغر و پیمونه شم امشب

بده جامی دگر ساقی

کنم زیر و زیر ساقی

به حالم اعتباری نیست

دوباره خطر کن ساقی

بده جامی دگر ساقی

می جانانه تر ساقی

میخوام دیوونه شم ساقی

مرا با خود ببر ساقی

بریزم می بنوشم

هی به دستم جام پی در پی

تو ای ساقی خرابم کن

منو غرق شرابم کن

دلهم رو مست و دیوونه

از این دنیا جوابم کن

میخوام دیوونه دیوونه شم امشب

اسیر ساغر و پیمونه شم امشب

میخوام دیوونه دیوونه شم امشب

اسیر ساغر و پیمونه شم امشب

بعد از اتمام آهنگ خواستم به آهنگ دیگه بدارم که از اتاق فرمان خبر دادن که

باس بیشینیم موقع فرود که مام نشستیم و بعد از فرود هواپیما به سمت یه

خونه که مال آیان بود رفتیم خوشم اومد به به ایول باوا یه خونه دوبلکس توپ

توپ به سمت یه اتاق رفتم و حوله رو برداشتم پریدم تو حموم اوخیش جیگرم

حال اومد اوح یادم رفت لباس بیارم با خودم حوله رو دور خودم پیچوندم

و از حموم زدم بیرون که هیچ کس نبود اوخیش لباس زیر ست قرمز رو

و یه گپ قرمز و شلوار مشکی برداشتم و همه رو پوشیده بودم و فقط مونده بود

گپم که خواستم بپوشم دستی مانعش شد برگشتم دیدم آیان و چشمش

خمار و بیشتر خواستنی شده بود دستاشو دور کمرم حلقه کرد بود و لحظه به لحظه

هم حلقه اش تنگ تر میشد و من بهش نزدیکتر میشدم

نه من درست میخوام تلافی کنم اما این دیگه نیستش پس با تمام قوام هلش

دادم که رفت عقب فکر کنم همچین کاری رو از من نداشت سریع لباسم رو

پوشیدم و خواستم از در بیرون برم که گفت : دوست داشتن یه نفر میدونی

یعنی چی تو تب داشتش سوختن میدونی یعنی چی ؟ یا فقط شنیدی هوم ؟ غ

وقتی دید جواب نمیدم از کنارم رد شد و رفت منظورش از این حرفا چی بود بیخی

به سمت آشپزخونه رفتم و از داخل یخچال یه برش کیک برداشتم و یه آب میوه

برداشتم و رفتم جلو تی وی و فیلم چهار اصفهانی در بغداد رو گذاشتم و شروع

کردم به نگاه کردن غرق تو فیلم بودم

"آیان"

ماشینو کنار زدم اومده بودم جای همیشگی جای که وقتی تنها بودم میومدم به

سمت لبه رفتم و سرم رو بالا گرفتم و گله کردم از همه چی و همه چی از هیچ

حسی نداشتن یاسی بهم و خیلی چیزهای دیگه خدایا کجایی کجایی ببینی که

دارم تو تب داشتن یاسی میسوزم همه حق عاشقی و عاشق شدن رو دارن ولی

من ندارم مگه چمه اخه افتادم رو زمین و مشت هام رو پی در پی به زمین میکوبیدم

دستم بریده شده بود ولی از قلب زخم خورده من بیشتر نیستش که

یهو بارون گرفت اونم به شدت تمام لباسم خیس آب شده بود اما من نه مشت رو

کوبیدم به زمین داشتم دیونه میشدم هر وقت میخواستم بهش نزدیک بشم

پسم میزد تا کی باید تحمل کنم تا کی مگه این همه سال کم بود اخه خدایا منو

بکش تا راحت بشم تا دیگه نبینم از اینکه تمام همه کسم اینطوری پسم میزنه

مگه گناهم چی چی بجز عاشق شدن من حقیر مگه چیکار کردم چه گناهی به

درگاهت کردم

+ یه پیک دیگه

که ریخت منم تا ته ش سر کشیدم حت ے نمیدونم چقدر خوردم به ساعت

نگاه کردم دیدم ساعت ۳ شب یه ته استکان دیگه هم زدم حساب کردم و از کاور

اومدم بیرون و به سمت ماشینم رفتم و به سمت خونه رفتم اونم نزدیک بود چند

جا تصادف کنم در و باز کردم و رفتم داخل همه جا تاریک و سکوت حکم فرما بود

از سالن داشتم میگذشتم که دیدم تلویزیون روشن رفتم دیدم یاسی خوابید

چرا نمیفهمی دوست دارم چرا خودت رو ازم دریغ میکنی آخه مگه چیم کمه بگو تا

همونی بشم که تو میخوای به سمتش رفتم و بغلش کردم و به سمت اتاقش

بردمش و رو تخت گذاشتمش و خواستم برم اما نمیتونستم پس رفتم رو

تختش دراز کشیدم و اوردمش داخل بغلم و سرشو گذاشتم رو سینه م پلکام

سنگین شد و چیزی دیگی نفهمیدم

"یاسے"

با احساس اینکه دارم جان به جان آفرینا میسپارم بلند شدم شدید همه جا

تاریک و سکوت ک..حکم فرما است چراغ رو روشن کردم دیدم آیان که رو تخت

خوابیده و عرق شر شر میباره از صورتش به سمتش رفتم دیدم تنش کوره ای

از اتیش حالا من چیکار کنم اممم مغز جونی به کار بیا اها یافتم تب داره

(هنر کردی دانشمند) رفتم و سمت آشپزخونه همه برقار رو روشن کردم و آب نه

زیاد سرد و نه زیاد گرم یه جورابی معتدل رو برداشتم به همراه چندتا پارچه و

به سمت اتاق رفتم و پیراهنش رو دراوردم و پارچه رو که اب زده بودم رو

پیشونیش گذاشتم و پاهاشو پاشور دادم و بعد از اونم پارچه رو عوض کردم

جونم واستون بگه که من اینقدر اینکار رو انجام دادم خداروشکر نفله حالش

برگشت به حالت عادی منم یه نفس راحت کشیدم پلکام سنگین شدن و

نمیدونم کجا بود که لالا کردم اها من انتقام این خواب نازنیمو از این بوزینه

میگیرم امممم (خوابید)

"آیان"

با دیدن یاسی پخی زدم زیر خنده وای خدا قیافشو دیدنی بود بلند شدم و به نگاه به خودم کردم وا چرا من پیراهن ندارم باز چشمم افتاد به یاسی که پوکیدم وای سرش تو آب بود و پهاشم رو هوا خخخ بع سمتش رفتم و بردمش رو تخت گذاشتم که بیدار شد

+عع خوب شدی باوا دلمون رو آوردی اینو بدون دیشب از بس پاشورت دادم و پارچه رو پیشونیت رو عوض کردم دما از روزگارم دراومد اخه مرد مومن اخه یزید اخه شمر این چه بود که تو کردی تبت خیلی بالا بود

- کوه که نکندی

که با یه تای ابرو بالا رفته منو نگاه کرد ژون قیافه شو خواستم برم جلو اما نه اون از من دوری میکنه منم میکنم آره خودش خدایا تو این راه کمک کن و عقب گرد کردم و رفتم داخل اتاق خودم و لباسام رو عوض کردم که گوشیم زنگ خورد دیدم هاکان که برای ترکیه بود و دوستمم بود برداشتم که گفت : داداش خوش اومدی رسیدن بخیر دیه ما باید از زبون یه نفر دیگه بشنویم اخه رسمش ..

+هاکان یهویی شد کجایی؟

-من مثل همیشه کاوره هستم

+باشد دارم میام اونجا

-خانومت بیار خداحافظ

بوق بوق

خانومم وای نه کی میتونه به این وحشی بگه هاکان خدا نگم چیکارت نکنه از اتاق

اومدم بیرون که با یاسی رو به رو شدم سریع گفتم: آماده شو میخوایم بریم

کاوَره پیش یکی از دوستانم و گفتم خانومت رو هم بیار پایین منتظرتم

و سریع رفتم پایین چون میترسیدم قبول نکنه یه یک ربعی شد از یاسی خبری

نشد از ماشین پیاده شدم که دیدم خانوم خانوما داره میاد اونم چه اومدنی مثل

شمر به خونم تشنه بود خدا بخیر کن باس صلوات داد والا ولی من خیلی ریلکس

بودم که همین بیشتر حرصیش میکرد

با هم سوار ماشین شدیم برام جای تعجب بود که اومد باهام ضبط رو روشن

کردم که آهنگ چقدر تنهام از علیشمس و مهدی جهانی مثل حال روز خودم

فکر میکردم اون یه ذره آدمه

رفتو تنها شد دلم یه عالمه

البته تا اونجایی که یادمه

هرچی خوردم از این دل سادمه

من خسته شدم از آدما و طعنه هاشون

خسته شدم از اومدن و رفتناشون

خستم از خیابونو پیاده روهاش

ازت که خواسته بودم مراقبم باش

چقد تنهام تنهام تنهام

چقد سرده بی تو دستام

تورو میخوام میخوام میخوام

پُر از اشکه سرده چشمام

چقد تنهام تنهام تنهام

چقد سرده بی تو دستام

تورو میخوام میخوام میخوام

پُر از اشکه سرده چشمام

هندزفیری توو گوشمه یه کوله رو دوشمه

یه پیرهن سیاه تنم همونی که همیشه میپوشمه

نمیدونم کجای شهرم توو کوچه ها سرگردونم

به امید اینکه تورو ببینم تا سرمو برگردونم
ولی حیف تو اینجا نیستی
مگه تو همونی نبودی میگفتی پام وامیستی

♪♪♪♪♪

♪♪♪♪♪

منمو جای خالی با یه مشت یادگاری
که از همدیگه دو سه ساله داریم
حالا تکلیف چیه فراموش کنیم
نه این کارا کار ما نیست
با اینکه همش دنبال فانیم
ولی بیخیال این تو مرام ما نی
یادمه میگفتی حتی اگه از آسمون سنگ بارید
بازم قول بده که دوستم داری نمیخوام ببینم غم داری
ولی حیف که این روزا یه حس دیگه رو من داری
چرا یه حس دیگه رو من داری
خستم از این همه کشیدن
نصف شب از خواب پریدن
تو بیخیالی ولی من
عاشقتم هنوز شدیدا
بارونو تهران هدفتونو آهنگ
چرا تو بی من نمیشی دلتنگ
نگام هرشب به آسمونه
بی تو کلافم پُر از بهونه
چقد تنهام تنهام تنهام
چقد سرده بی تو دستام
تورو میخوام میخوام میخوام
پُر از اشکه سرده چشمام
چقد تنهام تنهام تنهام
چقد سرده بی تو دستام
تورو میخوام میخوام میخوام
پُر از اشکه سرده چشمام

چقد تنهام تنهام تنهام
چقد سرده بی تو دستام
تورو میخوام میخوام میخوام

پُر از اشکه سرده چشمام

رسیدیم کاواره هاکان و پیاده شدیم در ورودی رو گذروندیم چرا اینجا

سوتو کور برام جای تعجب بود کاوره هاکان و این وضعیت یا من

اشتباهی اومدم شمارشو گرفتم و در و باز کردم که بادکنک ترکید و شعله

آتیش به هوا رفت و گلهای پر پر شد رو سرمون و فرو رفتن تو بغل رفیق

و داداشم هاکان بود ازم جدا شد و با یاسی سلام و علیک کرد و

خانومش اومد و هاکانم دستش رو بازوش قرار داد و

گفت: ایشونم خانومم رومینا

رومینا بامن و یاسی احوال پرسى کرد و بعد از اونم رفتیم یه جا دنج

نشستیم کلی جوون بود و هاکان جوری حرف میزد که خانوما نشنون

+چجوری تورش کردی بلا

-داستانش طولانی

+ای جوون

-بادمجون

+ای دیوث

-چاکرتیم

و هاکان چهارتا لیوان پر از ... برداشت و ما سرکشیدیم بجز یاسی یه

آهنگ تانگو گذاشتن اونم زیر سر این هاکان من میشناسمش رفتیم و به

یاسی درخواست دادم که بدون هیچ حرفی رفتیم وسط و هماهنگ با

آهنگ تکون میخوردیم سرم رو نزدیک گوشش گرفتم و گفتم

+ میخوامت

که سرشو بالا آورد و با تعجب نگام کرد و بعد گفت :

خوردی حالت نیست چی میگی

روانی شده بودم بهش اعترافم میکنم بازم انگار نه انگار باشد دارم برات خانومم
بمون تماشا کن بعد از رقصیدن تانگو به اجبار هاکان رفتیم خونشون که هاکان
یه فیلم عشقولانه گذاشت و من پیش یاسی نشسته بودم و یه جورایی یاسی تو
بغلم بود و هاکانم که زیدشو گرفته بود تو بغلش و غرق تو فیلم بودن من سرم
رو تو گودی گردنه یاسی فرو بردم و یه مک زدم که یاسی چنگی به بازوم زد و

گفت : خواهش میکنم الان نه

هاکان : داش آبان ما رفتیم لا لا

که یاسی دمه گوشم گفت : بمون تا اخر فیلم چی میشه

+باشد داش ما این فیلم رو نگاه میکنیم بعدا میخوابیم

هاکان : باشد اتاق شما در آبی هستش

+باشد

و به تلویزیون خیر بودیم وقتی متوجه شدم هاکان اینا رفتن یاسی رو به خودم

نزدیکتر کردم و تمام وعده وعیدای که به خودم داده بودم یادم رفته بود و

خواستم یکم اذیتش کنم برگردوندم سمت خودم همونجور که خیر به لباس

بودم با بند ...بازی میکردم قلبش تند تند میزد و هرثانیه بیشتر و بیشتر و

همین دیونم میکرد اما من اونقدارم آشغال نبودم اوردم یکم پایین تر که مانع

شد خخ لپشو گاز گرفتم و رو دستام بلندش کردم و بردم به اتاق موردنظر و

رو تخت گذاشتم و بغلش دراز کشیدم

"هاکان"

از بس امروز منت کشی کرده بودم در حال مرگ بودم رو تخت ولو شدم و چشمام

رو بستم که دیدم رو لبام چیزی حرکت میکنه با خیال اینکه چیزی زدم که

صدای اخ اومد برگشتم دیدم بله اینکه رومینا وای سرشو نگهداشته بود

داغونش کردم ازجا بلند شد که پاشو گرفتم که افتاد بغلم که منم سفت گرفتمش

+کجا کجا

- خونه عمه ت

قیافه شو ای جون بخورم عسل خودمی

+تقصیر خودت بود

-چی من

+ نه پ من بودم لب میگرفتم

که سرشو فرو کرد تو گردنم ای جان سرم رو کج کردم و گردنش رو یه مک

محکمی زدم که آخ گفت که جری تر شدم و روش خیمه زدم

و گفتم : امشب رو بیخیالرشو از خستگی میمیرم باشع خانومم و تو بغلش وارفتم که

گفت : خوب من میخوام اممم

+ شب شیک

که منو کنار زد و پشت بهم خوابید دستام رو دور شکمش حلقه کرد و زیر گوشش

گفتم : دیوٹ خودمی

کہ متوجہ خندہای ریزیش شدم فدای خندہاش بشم من و لا لا

"یاسے"

چرخیدم کہ چہرہ آیان رو دیدم خوابیدہ بود دستم رو اوردم بالا و رو صورتش کشیدم چقدر جذاب و خوشگل آخہ آرزو ہر دختری یعنی میشہ برای من باشہ فکر نکنم فقط این یہ بازی و منم بازیچہ اش بہ حساب میام چہ زندگی دارم من با خودم معلوم نیست چند چندم ہے آخر این داستان یعنی چی میشہ معلوم آیان میرہ با یکی از بہترین دخترا ازدواج میکنہ منم برای خودم میزنم بہ در و دیوار وجود

وجدان : ی چیز تا دیروز یہ چیز دیگہ میگفتی الان یہ چیز دیگہ

+ ہے فکر کنم عاشق شدم

وجدان : تو عاشق نشدی تو یہ روانی بع تمام معنایی

+ دہ الان کی روانی نیست

وجدان : اینو خوب اومدی

بعد از زر زر های وجی دوبارہ بہ آیان نگاہ کردم بہ سمتش رفتم و چشمام رو

بستم و لپشو رو بوسیدم چشمام رو کہ باز کردم دیدم لبشو بوسیدم ہے

نگاش کردم دیدم خواب خداروشکر دستاش رو باز کردم از دورم و رفتم

سمت سرویس بہداشتی

"آیان"

وای خدایا نوکرتم یاسی به عشقش بهم اعتراف کرد وای چقدر خوب

+ یاسی واقعا تو هم دوسم داری؟

- اممم نه پسر جوون

+ این دقیقا یعنی چی

- یعنی اینکه همه حرفام رو تخت و بوسم رو لب و اعترافم دورغ بود و بس یه

چالش بود و من بردم خخخ من یه نفرو میخواستم که این طرحو پخش کنم امم

و گفتم کی بهتر از تو خخخ

+ بگو داری شوخی میکنی

- شوخیم چی بود آخ..

دیگه تحمل نداشتم و از اتاق زدم بیرون چی فکر میکردم و چیشد چالش من

چقدر احمق و ساده بودم حالا که اینطور شد منم خوب بلدم یاسی

سوار بی ام وی شدم که مال هاکان بود چون مال منو هاکان برداشت بود به سمت

پرتگاه رفتم و نشستم و تکیه مو دادم به جلو ماشین و سیگار کشیدم تموم نشد

اون یکی جایگزینش میشد کام به کام دم به دم لحظه به لحظه خفه گی میکردم

گوشیم پشت سرهم زنگ میخورد اما برام اصلا مهم نبود کنترل ضبط ماشینو زدم

که آهنگ سبب از شادمهر عقیلی پلی شد خدایا یه نگاه به منم بنداز

امروز شکستم من یبار بخاطر خواهرم شکستم اینبار بخاطر کسی که فکر میکردم

منو دوست داره

سبب

سبب منم که میشکنم
 اما حرفی نمی زنم
 اگه هیچکس برام نموند
 واسه اینه که سبب منم
 کاش بدونی ماتم دنیام
 بی تو فقط گریه می خوام
 کی میدونه این حسرتا
 چه کرده با روز و شبام
 زندگیم یه دنیایی
 یه کابوسم تو رویایی
 یه پاییزم تو بهاری
 من یه مرداب تو دریایی

از این گریه چه می دونی
 نه دردمی نه درمونی
 به چه امید می خوایی باشی
 به پیش دردام بمونی
 زندگیم یه دنیایی
 یه کابوسم تو رویایی
 یه پاییزم تو بهاری
 من یه مرداب تو دریایی

سبب منم که میشکنم
 اما حرفی نمی زنم
 اگه هیچکس برام نموند
 واسه اینه که سبب منم

سبب منم که میشکنم
 اما حرفی نمی زنم
 اگه هیچکس برام نموند
 واسه اینه که سبب منم

+ آبان چته پسر این چه وضعی

-جای من نیستی که هاکان

+مگه چی شده تو صبح که ...

-چالش بود میفهمی چالش لامصب تو چشم زل زد و گفت چالش بود همین

نابود شدم هاکان نابود دیگه بریدم از همه چی از خودم از این زندگی از

این سرنوشت برای هر کی یه چیز نوشت سر ما که رسید قلم افتادش و گفت تو

باش اسیر سرنوشت

"هاکان"

تابحال آیان رو اینطوری ندیده بودم اصلا برام غیر باور بود نه من نمیزارم

رفیقم داداشم حالش اینطوری باشه به سمت ماشین رفتم چون رومینا و یاسی

هم با من اومده بودن خوب یادمه این آیان بود که منو رومینا رو بهم رسوند پس

الان موقعش نشستم داخل ماشین و شروع کردم به حرف زدن سکوت داخل

ماشین حکم فرما بود و این من بودم که سکوت ماشینو میشکستم از یه طرفم

بارون میومد اونم شدتش زیاد بود و آیان هم پشت سر هم سیگار میکشید من

حرف میزدم و سکوت دخترا که با بستن در به خودم اومدم دیدم یاسی که داره

بدو بدو میره به سمت آیان خداروشکر خداروشکر

" یاسے "

واقعا از خودم متنفر شدم و با این کار احمقانه ام یاد خاطری که داداش یاسر بهم

گفته بود افتادم و به عاقبتش که سریع از ماشین پریدم بیرون و بدو بدو به

سمت آیان رفتم اما با چیزی که دیدم شاخ درآوردم انگاری فلج شدم نه خدا لعنتم کنه به سمتش یورش بردم و سرشو تو بغلم گرفتم درست هیچ حس و علاقه ای بهش ندارم اما عاطفه دارم انسان هستم هه اگه عاطفه و انسانیت داشتم حتی مسخره وار هم بود بخاطر دل عاشق این پسر یکاری میکردم به سمت هاکان رفتم و همه چیو گفتم که زنگ زد به اورژانس که بعد از یه چند دقیقه رسید و آیان رو بردن وضعیتش اینقدر بد بود که امبولانس آژیرشو روشن کرد بود و با تمام سرعت میروند پف واقعا بعضی وقتا کارهای خیلی بچگونه ای میکنم خیلی خدایا خودت مراقبش باش با صدای رومینا به سمتش برگشتم

+بله

- همیشه وقتی آیان بهوش اومد بهش بگی چالش نبود میدونم برات سخت اما خودت بحران آیان رو که دیدی یکم فکر کن یکم خودتو جای آیان بزار امیدوارم انتخاب درستی بکنی یاسی

تا رسیدن به بیمارستان به تمام حرفای هاکان و رومینا فکر کردم من دو تا راه دارم یا اینکه قبول نکنم که اونم با نابودی آیان یکی بود اگه قبول کنم که آیان برمیگرده کدوم راه رو انتخاب کنم

+یاسی پیاده شو رسیدیم

وای رسیدیم اما من هنوز انتخاب نکردم با سلقمه رومینا پیاده شدم و به سمت بیمارستان و به سمت پذیرش

+ خانوم الان یه پسر که خون بالا آورده بود رو کدوم قسمت بردن

- اونو که بردن برای اهدای عضو

+چے عمه ت و بېرن برای اهدای عضو شما بیجا کردین من ..

-هاکان پیدا کرد

که رفتیم و وارد اتاق دکتر شدیم که دکتر با حرفی زد کمر هر سع تامون به

معنایی واقعی خورد شد

برای من بیشتر چون من باعث این حال آیان شدم اے کاش همه ش یه کابوس

بود و بس اما به خودم که نگاه میکنم میبینم نه همه چی واقعیت و من با یه کار

احمقانه ام ..

دکتر : همون طور که بهتون گفتم شوک خیلی بدی بهش وارد شد که باعث شد

بیمار نه بتونه حرف بزنه نه بتونه گوش بده اما این پایان ماجرا نیستش

شمامیتونین با کارهای مفید اونو دوباره صحیح و سالم به خودتون برگردونین اما

اینا همش بستگی به شما دار و در آخر کدومتون همسرش هستین

وقتی هاکان سکوتمو دید گفت : ازدواج

+منم

گفتم چون گندی بود که خودم زدم خودم کردم که لعنت بر خودم باد

که دکتر گفت برم بغل اتاقشون یه اتاق مال یه خانوم که متخصص همچین

کارایی

سری تکون دادم و به سمت اتاق رفتم و با تقه ای به در و با اجازه طرف وارد شدم و رو مبیل نشستیم که اومد جلوم نشست و

بعد از احوال پرسی شروع کرد به گفتن

تمام کارایی که باید انجام بدم برای بهبودی آیان سرتون رو درد نیارم کارهای

که یه زن و شوهر انجام میدن رو انجام بدم البته با عشوه های خاص خودش از

اتاقش اومدم بیرون که با هاکان و رومینا روبه رو شدم

+ بچهها یه سوال میخوام بکنم شاید مسخره باشه اما میکنم آیا شما منو مقصیر

میدونید

که هاکان و رومینا با هم گفتن : نه آیان سر خواهرشم همین جوری شد و دکتر

گفت نه میتونه حرف بزنه نه گوش که با حرفای ما و انرژی ما برگشت به زندگی

عادیش خوب خودت رو نگران نکن حالا هم بریم اوردنش تو بخش

کارای مرخص شدنش رو انجام دادم چون خودش خواست رو برگه نوشت و داد

بهم

با شنیدن رو برگه نوشت یه جورایی شدم دگرگونی فجیعی تو دلم افتاد

آیان رو تخت دراز کشید که گوشیش زنگ خورد نگاه کردم ننه وای حالا

چی بگم بیخی باوا شاید کاری مهمی داشته باش اتصالو زدم

+آیان

-ننه منم یاسی

+اها سلام مادر جان خوبی

-توپ توپ شما چطور مطوری؟

ارواح تخت جمشید

+ خوبم خوبم آیان کجا

حالا چی بگم

-مسترا

+چی

-دستشوی دستشویی

+ اها هر وقت اومد بگو زنگ بزن

-امکان داره یادم بره چیکار دارین بهش بگم

+خوب بهش بگو که عروسی نیوشا چهارهفته بعد بهتون خوش بگذره خداحافظ

-همچنین خداحافظ

برگشتم دیدم این بودزینه سرخ نکنه چیزی شد پریدم سمتش که با سر

نشون داد چیزی نیست یه نفس از سر آسودگی کشیدم و به سمت در رفتم که

با شکستن چیزی برگشتم دیدم آینه به هزاران تکه شده بود به آیان نگاه کردم

دیدم بهم اشار میکنه که برم پیشش رفتم و یه ورقه بهم داد خوندم بین بچه

پروو رو حرف خانوم دکتر که یادم اومد پذیرفتم و رو ورقه براش نوشتم که هم

برم لباسام رو عوض کنم هم اینجا رو تمیز کنم و پاشدم و بعد از تعویض

لباس برگشتم به اتاق که دیدم آیان تیکه شیشه ها رو جمع کرد و رو تختش

دراز کشید به سمتش رفتم و خودم رو تو بغلش جا دادم که منواز بغلش شوت

کرد که منم یه فیلی پیلی زدمش که از درد صورتش جمع و قرمز شد به جهنم که

اونم این حرکت رو بی جواب نداشت وای بیشعور چقدر محکم زد وای دارم

میمیرم الهی فلج میشدی آییی پلکام سنگین شد و لا لا چیزی نگذشت بود

که دیدم دارم مثل گهواره ای که توش بچه

هست تکون میخورم ای خدا لعنتتون

نکن مگه مرض دارین پف بلند شدم که دیدم آیان با یه لبخند ژکوند بهم علامت

داد که برم واسش آب بیارم براش داخل ورقه نوشتم کر و لال هستی درست ولی

فلج نیستی که و ورقه رو بهش داد و کپیدم یکم که گذشت عذاب وجدان اومد

سراغم که مجبور شدم بلند شم و برم برای شازده آب بیارم که اونم داخل ورقه

نوشت آب نمیخورم آبمیوه میخورم اخه که دوست داشتم خر خرشو بجوم بلند

شدم چون میدونستم بخوابم عذاب وجدان دوباره به سراغم میاد به حرف دکتر

باس همچی باس واس شازده طبیعی باش بعد از یه نیم ساعت جون کردن اب

البالو رو گرفتم و بردم براش که داخل ورقه داشت مینوشت ب گمانم داشت

تشکر این چیزا مینوشت ورقه رو داد دستم که خوندم /دیگه آبمیوه نمیخورم

میخوام استراحت کنم /ورقه رو انداختم طرفش و ابمیوه البالو رو سرکشیدم تا

اخر و تخت دراز کشیدم و پتو رو تا خر خر بالا اوردم من مردشور هر چی عذاب

وجدان رو میگم که بیاد سراغ من بدبخت

ساقی"

امروز تولد یاسر و الانم من براش جشن گرفتم و بزن و بکوب اما تو چشماش

غمی به سمتش رفتم و دستام رو دور گردنش حلقه کردم و گفتم : چشات چرا

غم

دستاش که دور کمرم بود رو فشار داد و نفسشو پر از حسرت داد بیرون و گفت :

بعدا بهت میگم خانومم

منم اسرار نکردم و دستمو گرفت با هم به سمت پیست رقص رفتیم و شروع کردیم به رقصیدن یه جورایی شده بود پارتی لباس من یه لباس قرمز ساده اما شیک مدل .. ماهی بود و لباس یاسرم یه کت آبی و شلوار و پیراهن سفید خیلی بهش میومد فداش بشم من

+ خدا نکنه فعلا مونده باس تا شب...

-عع یاسر

+ جون یاسر نگاه قیافه شو اینقدر دوست دارم...

-یاسر

+باش باش خخخخ

-اصلا قهرم باهات بچه پروو

+قهر نه دیگه حداقل کادوم رو بده بعد قهر کن عسیسم

دارم برات کادو رو کوبوندم تو سینش و گفتم بفرما و با تمام تخرسی به سمت اتاق رفتم و قبل از بستن در یاسر خودشو انداخت داخل اتاق و درم قفل کرد و کلید رو گذاشت داخل جیبش به چشمش نگاه کردم خمار بود و پر از نیاز وای نه یه قدم فاصله بینمون رو تموم کرد و اومد سمتم و یکی از دستام رو برد پشت و با دستاش قفل کرد و منو به خودش نزدیک کرد و با دست ازادش موهای که پخش بودن رو صورتم به بالا داد و صورتش رو بغل صورتم قرار داد و شروع کرد نجواه گونه صحبت کردن ضربان قلبم تند و تند میزد که صدای چرخیدن کلید و در باز شد و

صدای امیرسام بلند شد

+آوووو من فکر کردم دارین میبوسین هم دیگرو اک هی

که یاسر نمیدونم چی رو انداخت سمتش که گفت : وای مادر ختنه شدم وای

کجایی ببینی پسرت به چیز شد ای وای

که یاسر برگشت که امیرسام گفت : چرا امیر میچسبونی داداچ

یه قدم برداشت یاسر سمتش که جیم زد تک خنده ای کردم و بدون

هیچکاری به سمت پایین رفتیم ساقه

تولد یاسر رو این امیرسام کرده بود پارتی شیطون بلا امم امیرسام برادر ناتنیم و

همسن و سال یاسر و یه دوست دختر داره دختری اروم و نجیب اما بهش صبر

ایوب بده با این داداش من والا دستی دور شکمم حلقه شد

+یاسر

-جون یاسر

اینکه صدای یاسر نیست این صدای امیرسام که وقتی فهمیدم این بودزینه یکی

از پاهام رو بالا اوردم و زدم جا حساسشو که شروع کرد به نفرین کردن

+آی الهی خودم نابودت کنم که منو نابود کردی آی مطهره (دوست دخترش) کجایی که ببینی آقاتو

نابود کرد این دختر ورپرید ترشید آی مادر

یکی دیه زدم که خفه شه و کمتر کولی بازی دربیار

"یاسه"

وای خدایا ۴ هفته دیگه عروسی چی کار کنم اینکه هم لال شده هم کر خود کرد را

تدبیر نیست بگو اخه مرض داشتی پسر به این گلی رو هی از خودت دور میکنی

با صدای شکستن چیزی یک متر پریدم هوا برگشتم دیدم آیان ای خدا نگم

چیکارت کنه پسر تا پایان اینکه خوب شی همچی رو میشکنی که به سمتش رفتم

و ورقه رو گرفتم حتما نوشته چرا نگرانی خوندم دیدم اره درست اوخی نگرانمه اما

با خوندن بند اخر میخواستم خفه اش کنم بچه پرو مثل اب البالو میخواد بکنه

براش نوشتم به همین خیال باش که بخوام برات چیزی درست کنم

به در تقه ای خورد و بعد رومینا و هاکان اومدن این ایان شروع کرد به نوشتن

منم باهاشون سلام علیک کردم و رفتم اشپزخونه و چهارتا ابمیوه و کیک گذاشتم

و به سمت اتاق رفتم که دیدم همه سرخ شدن یعنی چی شد شونه ای بالا

انداختم و بهشون تعارف کردم که برداشتن رومینا و هاکان حرف میزدن ولی من

فکرم درگیر ۴ هفته بعد بود یعنی چی میشه یعنی ایان خوب میشه

+یاسی

سرم بالا میگیرم و میبینم رومینا

-هوم

+چرا پکری

-۴ هفته دیگه عروسی مادر بزرگ آیان زنگ زد و گفت

+وای حالا عروسی کی

-گفت نیوشا

+اوهم ایشالله عروسی خودت به آیان گفتی

-مرسی نه به آیان نگفتم

+نگران نباش من مطمئنم که آیان حالش خوب میشه تا ۴ هفته دیگه

-ایشالله

+عع شاد باش ببینم که نه اینطوری نمیشه هاکان تو آیان رو حاضر کن و من

یاسی رو

و بعد دستم رو گرفت و برد داخل اتاقم و رفت سمت کمد و بازش کرد و شروع

کرد به صحبت کردن با خودش اممم اینا که همشون خوجملن آها این خوب یه

مانتو خاکستری(لی فورم الانا تو بیشتر تن دخیا دیده میشه) و شلوار

مشکی و روسریم مشکی لباسام رو عوض کردم و رژ لب کرمی زدم همین و

کفشم رو پوشیدم و گوشیم رو برداشتم و برو که رفتیم بالا نبودن رفتم پایین

که رومینا که متوجه من شد سوتی زد و گفت : جون بخورمت جیگر

که تک خنده ای کردم و با هم از خونه زدیم بیرون و سوار ماشین شدیم

و حرکت کردیم راننده آیان بود بعد از یه چند دقیقه به یه جایی رسیدیم و پیاده

شدیم یه جا سرسبز بود و چندتا درخت کاشته بودن به شکل قلب فوق العاده بود

وارد شدیم هوا سرد بود و لباسام ضعیف و از سرما درحال یخ زدن بودم رو یه

میز چوبی که چهارتا صندلی داشت نشستیم و یه پیرمرد اومد و گفت : خوش

اومدید تشکری کردیم و بعد از سفارش دادن قهوه رفت به دور و اطراف نگاه کردم

کردم فوق العاده جای دلنشینی بود خوشم اومد قهوه مون رو آورد پیرمرد و اومد

سمتم و گفت : شما باید یاسی خانوم باشید درست

تعجب کردم از اینکه از کجا میشناس منو

+ بله اما شما منو از کجا میشناسی

-هر چی به موقعش ایشالله خوشبخت بشید

و یه جعبه به من و یه جعبه به آیان داد و پیشونی منو آیان رو بوسید و رفت من

جعبه رو گذاشتم داخل کیفم خیلی کنجکاو بودم تا بدونم داخلش چی هستش

+واقعا حاجی ادم خوبی یادت هاکان منو اینجا آوردی به من و تو هم داد

-آره مگه میشه یادم بره واقعا جای پدرم هستش ادم خوبی

از قهومون خوردیم اما من داشتم میچاییدم این آیانم انگار نه انگار ادم

چقدر گاو شانسم که آل یوقت بعد از خوردن قهوه بلندشدیم و با هم قدم زدیم واقعا جای

فوق العاده ای بود جاده ای که ما داشتیم پیاده میرفتیم دو طرفش از درخت های

تنومند پوشیده شده بود غرق تو خودم بودم که به چیز سفتی خوردم اوخ ننه

دماغم رفت برای افسایت نه فقط همینو کم داشتم چشمم رو که باز کردم

دیدم به یه درخت خوردم هی

+یاسی بسدو

-واس چی اخه مگه دیو سگ داره میاد

+از اون بدتر

دیدم داره راست میگه ده پا دیگه قرض گرفتم ده برو که رفتیم هاکان گفت بچهها

سریع بپرین اونطرف که ماهم پریدیم اونم چی پریدنی من که گیر کردم به بالا

درخت و پاهام هوا و سرم پایین بقیه بچههام از من دست کمی نداشتن خلاصه

هر کدوم با یه جون کندن از اون بالا اومدیم پایین و به سمت ماشین رفتیم و

نشستیم و به سمت خونه حرکت کردیم

وقتی رسیدیم هر کدوم از خستگی یه جا ولو بودیم که گوشی آیان زنگ خورد

رفتم سمتش و ازش گرفتم و دیدم ننه برداشتم

+الو آیان

-منم یاسیم ننه

+من زیاد وقت ندارم فقط خواستم بگم که عروسی نیوشا بخاطر دلایلی که اومدین

بهتون میگم افتاد پس فردا خوب خداحافظ

از تمام اماقم یه جیغ بخاطر بدختیام کشیدیم اخه این شانس من دارم وای

+چیشده یاسی

-رومینا پس فردا عروسی نیوشا حالا چیکارکنیم

+مگه ۴ هفته بعد نبود

-بوده اما بخاطر دلایلی پس فردا میخوان بگیرن

+وای حالا چیکار کنیم

هاکان رو ورقه برای آیان نوشت و بهش داد که بعد از خوندن شروع کرد به

نوشتن و ورقه رو داد دست هاکان

+خوب آیان میگه که میریم اشکالی نداره که

از این همه بیخیالش حالا من داشتم حرص میخوردم ادم چقدر بیخیال اخه ننه

نمیگه نوه م داشت میرفت سالم بود الان چرا لال و کر شد

-یاسی نگران نباش نشد یه نفر رو شبیه آیان میکنیم و میفرستیم باهات بیاد

+فقط همینو کم داشتم خودش کم بود یه هم چهره هم بیاد ده وا ویلا

-راه دیگی نداریم فردا میریم برای خرید لباس برای جشن چون وقت نمیکنین

برگشتین بخرید و برای آیانم یه فکریم میکنیم نگران نباش

+بیدار شو یاسی

بدون اینکه چشمام رو بازکنم دستام رو دور گردنش حلقه کردم و لبام رو غنچه

کردم و گفتم : نه

که احساس کردم لبم کنده شد دیدم رومینا دختر ورپریده

+ها چی مثل ابوسفیان منو نگاه میکنی بلند شو مثلا باید بریم خرید

که با یه جیغ کوتاه لباس مباس پوشیده نپوشیده رفتم پایین و به سمت پاساژ

رفتم و یه دست لباس واس خودم و واس آیان که اونم رومینا و هاکان انتخاب

کردن خریدیم و دوتا بیلیت واس برگشتنمون برای امروز گرفتیم یعنی بهتون

بگم از کته و کول افتادم تا خریدن لباس مباس کل اجدا زنده و مرده اومد جلو

چشم بعد از اونم رفتیم خونه و وسایلمون رو که جمع کرده بودیم رو برداشتم و

سوار ماشین شدیم پف از بس با عجله کار کردم نفسم بند اومد وایی یه چند

کیلومتر که رفتیم به فرودگاه رسیدیم و پیاده شدیم بعد از خارج کردن وسایلا

وارد فرودگاه شدیم و رو صندلی نشستیم که نوبت ما بشه به دور و اطراف نگاه

میکردم که گوشه آیان زنگ خورد برداشتم که باحرفای که شنیدم وار رفتم تو

بغل آیان و آخرین چیزی که شنیدم صدای نگران بچهها بود که میگفتن چی شده

"هاکان"

آیان با تعجب و حیرت به عشقش که تو بغلش بیهوش بود نگاه کرد میدونستم
چقدر دوستش داره و براش عزیزم یعنی کی بود؟ چی گفت؟ همه و همه برام
گنگ بود

+هاکان بریم آیان رفتا

-باشد

و بارومینا به سمت ماشین هجوم بردیم ولی آیان رفته بود بهش یه اس دادم که
برام ادرس بیمارستان رو داد برای تاکسی دست تکون دادم که نگهداشت و سوار
شدیم

+آقا تندتر برین دیگه

-بیشتر نمیتونیم بریم پلیس ما ...

ترمز دستی رو گرفتم و پیاده شدم و به سمت در راننده رفتم اوردمش پایین و
خودم نشستم و پام رو پدال گاز فشار دادم و تو کثری از ثانیه رسیدیم اونم
کلی با غر زدنا و دعوا کردنا رومینا خانوم اونم در اخر باهام قهر کرد ای تو روحت

آیان که الهتو بگیری میرینی به ادم از ماشین پیاده شدیم و به سمت

بیمارستان که رفتیم متوجه آیان شدم به سمتش رفتم که دستم رو گرفت و

وارد یه اتاق شدیم بعد از یه چند ثانیه ای یه دکتر زن اومد و گفت : خوب به

بیمارتون فقط بخاطر شوکی که بهش وارد شد باید یه چند روزی رو اینجا بمونه تا حالش خوب بشه چون اگه ببرینش خونه

امکان اینکه دوباره یاد اون حرفا بیفته که اون حتمی و دوباره شوک وارد بشه و

اینیم که هست بدتر میشه پس در آخر همینجا بمونه بهتر

+باشد ممنون

-خواهش میکنم و یه چیز مهم در آخر اینه که بیمارتون باید دور از هر گونه

هیجان و حرفای که باعث بشه دوباره شوک وارد بشه

من داشتم مو به مو حرفای دکتر رو برای آیان رو ورقه مینوشتم که دکتر گفت :

چرا نکته برداری ؟

+چون

به آیان اشاره کردم و ادامه حرفم رو گفتم :ایشون بخاطر شوکی که بهشون وارد

شده کر و لال شدن

+اما نمیخوره که کر و لال باش

-از روی چهره

+بله من الان یه ۴۰سالی که با همین چیزا سر و کار دارم ولی بهر حال اگه بازم

سوالی داشتین من درخدمتم

که من با یه مرسی از اتاق اومدیم بیرون و ورقه رو دادم به آیان که بخونه

و وارد اتاق یاسی شدیم که با چیزی دیدیم کپ کردیم رومینا داشت

" رومینا "

+مگه این بی صاحبی در نداره هان اصلا در رو برای چی گذاشته شد سریع بیرون

هاکان : ام...

+بیرون

که رفتن بیرون اوووف به سمت یاسی برگشتم که دیدم بدبخت صورتش رنگ

دیوار شد بهم گفته بودا در و قفل کن ولی من گفتم هر کی میخواد بیاد در میزنه با

شرمندگی نگاش کردم که گفت : کارتو انجام بده

سرم رو تکون دادم و چکابش کردم و لب تاپمو دراوردم و اطلاعات رو زدم

۱۰۰/۹۵/۹۰/۸۵

چشمام رو بستم و فقط دعا دعا میکردم اون چیزی که یاسی میگه درست نباش

وقتی چشم رو باز کردم دقیق نگاه کردم

یاسی : دیدی کابوسام الکی نبود دیدی اون کسی که زنگ زده بود درست میگفت

من خودمو میکشتم میکشتم

و شروع کرد زار زار گریه کردن

+یاسی

اینقدر باتحکم گفتم که بهم نگاه کرد گفتم : اون چیزی که تو کله بی مخت و

کابوسای که هرشب میدیدی و زنگی که بهت زد شد همه

یاسی : میدونم هم درست بود ..

+یاسی میزاری حرفم رو بزمنم یا نه اه

چیزی نگفت که من گفتم : تو دختری بهت گفتم که همه الکی اما خودت رو اذیت

کردی گفتم اون کابوسات الکی و کسی که زنگ زده فقط یه مشت چرندیات بهت

تحویل داده که داداشت وقتی کوچیک بودی.

نتونستم بقیه رو بگم حتی روم نمیشد که همچین چیزی رو بگم پس سکوت

کردم و لب تاپم رو بستم دستم رو شستم و پیش یاسی رفتم و لپشو بوسیدم

و گفتم : دیدی این همه نگرانی نداشت

+تو جام نبودی که رومینا ببینی چقدر بده ببینی که کابوسای که هرشب

میدیدی واقعیت باشه خیلی حال بدی یک ثانیه خودت رو بزار جای من

بهش حق دادم و چیزی نگفتم که به در تقی خورد

+میتونیم بیایم تو

-اره

و وارد شدن آیان اومد سمت یاسی که من دیگه بلند شدم و لبه پیراهن هاکان رو

گرفتم و کشیدمیش بیرون و درو بستم با هاکان قهر بودم بخاطر همون لبه

پیراهنشو گرفتم بدون توجه بهش رفتم داخل ماشین آیان

سرم به شدت درد میکرد

دنبال کیفم هر چی گشتم نتونستم پیداکنم که متوجه شدم زیر پا افتاد خم

شدم و دنبال قرصم میگشتم که متوجه داغی تنم شدم پف داشتم فقط میپختم

بیخیال فعلا باید قرص رو پیدا کنم که دیدم نیس که کسی منو برگردوند و در و

بست دیدم هاکان پس گرم بود بخاطر وجود هاکان بود اومدم چیزی بگم که

دستشو گذاشت رو لبم و گفت : الان چند شب منو تو خماری گذاشتی الانم باید

جوړمتو بکشی

+جوړم

-آره عشقم

و پام رو کشید که الان من زیرش بودم و هاکان رو من البته دستش رو تکیه گاه

خودش کرده بود

نگاش به لبام بود که گفت : تشنه اتم بیشتر از اون چیزی که فکر میکنی حاضری

به منی که تشنه اتم سیراب کنی هوم

نمیدونستم چی بگم

+لطفا هاکان-

-لطفا نداشتیم دیگه حاله اصلا خوب نیست خانومم چرا درکم نمیکنی

+ به من چه اینجا بیمارستان برو و دکتر بزار چکابت کنه و حالت خوب بشه

-تخس

+هستم که هستم حالا که چی هان

بدون توجه به حرف من سرشو فرو کرد تو گردنم-

و نجوا گونه دمه گوشم گفت : دختر منو تو دیونه میکنی با همین تخس بازیات

دیونتم من

و یه بوس نشوند رو گردنم

و با دستش به گردنم فشار آورد که بهتر بتونه فعالیت کنه اما الان وقتش نبود

+هاکان الان نه باش

جوابی نداد که گفتم

+باش

که به اجبار و اخم و تخم بلند شد و در ماشینو باز کرد و به سمت بیمارستان رفت

منم قرص رو خوردم و از ماشین اومدم بیرون و یه نفس از سر آسودگی کشیدم

*یک هفته بعد *

الان حال یاسی خوب شد و هنوز برنگشتن و برای عروسیم شرمنده

نشدن چون پروازهای ترکیه تازه از فردا شروع میشه بخاطر یه سیریع

مشکلات

خوب هاگان و من یه پارتنی گرفتیم بخاطر یه دوره‌می چون فردا میخوان

از اینجا برن لباس من یه لباس سفید دخترونه که رو کمرش یه بند

مشکی داره که پاپیون مشکی رنگ خوب آرایشمم تکمیل برو که

رفتیم یاسی

— آماده ای یاسی

— آره

و از اتاق زدم بیرون

یه سوتی زدم و گفتم ژان چی شدی

رومینا تو هوا یه بشکن زد و گفت تو هم هلویی شدیا آیان از هوش نر صلوات و با

خنده و شوخی به سمت پایین رفتیم اولین کسی که چشمم خورد به آیان که کت

آبی تیر و شلوار و پیراهن سفید موهاشم که پخش تو صورتش بود و از همیشه

جذابتر نگاه های خلیلیا خیره به آیان بود همچینیم به هاگان

"رومینا"

تیپ آقام یه کت قهوایی سوخته شلوار مشکی و پیراهنشم سفید خیلی جذاب

شده بود و چند تا دکمه بالا پیراهنشو باز گذاشته بود اما یه چیز خیلی رو مخم

بود نگاه دخترا به هاگان ولی از چیزی دیدم خوشحال شدم اخم هاگان به دخترا

قربونت بشم من وقتی پسرا متوجه ما شدن اومدن طرف ما و پیشونیمون رو بوسیدن و آهنگ

تانگو گذاشته شده که رفتیم وسط و شروع کردیم به رقصیدن حس قابل وصف

که بخواهی توصیف کنی اونم زمانی که زیدت پیشت باشه پیشونیش رو به

پیشونیم چسبوند و گفت : خانومم به چی میفکر

+به داشتن تو و ترس-

-هیش هیچ وقت

و لبشو گذاشت رو لبم نرم میبوسید و پر حرارت منم همراهیش کردم تمام تنم

با هر تکون خوردن لبش آرامش تزریق میشد

"یاسی"

رو پیست رقص درحال رقصیدن تانگو بودیم که متوجه نگاه خیره آیان شدم

سرم رو که بالا گرفتم برقارو خاموش کردن که متوجه شدم آیان داره منو یجا

میبره تمام کور شده بودم و هیجا رو نمیدیدم تا اینکه بعد از یه چند ثانیه

وایستاد و چشمام هم به تاریکی عادت کرده بود

من خواستم به عقب برم که پشتم به دیوار خورد و مشت آیانم به کنار دیوار که

چشمم رو چرخوندم و به دستش که به دیوار خورده بود خورد و همون

طور چشمم رو چرخوندم و به چهره خودش رسوندم که خشم گرفته بود

داشتم نگاش میکردم که دوباره مشتش رو کوبید به دیوار قلبم فجیع

تند میزد

+چرا این لباسا رو پوشیدی هان مگه نمیدونی متنفرم از هرچی لباس

کوتاه هان چرا باید چشای هرزه دنبالت باشه هان ده بگو

داشتم با چشای حدقه زده به آیانی که داشت حرف میزد نگاه کردم

-تو...تو حرف

+بخاطر تو لعنتی خودم رو زدم به لالی و کری که چی خانوم عاشقم بشه

چه کارها بخاطر عاشق شدن تو به خودم نکردم از کار و زندگیم زدم از

اول

تولد من چون فقط تو ذهن من بودی میفهمی یا نه البته نه چون تو نه

احساس داری نه هیچی فقط دنبال حاضر جوابی و کل کل با دیگرونی

روزت رو شب کنی ..

اما من جلو چشات پر پر شدم ندیدی ندیدی لامصب ندیدی

زیونم بند اومده بود و نمیدونستم چی بگم از یه طرف خوشحال بخاطر اینکه آیان

لال و کر نیستش ولی از یه طرفم با حرفای آیان ناراحت شدم ولی به جهنم به

درک پسر چلغوز بی فرهنگ فقط ندیدی ندیدی به من میگه و از من جدا شد و

رفت داخل منم رفتم داخل چشمم چرخوندم دنبال آیان گشتم که متوجه ش

شدم که داشت پشت سرهم مشروب میخورد به عنم لباس به این خوبی به

این نانازی والا رفتم پیش رومینا که گفت : چیشده که آیان اونجوری داره با

مشروب خودکشی میکنه

+هیچی گیر به لباسم داد و گفت که من نه کرم نه لالم از این جور چیز میزا

غار حرا رو بستم و مشغول به تکون دادن خودمون شدیم

+هاکان رفته پیشش خداکنه ارومش کنه

-بیخی باوا رومینا عشق و حالتو کن

+یاسی اون بخاطر تو اینکارو کرد دختر میفهمی

-مگه من بهش گفتم

+واقعا که یکم فکر کن یکم اون چشاتو باز کن و ببین که آیان چیکارا برات کرد و

در آخر میگم و دیگه بهت هیچی نمیگم اینو بدون آیان تو رو از صمیم قلب دوست

داره نه برای نیازاش نه فقط برای اینکه وقتی صبح بلند شد اولین چیزی

میبینه تو باشی و بس عطر تن تو بشه عطر موردعلاقه اش و تو باشی

مادر بچه هاش نه رکسانا فکر میکنی چرا خودش رو به کر و لالی زد

بخاطر

اینکه مهرش به دلت بیافته اما نشد چون دلت سنگ عاطفه نداری همه اینکارا همه

یه نقشه بود و بس

کاگردان : آیان

بازیگران : ننه .خودم .هاکان

این پسر بخاطرت کارها که نکرد وقتی تو جرعت و حقیقت بازی کردی اونم یه

نقش بود که بتونه تو رو بکشونه سمت خودش و آوردت تو خونه ای که خودش

بوده موفقم شد اما یه چیزو موفق نشد میدونی موفق چی نشد موفق اینکه بتونه

جای تو قلبت داشته باش قلب تو لعنتی که حتی یه نگاه به این پسر که برای

داشتنت چه کار های که نکرد به خودت بیا خواهشا و ببین..

حرفای رومینا با زدن گیتار یه شخص و خوندنش قطع شد

خوب این آهنگ رو میشناختم دل دیونه از شهرام شکوهی بود

دل دل دیوونه کی قدر تورو می دونه

عشق نیست حال تو ویروونه

اونکه که تو دلم جاشه با عشقی که تو چشماشه

ای کاش مال من باشه

این دل ماله تو بود اما از تو چه سود

وای از رفتن تو از دنیا حسود

عاشق تماشا کن مرا گاهی، جان

تا دلت شاید سوی من آید اگر خواهی

تا عشق آید به همراهی

دل دل دیوونه کی قدر تورو می دونه

عشق نیست حال تو ویروونه

اونکه که تو دلم جاشه با عشقی که تو چشماشه

ای کاش که مال من باشه.

دست و جیغ رفت هوا یکی از اون وسط گفت یکی عاشقونه بخونه خواهشا

آیان به سمت من برگشت و نگاهم کرد یه نگاه خالص که تا بحال تو چشم کسی

ندیده بودم چون هر کی بخاطر منافع خودش بهم نزدیک میشد اما نگاه این

پسر رو دوست داشتم و ...هیچی نشست دوباره و به هاکنم اشاره کرد که هاکان

رو پیست رقص رفت و کنارش قرار گرفت و گفت : یه آهنگ ترکی براتون

میخونیم امیدوارم خوشتون بیاد

که همه جیغ و سوت زدن و شروع کردن به خوندن من چیزی نفهمیدم اما ریتمش رو دوست داشتم اونم زیاد بعد از پایان رسیدن

آهنگشون بازم تشویقشون کردن و دوباره اهنگ گذاشته شد و دختر و پسرای

زیادی افتادن وسط و شروع کردن به رقصیدن و همین جشنم مثل جشنهای

دیگه اما با خیلی تفاوت های دیگه تموم شد داخل اتاق بودم که یهو یاد کادوی

پیرمرد افتادم که بهم داده بود داخل کیفم بود خم شدم و برداشتم کیفم رو و از

داخلش کادو رو برداشتم و مشغول باز کردنش شدم که جیغ خفی کشیدم وای

چقدر قشنگه

"رومینا"

وقتی جشن تموم شد هاکان منو سوار ماشین کرد و گفت یه جا خوب میخوام

ببرمت منم از خداخواسته قبول کردم و الانم داخل ماشین نشستیم از فضولی

داشتم میموردم که منو میخواد کجا ببر دیگه طاقت نیاوردم و به سمت هاکان

برگشتم

+...ه

-نمیگم پس مٹ یه خانوم خوب ساکت بشین

منو میبینی میخواستم همون دقیقه بزنم هاکان رو نصف کنم ایشه انگاری کجا

حالا میخواد ببر

دستم رفت سمت ضبط و روشنش کردم و تا ته زیاد کردم و شروع کردم باهانش

خوندن که هاکنم هم همراهیم کرد

آهنگ وابستگی از محسن یگانه

یه عُمره موجِ اون نِگات ، هر جا که خواسته بُردتم

آخه چشات فهمیده که یه عمره کشته مُردتم

منو کِشون کِشون بِبر ، میخوام پیامِ توو دامِ تو

فقط دلم مونده اون هم سند زدم به نامِ تو

حرفامو میگم به تو که مَحرمِ اسرارِ منی

فقط برای خودمی و بخوای نخوای یارِ منی

وای از این وابستگی ، دلو سپردم دستِ کی

دستِ تو که فقط با حرف ، میتونی که رامم کنی

راهشو میدونستی و ، آخر هم تونستی و

فکر نمیکردی بشه که راحت منو خامم کنی

وای از این وابستگی ، دلو سپردم دستِ کی

دستِ تو که فقط با حرف ، میتونی که رامم کنی

راهشو میدونستی و ، آخر هم تونستی و

فکر نمیکردی بشه که راحت منو خامم کنی



ماشین رو زد کنار پیاده شدیم و بدون بستن در رفتم جلو تو چشمم اشک حلقه

زد جای منو آورد بود که همه دیگرو برای بار دومم بدست آورده بودیم اونم به لطف

آیان خداکنه مهره ش به دل یاسی بیافته دستای هاکان دور شکمم حلقه کرد و

گردنم رو بوسید و گفت : دوستت دارم

+دیوونه اتم هاکان-

که منو برگردوند سمت خودش و لباسو گذاشت رو لبام هاکان لبام رو میبوسید و

آهنگم کل فضا رو گرفته بود

غافل از اینی که چشات ، باز داره خوابم میکنه

مگه چشات چی داره که خونه خرابم میکنه

دیگه دلتنگی من هلت نمیده سمت من

تا چشم تر نشده بیا و حرفاتو بزن

میگم توو فکرتم همش ، میگی توو فکر هستن و

با اینکه مغروری ولی ، تجربه کن دل بستنو

وای از این وابستگی ، دلو سپردم دست کی

دست تو که فقط با حرف ، میتونی که رامم کنی

راهشو میدونستی و ، آخر هم تونستی و

فکر نمیکردی بشه که راحت منو خامم کنی

منو چسبوند به کابوت ماشین و لبام رو شروع کرد به خوردن منم همراهیش

کردم که نیازش بیشتر شد و مک محکمی به لبم زد که آهی کشیدم طاقت نیاورد

و سرشو فرو کرد تو گردنم

ضربانم مثل همیشه بالا رفته بود و تنم گر بودم تن هاکانم از من دست

کمی نداشت زبونش رو با حالت تبداری از گردنم تا زیر گوشم کشید و دمه

گوشم گفت : آماده ای

بعد از اون ماجرا ازم سوال میکرد

-اوهوم-

که منو رو سبزهها خوابوند و زیپ لباسم رو داد پایین

با بند سه...بازی میکرد و لاله گوشم رو گاز گرفت که آهی از دهنم خارج شد حال

اصلا خوب نبود و نفسام کشدار شده بودن هاکانم بدتر از من تو همین حال و

حوا بودیم که صدای پا شنیدم که هر لحظه نزدیکتر میشد سریع به هاکان گفتم

که سریع زیپ لباسم رو داد بالا و از روم بلند شد که هر دو تا بلند شدیم و به

سمت ماشین رفتیم هاکان اخماش تو هم بود خخخ خورده بود تو برجکش

سوار ماشین شدیم زیاد دور نشده بودیم که هاکان ماشینو زد کنار سوالی نگاش

کردم که گفت : حالم خراب

و صندلی منو خوابوند عادت کرده بودم البته منم بی تابش بودم درست خیلی وقته مال هم شدیم اما بازم میخواستمش

که دستی به صورتم زد و گفت : بریم

سرم رو بالا و پایین کردم که ماشین رو استارت زد

یاسے

داخل دستم انداختم چه نازه وویی ظریف و شیک که در باز شد برگشتم دیدم

آیان

+لباسات رو جمع کن فردا برمیگردیم

و درو بست و رفت

از قبلا وسایلامو جمع کرده بودم رفتم سمت تخت خواب خواستم بخوام که چشمای

آیان اومد جلوی چشم خدایا این روز و شب ولم نمیکنه حالا توخوایم ولم

نمیکنه اییی این همه ادم ادم قحطی قیافه اجنی اینو جلو چشم میاری اخه

چشمم رو هم فشار دادم دیدم نه همیشه بازم چشمای خمارش میاد جلو

چشمم که دیدم نه همیشه به سمت آشپزخونه رفتم و قرص خواب اور بهمراه یه

لیوان آب برداشتم و سرکشیدم برگشتم که دماغم اوف شد

+اینجا چیکار میکنی

-چشمم رو که بستم چشا سگیت اومد جلو چشم که مجبور شدم بیام پایین و

قرص خواب اور رو بخورم مفهوم شد و یکی زدم به دماغش که آخش دراومد به جهنم

دماغ منم درد گرفت خو و با یه تنه بهش رفتم سمت اتاقم

جونم براتون بگه که

از پیش رومینا و هاکان برگشتیم کلی فیلم هندی دراوردیم که

پرفروشترین بشه والا بعد از اونم من الان جنازه م رو تخت خسته م

خسته فجیع گوشیم زنگ خورد برداشتم

+الو بفرمایید

-شما

+زنگ میزنی بعد میگی شما چه عقب موندی تو هستی ناموسن

بوق بوق

گوشی رو گذاشتم فحش بدم به داشته و نداشته هاش الکی مگه مرض داری دوباره

گوشی زنگ خورد برداشتم و گفتم: ها چه؟

+باید بیاین باشگاه خداحافظ

و قطع کرد خوب سرطانی سادیسمی از همون اول بگو

خوب باشگاه رو ننه منو ثبت نام کرد گفت برات خوب نانم بخدا ما رو گیر اوردها

خودت هوای باشگاه کردی چرا منو اسیر کردی اووه اوه بهتون نگفتم همینکه

رسیدیم خونه جنگ ایران و لبنان شروع شد اونم چه جنگ سر ازدواج آیان که

اونم اخرس سیستم چسبوند و گفت تا هفته دیگه همین موقع من ازدواج میکنم

و از خونه زد بیرون همچین میگه ازدواج میکنم تا هفته دیگه انگاری خیار و گوجه

میخواد بگیر در عجبم به والا و به لاه سریع یه لباس پوشیدم و برای خودم شروع

کردم به خوندن

رفتم باشگاه با یه داشگاه

یه روز خوبی تو پارک شهرها

خوندم برایش من از شهرهای که رفتم

+یاسے

-اومدم

و با تمام سرعت رفتم بیرون که با یه نر خر برخورد کردم و چون نزدیک پله ها

بود ۳۴ پله رو با هم قر خوردیم تا به کف رسیدیم وای همه محتویات اومد داخل

دهنم چشمام رو باز کردم دیدم ابوسفیان داره منو نگاه میکنه یا پیلدار آقا این

منو میخوره

+آشغال خور نیستم

-نگفتم بیا منو بخور که

و پیراهنشو گرفتم با یه لبخند خبیث و با تمام قدرتم کشیدم و بلند شدم که

پیراهنش جر خورد پیراهن رو خوب میشناختم پیراهنی بود که رکسانا داده بود

دختر عفریت بزخم بره لشت نشا و خبر مرگش بیاد واس من

اصلا به روی خودم نیاوردم و به سمت آشپزخونه رفتم و یه لقمه آماده بود زدم تو

رگه که خورد تو برجک وای غذای اینا رو موش بخور سرطان میگیره وای با هزار

بدبختی قورتش دادم که دستم کشید شد و محکم کوبیده شدم به یخچال

وحشت زده به آیان که با چشمای وزخیش منو نگاه میکرد چشم دوختم خودشو

بههم چسبوند و چونه ام و گرفت و گفت : بهت گفتم دوست دارم درست

سرم رو بالا پایین کردم که ادامه داد : دارم برای آخرین بار بهت میگم که بیا و با

من ازدواج کن من دوست دارم عاشقتم تموم دنیا رو به پات میریزم بیا و

لجبازی نکن و با من ازدواج کن

چی با این با تمام جسارت گفتم : نه

که بدون هیچ حرفی منو ول کرد و رفت روانین ملت ولی یه حسی بهش داشتم به

گمونم ولی نه من بمیرم با این چلغوز ازدواج نمیکنم والا یه پا وحشی و درنده

داخل این خونه اگه ننه نبود تا حالا منو صد بار خورده بود الانم استخونام فسیل

شده بودن والا

دستم کشید شد دیدم ننه اینا نسل در نسل وحشین اونم از نوع نایاب و

کمیابش خدایا به جوونیم رحم کن نوکرتم به خودم اومدم که دیدم داخل

ماشینم سرعت عملو لامصب و به جای نامعلوم که میخواستیم بریم خیره شدم :/

"ساقے"

با خانواده گرامی اومد بودیم بیرون به ساعت نگاه کردم خوب باس به آقامون بزنیگم رفتم

بین دوتا ماشین قرار گرفتم گوشیم رو برداشتم که به عخشم زنگ بزnm که

دستای دور شکمم قرار گرفت فکر کردم راشا جیغ کشیدم و گفتم راشا ولم کن

+هیس دختر منم یاسر

که نفس از سر آسودگی کشیدم

+بازم اذیتت کرد

با یاد اوری اون روز که یاسر چه بلای سر راشا آورد سکوت کردم که حلقه دستاشو

تنگ تر کرد و گفت : با تو ام ساقی

به سمتش برگشتم و با دستام صورتش رو قاب گرفتم و گفتم : بیا منو ببر

همین و سرم رو متمایل به چپ کردم و دستشو بوسیدم که گفت : چشم خانومم

و با یه لبخند خوجمل گفت : شالم که نداشتی پیراهنم که پوشیدی هوم چیکارت

کنم الان من

سرم رو انداختم پایین که سرشو خم کرد و لبام رو بین لباش گرفت و شرو

کرد به خوردن لبام منم همراهیش کردم که سرش رو برد گودی گردنم که برگشتم که از پشت بغلم کرد و سرش رو برد داخل گردنم که بازم تقلا کردم با کلی شیتنتت منو ول کرد و رفت

"یاسے"

همه ایل و تبار ننه داخل سالن جمع شده بودیم و بعد از یه چند ثانیه ای آیان

اومد و گفت : من میخوام ازدواج کنم

چیکار کنیم ساز بزنیم یا نقار عروس چه بد بیار

+اونم با-

همه چشم دوخته بودیم به آیان که ببینیم کی رو میگه نمیدونم چرا دوس داشتم

آیان منو زن خودش انتخاب میکرد نمیدونم چرا یه حس های ناآشنایی چند

وقته تو وجودم افتاده و برام گنگ مثل یه مسئله ریاضی

وجدان : تو دوشش داری خنگولم

-حرفا میزنیا وجی

وجدان : چرا راست میگم میدونی چرا

-خوب بنال

وجدان : جد در جدت بنالن

-اونا خیلی وقته که نالیدن

وجدان : خوب آیان تو رو دوست داره من از این مطمئنم از اینم مطمئنم که تو

هم دوشش داری و عاشقشیب.

-زکی من عاشق این در و پیتی بشم دیگه آخر زمان

وجدان : بهت اون وقت سلام میکنم

-یعنی تو میگی من عاشق آیان شدم و دوشش دارم

وجدان : آره عسیسم

-خوب از کجا بفهمم

وجدان : خوب وقتی نزدیکشی ضربان قلبت بالا میره با شنیدن اسمش یه لبخند

خوجمل میاد رو لب و خیلی چیزهای دیگه یبار امتحان کن اگه این نشون ها رو

داشتی پس بدون که عاشقشی

-باش ولی من مطمئنم که هیچ حسی ندارم

وجدان : اهان ارواح شمس العمار

- :- /

یه نفس عمیق کشیدم و همه فکر ها رو از خودم دور کردم و چشم دوختم به

آیان که این چند وقته یه حسهای مبهمی داشتم و دارم حالا یبار حرفای وجی رو

عملی میکنم میدونم که دوروغ اینا من چه به عاشقی من عاشق بشم عاشقی ده

چی میشه

آیان : خوب دختری که میخوام ازدواج کنم اوناهاشش

دستشو به سمت من گرفت ضربانم زیاد شد و اب دهنم رو قورت دادم همه نگاه ها

روی من زوم بود اما با صدای کفش پاشنه بلندی که از پشت سر من میومد

برگشتم و با کسی که دیدم تعجب کردم نه همه با تعجب داشتن نگاه

میکردن به آیان نگاه کردم که دیدم خنثی خنثی و به

رکسانا نگاه کردم یعنی آیان رکسانا رو انتخاب کرده دلم گرفت شد مثل یه

کاغذی که مچاله میشه رکسانا رفت سمت آیان و صدای پاشنه کفشاش خیلی رو

مخ بود و با هم روی یه مبل نشستن

ساقے

+عع ماه بانو بذار من سالاد شیرازی رو درست کنم دیگه

ماه بانو: خانم اگه مادرتون بفهمنن دعوا میکنه

+اونجاش رو پسپور به من عزیزم حلام برو به بقیه کارات برسه

خواست مخالفت کنه که از آشپزخونه بیرونش کردم و وسایل مورد نیاز سالاد

شیرازی رو اوردم و شروع کردم به درست کردن و خوندن آهنگ مخصوص سالاد

شیرازی رو

گوجه ش مال ورامینه،

خیارش مال مازندران،

پیازش مال دماوند!

اونوقت اینا رو که خورد میکنی، میریزی تو کاسه

میشه: سالاد شیرازی..!

بعد از اتمام کارم گذاشتمش داخل یخچال تا سرد بشه خوب اینم از این کار

"یاسی"

شربت ها رو داخل سینی گذاشتم و از اشپزخونه زدم بیرون و به سمت سالن رفتم و از ننه شروع کردم به دادن تا اینکه رسیدم به آیان ضربان قلبم یهو شدت گرفت از اون چیزی که میترسیدم سرم اومد عاشق شده بود یه قطر اشک از چشمم سر خورد که ب دست آیان که داشت شربت برمیداشت خورد و اشک دوم اشک سوم لعنتی الان چه وقت اومدن بود آیان شربتشو برداشت و سریع رفتم داخل اشپزخونه خدایا این چه وضعی

وجی : دیدی بهت گفتم عاشق شدی گفتم نه خوردی حالا هسته اشو تفه کن -اره خوردم بدجورم خوردم ای کاش داخل همون ترکیه به پیشنهادش فکرمیکردم حالا چیکار کنم

وجدان : نمیدونم آخر ندونم کاریات کار دستت داد

از داخل سالن صدای جیغ و سوت اومد و اشک منم دراومد ای کاش بهش بله رو داد بودم ای کاش ولی هنوزم دیر نشد نه نشد از اشپزخونه رفتم بیرون و خواستم وارد سالن بشم که با چیزی که شنیدم و دیدم قلبم فشرده شد این دیگه ته خط نامردی یاد حرفای رومینا و آیان و ننه افتادم که حرفاشون تو سرم اکو میشدن به سمت اتاقم رفتم و خودم رو تخت انداختم بازم چوب حماقتم رو خوردم

نمیدونم چند ساعت گذشته بود که صدای زدن گیتار اومد یه در به سمت باغ پشت خونه داشت که باز کردم و رفتم که دیدم یه نفر نشسته به درخت تکیه داد و داره میخونه اونم آهنگ هایدیو قسم خوردم خیلی دوس داشتم بینم کی ولی حیف چون اگه آیان باشه منو میکشه بخاطر اینکه هیچ کس حق اومدن بیرون از

اتاق خودش رو بعد از ساعت 12 رو نداره همیشه برام جای سوالی آخه چرا

اروم نشستیم و تکیه مو دادم به آسمون ماه کامل کامل بود و میدرخشید و

آهنگی که خونده میشد گوش سپردم صداش برام مثل صدای آیان بود اما اونکه

داخل اتاقش چون فردا قرار برن برای خرید لباس لباس قلبم فشرده شد و

قطره های اشک هم که با خوندن هر تیکه آهنگ ریخته میشد

خوردم قسم تا بعد از این با چشم باز عاشق شوم حالا که آمد دیگری من میروم من میروم

خداحافظ خداحافظ

حالا که دست دیگری برهم زده دنیای ما حالا که برهم میخورد آرامش فردای ما

خداحافظ خداحافظ

ای تکیه گاه ناتوان از ناامیدی خسته ام از بیم فرداهای دور بار سفر را بسته ام

گفتی که در سختی و غم پشت و پناه من شوی در کوره راه زندگی فانوس راه من شوی

ای تکیه گاه ناتوان از ناامیدی خسته ام از بیم فرداهای دور بار سفر را بسته ام

گفتی که در سختی و غم پشت و پناه من شوی در کوره راه زندگی فانوس راه من شوی

حالا که پشت پا زدن برای تو آسان شده حالا که لحظه های تو از آن این و آن شده

خداحافظ خداحافظ

آواز: (دلخون شد از امید و نشد یار یار من ای وای بر من و دل امیدوار من)

خوردم قسم تا بعد از این با چشم باز عاشق شوم حالا که آمد دیگری من میروم من میروم

خداحافظ خداحافظ

حالا که دست دیگری برهم زده دنیای ما حالا که برهم میخورد آرامش فردای ما

خداحافظ خداحافظ

خداحافظ خداحافظ

چشم گرم خواب شد و چیزی نفهمیدم و زمانیم که چشمم رو

باز کردم دیدم یه جا پر از درختم اینجا ده کجا یا ابرفضل

مردم نه

این غیر ممکن چرا اخه خدایا قربونت بشم این همه ادم تو کل دنیا ده باس تو

اعزرائیلت میومد سراغ من هی نه این طرف اب شانس آوردیم نه اون طرف اک هی
+پاسے

این صدا چقدر عجیب برام آشنا ها اینکه ننه یعنی این پیرزن اینطرف اہم منو

ول نمیکنه چه سیریشی بلند شدم و به سمتش رفتم که گفت : دختر تو اینجا چیکار میکنی

برو لباست رو بپوش باید با رکسانا بری یه لباس برای خواستگاری بگیری

+من نمردم

-بسم الله شفا مردن چی اخه بدو برو ببینم

و رفت عع قربونت خدا جوون نکشتیم حالا بیا قر کمر کمر ممر هر چی

باش کمر باش کمر قری باش صلوات به سمت اتاقم رفتم جونم کوفت بودا

لباس پوشیدم و رفتم این ننه گفت با کی برم

+وا دختر تو هنوز اینجا یی که بدو برو

-کجا برم با کی

+باید با رکسانا بری برای امشب که خواستگاری میریم لباس بخری

-فقط همین کم بود

+ا.خ.

آیان : مامان بزرگ بیخیالش شو رو دمه ش موند خود عتیقه اشو انتخاب

نکردم

-همچین اش دهن سوزم نیستی که ره

و از خونه زدم بیرون که دیدم خود اجنه ش اومد و با هم سوار لگنش شدیم

(لامبورگینی رو میگه لگنه)

مثل این لاک پشتا راه میرفت میخواستم بزخم لهش کنم آخه نمیدونم کی

بهش گواهی نامه دادی یف بعد از یه قرن به یه پاساژ رسیدیم و شروع کرد به

اراجیف ماشالله تمومیم نداره که مخم رو سانسوریت کرد پف الهی دردم بخور

تو فرق سر این آیان احمق با این زن گرفتنش واس خودم غر غر میکردم که به

یه چیز برخورد کردم و پخش بر زمین شدم بلافاصله بلندشدم

چشمم خورد به یه پسر کلاه دار و یه لباس شیک تو تنش کلاه نمیداشت

صورتش رو ببینم

+هے یابو اون کلاهتو بکش عقب تا بتونی جلوت ببینی ده آخه تو وقتی همین

طوری زمین خدا رو میلنگی تو رو چه به کلاه خاک خاک دو عالم تو فرق سرت

دیدم جوابی نداد حتما مانکن که دور و اطراف رو نگاه نکردم دیدم کسی نیست که

پام رو بالا اوردم و زدم جای حساسشو که با عربده اش هفت جدم اومد جلو

چشام سریع جیم زدم یا ابرفضل آدم بود ولی چرا هیچ تکونی چیزی نخورد

فقط عربده زد برگشتم به عقب نگاه کردم دیدم یه پسر از خنده ضعف کرد یکم

نگاه کردم که دیدم اون پسر یابو عربده رو زده بود

+یاسی بیا ببین این خوبه

-اوک

رفتم داخل باهاش که بهم یه کت و دامن نشون داد رنگی رو انتخاب کرده بود که

ایان ازش متنفر بود به جهنم خوشگل بود

+اره عالی

-پس میگیرم

سرم رو تکون دادم رفت برای حساب که

+رکسانا اون رنگ رو نگیر آیان ازش متنفر

چشاش متفاوت شد به جهنم فقط نمیخواستم آیان بفهمم که بخاطر اینکه

رکسانا رو خیط کنم رنگی رو که متنفر رو براش بگیرم بعد از عوض رنگ لباس و

خرید منو خونه رسوند و خودش لششو برد پف امشب خواستگاری عشقم عشقم

هه چی زر میزنم من خود من بودم که پشش زدم هه به سمت اتاقم رفتم که

طرح لباس رکسانا اومد تو ذهنم چشمم پر از اشک شد خاک تو سرم اگه من قبول میکردم الان آیان میومد

خواستگاریم ایشالله خوشبخت بشن

+یاسی لباس بیوش که باید بریم خواستگاری ها

-من نمیام شما ها برین

+چی چیو شما ها برین زود سریع لباس بیوش ببینم

یه لباس سر سری پوشیدم و رفتم بیرون از اتاقم که آیان رو تو کت و شلوار

مشکی دیدم چ ناز شده بود مبارک صاحبش از کنارش گذشتم ضربان قلبم

رفت رو هزار دل لعنتی لعنتی زودتر بکار نیومدی

وجی : اون خیلی وقت بود به کار اومده بود اما خودت به خودت نیومدی و غرق در

خودت بودی

راست میگفت سوار ماشین شدم ننه هم شد بهمراه آیان و مهرداد و حرکت کردیم

آیان بعد از خرید گل و شیرینی که قلبم تیکه تیکه شد ضبطو روشن کرد و آهنگ
تماشا از عماد پلی شد آهنگ شاد بود البته بایدم باش غمگین چراوبزار بخاطر چی

و کی به آهنگ مورد علاقه م گوش سپردم چیزی که شده و بدم شد

تو که امشب میون این همه تو چشم منی

تو یه لحظه پسندیدم تورو تا دیدمو

تا رسیدی تو فهمیدم اومدی که ببری دل منو

میرقصی و نبضم با ضرب پای تو میزنه

میرقصی حواست دائم پیش منه

تو که امشب میون این همه تو چشم منی

مگه الماسی که هر ثانیه چشمک میزنی

آره هر طرف بری دوباره پیدات میکنم

همه فهمیدن که من دارم تماشات میکنم

تو که امشب میون این همه تو چشم منی

مگه الماسی که هر ثانیه چشمک میزنی

آره هر طرف بری دوباره پیدات میکنم

همه فهمیدن که من دارم تماشات میکنم

میون این همه چشم نگات چه مهربونه

چی میشه تو برقصی کنارم عاشقونه

کاشکی میشد یجوری بیفتی تو به چنگم

دستمو بگیری تو این شبِ قشنگم

تو که امشب میون این همه تو چشم منی

مگه الماسی که هر ثانیه چشمک میزنی

آره هر طرف بری دوباره پیدات میکنم

همه فهمیدن که من دارم تماشات میکنم

تو که امشب میون این همه تو چشم منی

مگه الماسی که هر ثانیه چشمک میز

نی

آره هر طرف بری دوباره پیدات میکنم

همه فهمیدن که من دارم تماشات میکنم

بازم برقص یه لحظه زیر لبی سلام کن

موهاتو هی تاب بده یواشکی نگام کن

با نگات بگو که میخوای بمونی پیشم

حالا راستی راستی عاشق تو میشم

تو که امشب میون این همه تو چشم منی

مگه الماسی که هر ثانیه چشمک میزنی

آره هر طرف بری دوباره پیدات میکنم

همه فهمیدن که من دارم تماشات میکنم

تو که امشب میون این همه تو چشم منی

مگه الماسی که هر ثانیه چشمک میزنی

آره هر طرف بری دوباره پیدات میکنم

همه فهمیدن که من دارم تماشات میکنم

+رسیدیم

پیاده شدیم و به سمت خونه رفتم همچی عادی گذشت رکسانا شیرینی خورده آیان شد ولی با دیدن فردی قلبم انگاری چاقو زدی عاقد چه زود بلاخر عاقدم خوند اما نمیدونم چرا امضا منم میخواستن منم از شدت خشم هر جای رو که گفته بودن رو امضا کردم و سر جام نشستم کل زدن و خوشحال اما من بدبختتر از همیشه و همیشه ...

راوی

آیان خوشحال از بابت گرفتن نقشه اش

و یاسی شکسته تر از هر وقت و هر چیز و زمان

بخصوص با بله گفتن آیان که چند روزی عشقش تو دل یاسی غوغا بود

سرانجام چی میشه آیا شیرین تر از شکلات یا تلخ تر از زهره همچی پیچیده اس اما تنها

کسی که میتونه این پیچیدگیارو از بین ببر کسی نیست جز

آیان آره خود آیان چون اون کسی که این بازی رو شروع کرد از همون اول از

همون شرط بندی لکسوز کذایی و بقیه ماجرا

"ساقے"

بنی آدم ابزار یکدیگرند

در اسگل کردن ز هم برترند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را خنده و هار هار

قربون شوما اصلا لازم به تشویق نیست خوب من الان دارم لباس میپوشم برم

پیش اقامون هی باهام قهر کرد باس باهاش آشتی کنم حق داره والا من به دروغ

بهش گفتم که مانتو قرمز رو نپوشیدم و از شانس گندم منو میبینه هر چی

رسید بهم گفت وقتی یاد سیلی که بهم زد میافتم تمام موهای تنم سیخ میشه

الان هر دختری بود میگفت سیلی بهم زد اون باس بیاد عذر خواهی اما نه تقصیر از

خودم از در پشتی زدم بیرون و با دیدن تاکسی دست تکون دادم و ادرس خونه

یاسر رو دادم تا رسیدن به مقصد به بیرون نگاه کردم خلوت بود و تکه توک یه

دختر و پسر دیده میشد

+خانم رسیدیم

بعد از پرداخت پول پیاده شدم به سه مین نرسیده رو به روه در خونه قرار گرفتم به

سمت در مخفی رفتم که چندباری اومده بودم و ازش رد شدم و وارد اتاق یاسر شدم که

دیدم نیست یعنی کجا و سرش گرمی چی رفتم رو تختش و یاد شیتنطامون افتادم بد

کردم اونم بدجور که صدای باز شدن در حموم و برگشتن سر من و چشای گرد شده

مهرداد یکی شد خوب بود حالا لباس پوشیده بود

ولی مهرداد داخل اتاق یاسر چیکار میکرد

مهرداد : یاسر اتاق رو به روی برایش

بدون هیچ حرفی به سمت اتاق روبه روی رفتم و درو باز کردم دیدم خوابیده که رفتم

نزدیکش و خط های فرضی رو سینه کشیدم که

چشمای یاسر باز شد آب دهنمو قورت دادم یاسر نشست رو تخت و دستشو آورد

بالا با وحشت نگاه کردم که منو کشید تو بغلش و گفت : لامصب چرا بهم دروغ

گفتی تا بهت سیلی بزنم هان اصلا ببینم الان با کی اومدی؟

+با تاکسی

و به چشمش زل زدم اونم به چشمم زل زده بود حلقه دستام رو دورگردنش

تنگتر کردم و سرشو به سمت خودم اوردم و لبم رو لبش قرار دادم شروع کردم

به خوردن لباش دستام رو فرو کردم تو موهاش بعد از ده مین لبام رو برداشتم

چون یاسر هیچ همراهیم نکرد واقعا قلبم شکست از جام بلندشدم و از

اتاقش زدم بیرون این حق منی که اومده بودم برای عذرخواهی نبود از در مخفی

بیرون اومدم و به سمت خیابون رفتم که یه لامبورگینی جلو پام ترمز کرد و گفت : بروسنمت

که صدای خشن ای اومد : برو ننه ات رو اضافه کن

که لامبورگینی با یه تیک اف محو شد دستم کشید شد و خوردم به درخت که یاسر

گفت : کی گفت تو ازت جات بلندشی تا الان کسی که دست چپ راستشو نمیدونه

بیاد به زن من به همه کسم بگه برسونمت

با تمام تخسی و لجبازی گفتم

+ من زن تو نشدما

- که زن من نشدی نه

+ نه

که منو برد اتاق خودش و منو پرت کرد رو تخت همون طور که دکمه های پیراهنش

باز میکرد گفت : الان زنم میشی اشکالی نداره که

تا بحال یاسر رو اینجوری ندیده بودم و در این حد اومد سمتم و روم خیمه زد که

دهن باز کردم و گفت : یاسر داری چیکار میکنی..

که حرفم با کار یاسر تو دهنم ماسید مانتو رو جر داده بود و همچنین پیراهنی که

زیر مانتوم پوشید بودم اشکم دراومد اما یاسر دیونه شده بود با کشیدن شلوارم

از پام نفسی برام نمودند و نفس کشیدن برام سخت

با لباس زیر جلو یاسر بودم گونه هام سرخ شده بود یاسر منو بیشتر به خودشو

فشرده و شروع کرد به بوسیدنم تقلا میکردم و خواهش اما گوش یاسر به این

حرفا بده کار نبود که نبود دیگه به چیز خوردن افتاده بودم زبونش رو از گردنم تا

زیر گلوام آورد و لبشو قرار داد رو لبم و شروع کرد به خوردن دیگه توانی برای

مقابل از نیازم نداشتم و شروع کردم همراهی کردن باهاش

با این کارم با شدت بیشتری لبام رو میخورد لباش از رو لبام سر خورد و به زیر
 گلوم رسوند و با بوسه های ریزی پایین تر میرفت ضربان قلبم بیشتر و بیشتر
 میشد و تنم هم تیکه ای از آتیش بود دستش رفت که ش.رو دربیار که مانعش
 شدم با چشماش از نوک انگشتای دستم تا رسوند به چشمام که نتونستم نگاه
 کنم

+من. من نمیتونم یاسر نمیتونم

و قطره های اشک از چشمام سر خوردن و ریختن پایین یاسر بلند شد و گفت :
 میدونستم

که گریه م شدت گرفت که به سمتم برگشت و گفت : میدونستم تا از همه دخترا
 دور اطرافم فرق داری به داشتن افتخار میکنم خانومم

که بالش رو انداختم سمتش و فحش نثارش میکردم که به سمتم اومد و روم
 خیمه زد و لباش رو گذاشت رو لبام هیچ حرکت نمیداد و ثابت بود نفس کم

اوردم که با یه گاز ریز از لبم برداشت به نفس نفس افتاده بودم

+جون چه نفسسیم میزنه اوخی

حرصم گرفته بود

+اخ بدونی چه خوردنی شدی

که چپ چپ نگاش کردم که خندید و گفت تقصیر من نیست والا و دراز کشید و

منو به سمت خودش برد و گفت : تنبیه شدی

+تنبیه

-اوهم

+خیلی بدی

-من یا تو که میگی زن تو نشدما خانوم خانوما

که ریز خندیدم که گفت : بخند هر سر پایینی یه سربالای داره

"رومینا"

حوصله م سر رفته بود این ها کانه که سرش تو کارش م کبک هی یاسیم نیس

خوب برم یکم گرم بریزم جای دوری نمیره بلند شدم رژ قرمز پر رنگ زدم و

به سمت ها کان رفتم سخت مشغول کار بود به من چ من حوصله م سر رفت

از پشت بهش نزدیک شدم اگه از جلو میرفتم با یه اخم خیطم میکرد بله

اینجوریاس دستام رو دو طرف شونه اش قرار دادم و سرم رو خم کردم و بوسه

ای به گردنش زدم که دستمو گرفت و منو سینه به سینه خودش نشوند و گفت:

حوصله ات سر رفته نه

+اوهم اقای

-باشد الان یکاری میکنم حوصله ات سر نره فدات شم

خیلی غیر منتظر منو بغل کرد و

از اتاق برد بیرون

+اقایی داری کجا میبریم

-قیافه رو خن

+هه خندیدم بیمزه

-باش خوشمزه

+حالا داری کجا منو میبری

-یه جا خوب

منم خفه خون گرفتم که منو رو سبزه نشوند و خودشم نشست و گفت : خیلی

وقته برات آهنگ نخوندم

اینهو یه پرنسس ذوق کردم پس چه فکر کردی اون تویی که خر ذوق میشی من

نیم بله چشم بهش دوختم که اوراه رو صدا زد که براش گیتارش رو بیار که

اورد و داخل دستش جا به جا کرد و شروع کرد به نواختن چه دلنشین پیش

عشقت باشی و صبح با صدای گرم اون دمه گوشت که میگه بلند شو دیه خوابالو با

نجواهای اون به خواب بری واقعا حس فوق العاده ای تکیه مو بهش دادم که خیلی

وقته تکیه گاهم و هیچ وقت جا نزد همیشه پیشم بود و خواهدم بود به آهنگی که

داشت برام میزد توجه کردم و تو دلم به داشتن همچین مردی که بهم توجه

نمیکنه و هر وقت بهش میگم توجه میکنه شکر گزارم

آهنگ

انقدر خوبه از امو باند

اینقدر خوبی که فکرم همش هر جا که باشم به تو درگیره

دنیا توی دستامه وقتی میشم تو چشات خیره

تو این بی کسی قلبم ازت آرامش میگیره

انقدر خوبی که حس می کنم تو رو هر جا کنارم

میدونی بی تو به این زندگی حسی ندارم

عشق من تو رو بیشتر از اونی که فکرشو میکنی دوست دارم

ذل که میزنی توی چشمم آرومم میکنی عشقم

تنها دلیل من تو هستی توی این دنیا

وقتی که تو هستی کنارم انگار هیچ غمی ندارم

پیش من باش تا نباشم تنها

ذل که میزنی توی چشمم آرومم میکنی عشقم

تنها دلیل من تو هستی توی این دنیا

وقتی که تو هستی کنارم انگار هیچ غمی ندارم

پیش من باش تا نباشم تنها

♪♪♪

♪♪♪

اینقدر چشمت پر از احساسه که دلم میمیره واسه یک لحظه دیدن تو

دریا توی چشمای تو خوابه ولی قلبم بی تابه واسه رسیدن تو

ذل که میزنی توی چشمم آرومم میکنی عشقم

تنها دلیل من تو هستی توی این دنیا

وقتی که تو هستی کنارم انگار هیچ غمی ندارم

پیش من باش تا نباشم تنها

دل که میزنی توی چشمم آروم میکنی عشقم

تنها دلیل من تو هستی توی این دنیا

وقتی که تو هستی کنارم انگار هیچ غمی ندارم

پیش من باش تا نباشم تنها

+فوق العاده بود هاکان

-خواهش اما چرا داری گریه میکنی

سرم رو تو سینهش جا دادم که خندید و رو سرم رو بوسید و گفت :

آخ من فدات شم دختر حالا حوصله ات که سر نرفته هوم

+چرا

-خوب ایندفعه

+ایندفعه چی

-یه نینی میزارم

+آره خوبه

که یهو صدای خنده هاکان رفت هوا نگاش کردم از خنده سرخ شده بود چه ناز

میخنده من فدات بشم وقتی متوجه نگاه خیرم شد خنده اش کمرنگ شد

و دستاش رو شونه ام قرار داد و از پشت قلاب کرد و گفت : عاشق همین کاراتم عشقم

و دراز کشید رو سبزه ها که منم باهاش دراز کشیدم بخاطر اینکه دستاش دورم

حلقه بود سرم داخل گودی گردنش بود و موهام هم متمنم رو صورتش پخش

شده بود هاکان حلقه شو سفت کرد دورم انگار فهمید بود میخوام بیام بیرون اما

یکاری میکنم که دادت بره هوا یه گاز خوشمزه از گردنش و طولانی مدت گرفتم

که با دادش همه کلاغ ملاق از اونجا دور شدن منم از روش بلند شدم خواستم

برم که از پام گرفت و رفتم تو دهن اقا شیر

+کجا با این عجله خانوم خانوما هوم

-اممم الان که میبینم خیلی کار دارم

+خودتی

و سرشو فرو کرد تو گردنم و یه گاز گرفت اونم ول نکرد

-هاکان ول کن جون من درد داره

-هاکان

که ول کرد و زبون زد که تنم گر گرفت

- هاکان خیلی بدی دوست دیه ...

که بازم گاز گرفت ولر نکرد

-دوست دارم دوست دارم ول کن گردنم کبود شد بیشعور وحشی امازونی

که ول کرد هر هر شروع کرد به خندیدن که میخواستم همچین بزمنش بره

فسیلش واسم بیاد که به در کوبیده شد این کسی جز برادر وحشی خودم

نبود که هیچ وقت آیفون رو نمیزد در و باز کردم که تن لششو آورد داخل

+سلام خواهری

-سلام

هاکان : سلام بر رفیق خودم اقا رادمان

+سلام رفیق گردنت چی شد

ما هم بوق

هاکان : هه وقتی یه وحشی خونه داشته باشی همینه دیگه داش

-عع اون وقت گردنمو نشون دادم و گفتم این کار کی اون وقت آقا هاکان

+ خر خوب زنیش دیه

-تو یه نفر آف شو

و با یه تنه ازشون دور شدم بی شوهر

"رومینا"

رادمان : موافقین بریم دریا که معروف

+ایول

هاکان : باشد

سوار ماشین شدیم چون آماده بودیم و درحال فکر کردن این بودیم که کجا بریم

که با گفتن رادمان خر که بریم دریا ذوق زده شدم خوب درمورد دریا بگم

جایی که بهت جرقه نجات میدن و کلی آدم میرن داخل دو طرف بتن و وسط آدما

هستن از رو به رو که وایستیم از بالا آب ریخته میشه مثل آبشار

و از زیر همون آبشار شدت آب بیشتر وقتی میاد موج مانند آدما رو بالا و پایین

میکنه

بعد از یه ۲۰ دقیقه رسیدیم چون نزدیک ما سریع پیاده شدیم و بعد از عوض

کردن لباسمون تو رخت کن و پوشیدن جرقه نجات به سمت دریا رفتیم و وارد اون مکان شدیم کلی دختر و پسر بود همه منتظر آب بودیم که بیاد و امواج دار بشه که طولی نکشید و آب اومد دست و جیغ و سوت رفت هوا و مارفتیم بالا و اومدیم پایین موج میکزیکمی و اونایی که پشت ما بودن رفتن بالا(فیلم داخل کانال هستش)

بعد از کلی صفا و سیتی به خونه اومدیم که هاکان منو به سمت خودش برد که گفتم :

+اگر خواهی بوسی نازک نشانی بر لبانم

شل کن یه غران را

-دیووت خودمی

دست کرد تو جیبش و یه پنج شیش تایی تراول رو گذاشت داخل دستم و خیلی

بی تابانه منو به آینه قدی چسبوند و زیر گوشم گفت : من شل کردم سر کیفم

رو تو هم شل کن..

+هاکان

-خوب چیه

و دوباره شروع کرد به نجواگونه صحبت کردن زیر گوشم داشتم چون میدادم

+ هاکان نکن

-من نکنم یا تو که یه نیمه تنه قرمز پوشیدی و یه شلوارک پایین تر از باسن

تو داری دیونم میکنی بهت گفته بودم که اینجور لباسا نپوش چون من بی خود تر

از قبل میشم

و شروع کرد به بوسیدن گردنم که با هر بار بوسه اش به گردنم منو اتیش میزد

دستم رو بردم لابه لا موهاش که دیونه تر شد

و منو بیشتر به خودش فشرد و فشار لباس به گردنم هم هر لحظه بیشتر و

بیشتر میشد و دستش که پهلووم رو حصار کرد بود هم حلقه اش تنگ تر میشد
باصدای در هاکان ازم جدا سروظمون اومدیم درست کنیم آقا رادمان اومد و

وقتی ما رو دید پخی زد زیر خنده و گفت : وای بدموقع مزاحم شدم

+چه عجب فهمیدی

-اوهم

"یاسے"

پاسپورتی که برای ایتالیا گرفته بودم رو تو دستم نگاه کردم روز عروسیشون

من از این کشور میرم میرم برای همیشه یبار کمرم تو خواستگاریش شکست

دیگه نه دیگه دیدن تو کت و شلوار و دست تو دست زیدش برام سخت بود نفس

عمیقی کشیدم کمرم فجیع درد میکرد حتما پ شدم لباس برداشتم و رفتم حموم

دیدم آره پ شدم از یطرفم بدنم فجیع ضعیف شده بود بخاطر همون آب سرد رو

باز کردم چون اگه آب گرم رو باز میکردم از حال میرفتم شروع کردم به حموم

کردن که بعد از یه چند دقیقه آب گرم میشد هر چی سعی کردم آب سرد باز بشه

اما نشد که نشد وای کل فضا حموم رو بخار گرفته بود لباسم رو پوشیدم و به

سمت در رفتم اما بسته بود هر چی زدم کسی در و باز نکرد قفل شده بود از حالت

دیگه داشتم میرفتم رفتم سمت آب اما هر چی سعی کردم نشد هیچ بدنم اون

نیروی که داشت ضعیف شد پاهام سست شد و افتادم رو کف حموم خواستم

بلند شم اما نشد که نشد بخار آبم هر لحظه بیشتر منو سستر کرد حالا چیکار

کنم تمام لباسم خیس شده بود و فضای حموم رو بخار گرفته بود و نفس

کشیدن برام سخت شده بود فقط یه چیزای نامفهوم از پشت در میشنیدم ولی

صداش برام عجیب آشنا بود

"رکسانا"

دختر احمق تو خواب ببینی که من بزارم ایان برای تو بش ایان مال من همه

وجودش همه و همه با مردنش ایان مال من میش آخ جوون رفتم پایین که

دیدم ارمغان نشست ارمغان بود که بهم کمک کرد که نقطه ضعفشو بفهمم رفتم

نزدیکش و گفتم بزن قدش که اونم زد و باهم خندیدیم

ارمغان : مرد

+داخل حمومم گیرش انداختم دیه تا حالا میمیره

ارمغان : نه اون نباید بمیر اگه بمیر تو نمیتونی با ایان ازدواج کنی زنگ بزن به

اردلان تا بیاد و یاسی رو گمو گور کن سریع

اصلا به این فکر نکرد بدم سریع به اردل زنگ زدم و بهش گفتم بیاد که بعد از یه ربعی

اومد و یاسی رو برد و ما هم از خونه زدیم بیرون که کسی شک نکن

تو راه خونه ارمغان اینا بدم که گوشیم زنگ خورد دیدم اردل برداشتم سریع

+چی شد انجام دادی

- آره انجام دادم نگران نباش

+نگا باید تا روز عروسی من و ایان پیداش نشه میفهمی

-آره میفهمم

+ وای بحالت که من نتونم با آیان ازدواج کنم زنده ات نمیذارم

- باشد باید برم بهوش داره میاد

+برو

و قطع کردم و برگشتم و با چیزی که دیدم نفسم رفت این امکان ندارع

سعید وای نه حالا نه الان باید نمیومد لعنتی یادم سعید بهم پیشنهاد ازدواج داد

اما من ردش کردم بخاطر آیان چرا همه چی پیچیده شد بعد از این همه سال

دوبار برگشتم سمت پنجره اما دیگه کسی نبود شاید توهم زدم شایدم یه نفس

عمیق کشیدم و چشمم رو بستم به آرامش نیاز داشتم

"راوی"

آرامش به چه قیمتی به قیمت آشوب کردن دل یکنفر دیگه اما اینا بی جواب نمیمونن و

رکسانا تمام جواب بعدی هاشو میده جواب قلب شکست سعید پسری که خالصانه و

مخلصانه دوشش داشت و جواب بدهای که در حق دخترک بیچاره یاسی و پسر عاشق

مون آیان کرد هر کس بدی میکنه خوبی نمیبینه که بدی میبینه مساوی جواب عشق با

عشق جواب خیانت خیانت و..

"اردلان"

آخر نمیدونم رکسانا کی از دست اینکاراش بر میدار خدا میدونه و بس

+آقا اردلان دختر مرد

-یعنی چی مرد مگه کشک

+آقا والا رفتم نگاش کردم دیدم مرده

یا امام هشتم

به سمت اتاقی که دختر رو گذاشته بودم رفتم دیدم آره تموم کرد بخاطر خون

زیادی که ازش رفت دردرس پشت دردرس این چه سرنوشت شومی

به رکسانا زنگ زدم و گفتم که با داداش پرده گوشم پاره شد دیدم داره زیادی

زر زر میکنه گوشی رو خاموش کرد و با پاسپورتی که گرفته بودم زدم بیرون باید

میرفتم اینجا دیگه جای من نیست و کار منم تموم شد پام رو کع داخل ماشین

گذاشتم زنگ زدم که بوق نخورده جواب داد بدون هیچ معطلی گفتم : انجام دادم

و قطع کردم و سیمکارتو شکوندم و به سمت فرودگاه رفتم کار من این جا تموم شد است

"رکسانا"

داشتم دیونه میشدم به اردلانم هر چی زنگ میزنم میگه دستگاه مورد نظر خاموش

لعنتی لعنتی

ارمغان : چیشده

+یاسی مرده اگه آیان بفهمه خون بپا میکنه.

ارمغان : وا اصلا بفهم اون اومد خواستگاری تو..

+اون فقط یه نمایش بود یاسی نامزد و زن رسمی آیان روز خواستگاری که یاسی اومد و

برگه ها رو امضا کرد برای چی بود برای همین بود دیگه

ارمغان با دهن باز داشت نگام میکرد دیوونه شدم یعنی چی دختر بی همچیز مردنشم

برام دردرس گوشیم زنگ خورد سریع برداشتم و گفتم

+اردلان جسد یاسی رو یجا گمو گور کن نمیخوام تا قبل از ازدواج خودم با آیان کسی

بفهمه مخصوصا با آیان الانم دارم میرم پیش یه دعا نویس که مهرم تو دل آیان بیفته و

یاسی از سرش بیفته

دیدم جواب نمیده

+الو

نگاه کردم به گوشی که دیدم

قطع شد پف

"آیان"

با چیزی که شنیدم گوشی از دستم افتاد عشق من مرده بود این غیر ممکنه خدای

من این امکان نداره تمام وسایل اطرافم رو شکوندم که در با شدت باز شد اصلا

برام مهم نبود کی هستش شیشه مشروب رو انداختم که یه تیکه از شیشه رفت

تو دستم به جهنم من باید بمیرم یاسی من نیست که دیه باهام کل کل کن

حاضر جوابی کن حس بدی بفهمی که عشقت رو از دست دادی خیلی حس بدی خدایا این چه

کاری بود که باهام کردی پس منو بکش اگه منو نمیکشی خودم خودم رو میکشم

خواستم شیشه رو فرو کنم تو شکمم که دستی مانع شد کسی خونه نبود پس

کیه برگشتم دیدم یه پسر متعجب نگاش کردم که گفت : خوشبحالتش که یه نفر

داره دیونه وار دوشش داره

یه نفر داره میمیره بی نوای یه نفر میگه هویج نخواهی حالا این پسر من دارم

اینجا دیونه میشم این داره برای من میگه خوشبحالتش دیگه نیستش چی خوشبحالتش

+پسر اروم باش و با من بیا

-تو کی هستی

+تو بیا مگه نگران یاسی نیستی
 با شنیدن اسم یاسی رو زبونش یه کشیده خوابوندمش اون کی که اسم ناموسم رو میاره
 +چرا میزنی اخه
 -اسم زخم رو چرا آوردی بی غیرت نیستم که
 +باشد بابا دهنم رو مسواک کردین شما حالا بیا بریم یه نفر به وجودت احتیاج داره
 -کی؟
 +عجولی خوب نیس اق آیان

~~~~

+الو سلام عشقم

رکسانا : آیان خودتی

+آره نفسم مگه میخواستی کی باش

رکسانا : هیچی برام عجیب بود آخه

+عجیبی نداره که فدات شم راستی به بابات اینا نیتونی بگی که عروسی رو جلو

بندازن یعنی همین جمعه بگیریم

رکسانا : یعنی دو روز دیگه واقعا آیان

+اره عزیزم چرا اینقدر تعجب میکنی تو اگه نمیخو...

رکسانا : نه نه فدات شم باشد عاشقتم

+منم بیشتر مواظب خودت باش

رکسانا : همچنین عشقم

عق باوا و برگشتم سمت پسر که گفت : اینم از قدم اول افرین بزن بریم برای

قدم های بعدی

هر لحظه گرفتن انتقام یاسی عشقم وجودم توو دلم بیشتر و بیشتر میشد تو

تک تک سلول های بدنم انتقام فریاد میزد

با پسر سوار ماشین شدیم که گفت : الان میخوام ببرمت یجا خوب حالشو ببری

+اگه میخوای کاباره ببری همینجا پیاده میشم

-نه جونم کاباره چی

+همون چیزی که هر شب.

-زود کلاهو قاضی نکن داش

و ضبطو روشن کرد و سرعت ماشینم بیشتر صدای آهنگ فقط سکوت ماشینو

میشکست منم غرق در خاطراتی که با یاسی داشتم اولین بوسمون همه و همه به

ذهنم هجوم آورده بودن و دست بردار نبودن

به دور و اطراف که نگاه کردم دیدم خارج از شهریم گوشه پسر زنگ خورد که

برداشت و با دادش جفت کردم گوشه رو پرت کردرو داشبرد و سرعتشو و چندین

برابر بیشتر کرد یه پا دیونه اس خدا رحم کنه دستم رفت سمت ضبط و یکم بالا و

پایین کردم تا اینکه یه آهنگ غمگین پلی شد که زیادش کردم و تکیه مو دادم به  
صندلی

آهنگ تو داری میری بود از بهزاد پکس و احمد سلو

تو داری میری دوباره از دل من تو داری میری ایندفعه حرفی بزنی

تو داری میری بخدا سخته دوری تو داری میری از دلم بی خبری

تو داری میری میری تنهام بزاری تو داری میری بخدا سخته دوری

اینجوری نگو که دلم کم میاره اینجوری نگو دیگه طاقت نداره

تو داری میری بی تو من بی قرارم اینجوری نگو از نگات دل می کنم

اینجوری نگو دارم حق میزنم تو داری میری بی تو من بی قرارم

بهزاد پکس :

از دنیام بریدم این روزا که نیستی پیشم خیلی سخته

خیلی وقته از من گذشتی تو حسرت شده بگیره دستتو

من از دنیام بریدم ببین اینو چند باره میگم هر جا رسیدم یادت اونجا بود

حیف دیگه کار دنیا زود تموم شد با ما این روزا که نموندش با ما کلافم کرد

دروغ نگو حواسم هست از وقتی رفتی من شدم سردتر

با دنیا بد بودم بدتر از قبل شدم هعی نوشتم برگرد گلم احساسیش کردم

باز نفهمیدی انگار که اصلا عشقی نبوده این دنیا خیلی حسوده خداییش بده

وقتی دل تو تنگ تر میشه روزگرم بدتر دیگه داغ دلتو هعی تازه میکنه

آخرم میبازه دیوونه کی داره میخونه اون که اینجا نیستش یه عاشق همیشه تنها میمونه

تکست آهنگ تو داری میری بهزاد پکس و احمد سلو

از دلم نپرس میشینه تا تو بیای هعی بهونتو میگیره تازگیها

وقتی دستت توی دست من نباشه تو داری میری میشکنه بغض صدام

تو داری میری میشینه غم تو چشمم وقتی دستت توی دست من نباشه

اینجوری نگو که دلم کم میاره اینجوری نگو دیگه طاقت نداره

تو داری میری بی تو من بی قرارم اینجوری نگو از نگات دل می کنم

اینجوری نگو دارم حق میزنم تو داری میری بی تو من بی قرارم

\*\*\*

پسر : احسب تمام کارهای کرد نکردم جلو چشم اومد باوا

+میخواستی واست شاد بزارم تمام همه کسم رفته ها میفهمی عزادارم

پسر : خوب شد گفتیا عزادار برای کی؟

+برای عشقم برای خانومم میفهمی

که پسر هر هر شروع کرد به خندیدن خونم به جوش اومد بود و میخواستم

بزنمش که دیگه بلند نشه

+میتونم بپرسم برای چی میخندی

-آخه الکی عزاداری دیونه

+داری چی میگی من خودم با گوشه‌های خودم شنیدم که گفت : جسدشو گمو گور

کن میفهمی نابود شدم من باعث بانی ...

پسر پرید وسط حرفم و با حرفی که زد نزدیک بود پس بیفتم نمیدونستم

خنده بکنم یا گریه مونده بودم باورم نمیشد وای خدایا قربونت بشم من

گوشیم رو سریع برداشتم و زنگ زدم به مهرداد که بعداز یه چندتا بوق برداشت

مهرداد : جانم داداش

+ مهیار

مهرداد : هوییی یواش یاسی باید نفهمه که من داداششم تو هی بگو مهیار مهیار رو

درد

+مهرداد

-آها حالا شد بگو ببینم چی شد

خواستم بگم که با ویشگون پسر خفه شدم و بعد از پیچوندن مهرداد یه ویشگون

آب دار از پسر تو جام اروم گرفتم که کولی بازی درآورد و یه چند باری نزدیک

بود بریم زیر تریلی اگه اعزرائیل منو نکشه حتما این پسر منو میکشه

+ هی چرا نداشتی بگم بهش

-باید کسی نفهمه آخه وگرنه نقشه مون لو میره و به گوش رکسانا برسه همه چی

بهیم میخوره حالام بیا رانندگی کن که دارم میمیرم

جاهامون رو عوض کردیم انگاری کوه دماوند رو کنده

+حرفتو شنیدم

-گفتم تا بشنوی

/:+

بعد از یه چهار ساعت به یه درواز خیلی بزرگ رسیدیم که با یه سوتی که زد

دروازه باز شد و رفتیم داخل پر از درخت آلبالو بود یاد یاسی افتادم عاشق آلبالو

بود

ه ماشینو پارک کردم و پیاده شدیم و به سمت خونه رفتیم به در چند تا زد اما

باز نشد که نمیدونم چیو رو زد که در باز شد رفتیم داخل شیک بود

+برو رو میل بشین تا پیام

سر تکون دادم و به سمت میل رفتم و نشستم سرم رو که برگردوندم با یه عکس

مواجه شدم عکس یاسی بود سرم رو بالا که گرفتم عکس بزرگ شده یاسی که

موهاش تو صورتش پخش شد و چشماشم شیطون تر از همیشه صدای پا



میومد حتما پسر اس

+میدونی آیان اینجا خونه چه کسی اومدی

-خونه تو دیگه

که قهقهه ای حریصکی زد و گفت : سخت در اشتباهه اینجا خونهه-

-من

به سمت صدا برگشتم دیدم باورم نمیشد

-چی ماتت برد همون جور که میخواستم نقشم گرفت و تو تا دور روز دیگه مرد

من میشی و من هم زن تو

+تو خواب ببینی من برای یکنفرم اونم یاسی

-اونو باید تو گور ببری که مال یاسی بشی بعد از اونم داشتی میگفتی عاشقتم

رکسانا جون صدات رو اسپیکر بود و همه شنیدن آقا آیان

من چقدر احمق بودم که حرف پسر رو باور کردم بازم چوب سادگیمو خوردم به

سمت پسر یورش بردم و بدون هیچ اجازه ای بهش تا میخورد زدمش که چندتا

غول پیکر منو ازش جدا کردن

رکسانا : وای نمیدونی چقدر خوشحالم که تا ۲ روز دیگه شوهرم میشی این یعنی

ته خوشبختی

+اینو بدون خودمو میکشم اما زن تو یه نفر نمیشم و نخواهم شد میدونی چی

حتی اگه به یه اعدامی بگن که با اون دختر که تو باشی ازدواج کنی آزادت میکنیم

اون اعدامی میگه منو بکشی بهتر

قرمز شد بود از لبو هم بدتر به جهنم آشغال عوضی پس فترت خواستم سمتش

حمله کنم که چند نفر منو گرفتن و بستنم به ستون

+ خودت رو اذیت نکن عشقم دیگه مال منی چه بخوای چه نخوای

-ازت متنفرم متنفر میفهمی متنفر

اصلا به روی خودش نیاورد و رفت بیرون از همون بچگیم ازش خوشم نمیومد

دختری خودخواه و با اعتماد به نفس خیلی بالا من فقط عاشق دختریم که ساده و

خودش باش که اونم یاسی بود چقدر خوشحال شده بودم از حرف پسر بی

هم چیز که گفته بودم بهم یاسی پیش من و حالشم خوبه خوبه دل تو دلم نبود

که هر چی سریع تر برسم و ببینمش و تو بغلم بگیرمش اما حالا بجای یاسیم

طناب بغلم کرد

رکسانا

از خوشحالی رو پا بند نبودم با صدای پا برگشتم که دیدم اهورا (همون پسر که

آیانو نداشته بود به شکمش چاقو وارد کنه)

اهورا : واست متاسفم

+چرا

اهورا : عشق رو گدایی میکنی میدونی چی تو هنوز معنی عشق رو نفهمیدی؟

+نکنه تو میدونی

اهورا : ولی هر چی هست از تو بیشتر میدونم

+خواهشا بس کن

اهورا : این تویی که باید بس کنی نه من به خودت بیا و بشو همون دختری که

همه ارزوشون بود نه مٹ الان که همه چشیدنت یه نگاه کنن بشو همون دخترای

که سعید دیونه وار دوشش داشت

+من.

اهورا : حتی هم بخوای همیشه چون پله های پشت سرتو خراب کردی هم خودتو

ولی اینو بدون که تقاص اینکارات رو اون بالا سری ازت میگیره بعد از اونم این

بدون هیچ کس رو بزور نمیتونی جای نگهداری

و از کنارم رد شد و خواست سوار ماشین بشه که گفتم : اگه پات رو از اینجا بزاری

بیرون پتت و میریزم رو آب

اهورا : به جهنم هر غلتی میخوای بکنی بکن دیگه برام مهم نیست

و سوار ماشینش شد و رفت باش خودت خواستی تمام رابطه هاش رو با دخترا رو

برداشتم و به سمت اداره پلیس رفتم و رفتم داخل یه اتاق و رو مبل نشستم که

مرد میانسال پشت میز نشسته بود گفت : خوب مدارکت رو بده ببینم

بهش فیلم ها رو دادم و گفتم بفرمایید

اهورا ببینم غلت رو کی میکنه به مرد که نگاه کردم متوجه شدم اسم و فامیلش

حمزه رادخا به دور و اطراف خیر شدم که متوجه نگاه خیری شدم نگاه کردم دیدم

مرد اس

حمزه رادخا : شما گفتین که از کی شکایت میخواین بکنین

+اهورا رمزی

حمزه رادخا : شما متمطئنین

+بله مگه فیلم ها رو ندیدین

حمزه رادخا : چرا دیدم اما فقط داخل این فیلم نشون میده که...

دارن خیره کمک میکنن واقعا دلیل اینکارتون که همچین آدم های رو به اون

چیزی که گفتین ربط نداره خواهشا یه چکاب بکنین مغ.

+حتما اشتباهی شد

که به در تقه ای خورد که گفت بفرمایید و یه سرباز اومد داخل و گفت : قربان این

بسته فیلم هاس اشتباه شد

مرد فقط سر تکون داد و فیلم ها رو عوض کرد و سرباز هم رفت دل تو دلم نبود که

ببینم چطوری اهورا رو کت بسته میارن و بهش بگم حالا خوردی تو همین

حال و هوا بودم که مرد گفت : شما از اهورا رمزی چه چیزی دارین نشونه ای

شماره تماسی یا..

+بفرمایید

شماره تلفنشو دادم جوون دیگه آخراش که اهورا رو بگیرین ههه با من در افتادن

همین دیگه غلت حالا ببینم غلت رو کی میکنه آقا اهورا اممم حالا که بیکارم و به

هدفم هر دقیقه به دقیقه نزدیکترم بگم که یکی از کار بلدای که توسط ارمغان

باهاش آشنا شدم و ازش کمک خواستم که اونم قبول کرد که بهم کمک کن در

عوضش یه چیز از من خواست اونم این بود که یه شب باهاش باشم همون ثانیه

قبول کردم چون برای رسیدن به آیان و نابود کردن یاسی هرکاری میکردم ولی

نمیدونم چرا آخر همچین کرد به درک به مرد نگاه کردم که سرشو بلند کرد و

سوالی نگاهم کرد که گفتم : تماس گرفته اید که گفت آره اما مشغول و از پشت

میزش بلند شد و اومد رو مبل رو به روی من نشست یه حس عجیبی داشتم

خیلی عجیب نمیدونم این حس از کجا پیدا شد والا

گوشیم رو اوردم بیرون و به اهورا زنگ زدم که صدای ویریه اومد و باه دور اطراف

خیر شدم که ببینم اما دیگه چیزی نشنیدم و با تماس های بعدی چیزی جز

مشترک مورد نظر خاموش میباشد نشنیدم گوشی رو گذاشتم کنار که مرد گفت :

چرا اینکارو میخوای انجام بدی ؟

+اونش دیگه به شما ربطی نداره و کارتون رو انجام بدین

که پوزخندی زد اینجور پوزخندها رو سعید میزد نکنه سعید باش نه باوا اینکه

میانسال نه نیست بلند شد و دستاشم رو تو جیبش کرد و گفت : میدونی

بعضیا یه بازی رو شروع میکنن و فکر میکنن خودشون میبرن و کارگردان خوبی

هستن اما نمیدونن که کارگردان های هم هستن که کارگردانی خودشون رو رو

نمیکنن اگه بکنن که اون بعضیا باس یه الفاتح الصلوات واسشون فرستاد بعد از

اونم یه چوب رو مشکنی با دستت هر کار بکنی مٹ روز اول همیشه هیچ دستت رو

هم میبره اون چوب های ریزه اش و اگه آتیشش بزنی خودت رو آتیش میزنی

اگه روش آب بریزی برای خاموشش که از سردی رو به موت میفته ی

+اینا چه ربطی به من دارن

که پوزخندی زد و گفت : از بس که غرق در افکار مظلخرف خودت هستی و به دست

آوردن آیان رئوفی که

حتی بهت اهمیت نمیده چون خودت اینکارو کردی با خودت و اینو بدون پسرا

دنبال دخترای هستن که مثل پروانه زیبا اما دست نیافتنی نه مٹ امثال تو که با

تن فروشی به خواسته‌هاشون برسن نه اینجوری نیستش و مشتش رو به دیوار

فرود آورد و گفت : نیستش لعنتیا دلی رو شکوندن هنر نیستش یه نفر و نابود

کردن هنر نیستش نیستش

+تو..

-تو چی هان آره من سعید ارمکانی یا همون اهورا تو رو نابود کردم همون جور که

تو منو نابود کردی تو منو شکستی اما میدونی چی بعد از تو داشتم دیونه

میشدم که یه نفر اومد و بهم فهموند الان خیلی دوسش دارم و قرار باهاش

ازدواج کنم در آخرم اینم بگم که آیان رئوفی رفیق فابم از طریق اون امتحانت

کردم که تو هم خوب ذات اصلیتو نشون دادی

و رو صورتش دست گذاشت و برداشت که دیدم آره سعید وای خدایا من

در باز شد و یه دختر اومد که سعید دستشو گرفت و بوسید و گفت : عاشقتم

خانومم

که دختر لبخند زد شکستم خورد شدم

وجی : هر سر بالایی یه سر پایینی داره در ضمن نکن یادت رفته که زمین گرده

نه بلند شدم و گفتم : این پسری که پیشت منو زن کرد میفهمی چط..

که دختر خشمگین به سعید چشم دخت حالا ببینم چی میخوای بکنی آق سعید

که یهو باهام دپگه پخی زدن زیر خنده که دختر با خنده گفت : آی بدبخت فلک زد

نمیدونی دیگه چیکار کنی عشقم بهم همه چیو گفته و سرشو به سمت چپ  
 متمایل کرد و بوسید کف دستشو خشم تمام وجودم رو گرفته بود و دندون هام  
 رو میسابیدم که دختر باز گفت : درضمن آقای من تو رو زن نکرد حتی از خودتم  
 خبر نداری و سرشو تأسف بار برام تکون داد که دیگه صبرم به سر رسید و به  
 سمتش حمله کردم که با سیلی سعید به میل چسبیدم قفسه سینهش بالا و  
 پایین میرفت با دهن باز داشتم نگاهش میکردم واقعا این سعید بود  
 سعید : خودت این سعید رو ساختی  
 و یه نفر رو به اسم افراز صدا کرد که یه زن مامور اومد که دستور داد منو ببر هر  
 چی سعی کردم که منصرفش کنم نشد که نشد زن منو داخل یه سلول انداخت  
 که یه زن لات بود بلند شدو گفت : جوجو  
 از کلمه جوجو بدمیومد بخاطر همون یکی خوابوندمش زیر گوشش که چند تا دیگه  
 زن اونجا نشسته بودن بلند شدن و به سمتم اومدن ترسیده به کنج دیوار  
 چسبیدم زندانبان رو صدا زدم اما جواب نمیداد همین که بهم نزدیک شدن  
 دستهای مشت شدشون رو خواستن فرود بیارن رو صورتم که چشمام رو بستم  
 که  
 +همین که خودت رو شاشیدی بس  
 چشمام رو باز کردم که یه طرف صورتم سوخت و بقیه هام داشتن میخندیدن  
 به خودم که نگاه کردم دیدم کارم به کجا ها کشید  
 وجی : خودت خودت رو به اینجاها کشوندی

"سعید"

+آقایی

-جونم نفسم

+دوست دارم

-اینجوری منو از خود بی خود میکنی و بعد میگی وای گردنم میسوز..

+خوب به من چ تو وحشی هستی

-وحشی نشونت بدم من راهین که خودت حال کنی

که بی تفاوت نگاهم کرد که گفتم : با یه نینی تو..

+سعید

-جون سعید نازگلم خانومم

که سرشو فرو کرد تو گردنم ای شیطون بلا و گردنم رو آروم بوسید و بینیشو به

گردنم کشید نگاه کنین تقصیر خودشا من کاریش نداشتم

همون جور که میرفتیم عقب گفتم : خودت خواستی

و خوابوندمش رو مبل و..

زبونش رو داخل دهنم مکیدم که دستاشو بیقرار داخل موهام فرو کرد که دیونه تر

از قبل شدم و لباسو رو به دندون گرفتم و با سرم عقب کشیدم که آخ گفت

که دماغم رو به دماغش مالیدم و گفتم : هیچی نشد آخت بلند شده که

چیزی نگفت دستم رو زیر چونه اش زدم و گفتم : هوم ؟

که خیره نگام کرد و رو لبش زبون زد و گفت : وحش..



که لبام رو نزدیک لبش کردم که حرفشو تغییر داد و گفت : هیچی اصلا  
 خخخ میدونست که بگه وحشی تمام بدنش رو کبود میکنم سرم رو فرو کردم تو  
 گردنش و بوسه تباداری رو گردنش نشوندم و همین طور میومد پایین دستم  
 رو بردم سمت مانتوش و خواستم دکمه هاش رو باز کنم که به در تقه ای خورد و  
 صدای سرگرد رادکان که داداش راهین بود اومد که راهین عجله زد منو پرت کرد  
 به طرف و خودشو مرتب کرد که خخخ هنوزم که هنوز از داداشش میترسه که  
 بهش اجازه دادم که اومد داخل و یکی زد تو سرم و گفت : زنت آرایش نمیکنه تو  
 میکنی بجاش بروا

گنگ نگاه کردم که دستش رو کشید رو لبم و رو پیشونیم کشید تو آینه که  
 نگاه کردم دیدم این هندیا رو پیشونیشون قرمز میزنن همون طوری شد با  
 خنده پاکش کردم و برگشتم که دیدم رادکان با نیش باز گفت : برو پیش بابا  
 کارت داره

اووه سریع لباسم رو مرتب کردم خواستم برم که رادکان نزاشت و گفت گردنت  
 پف خدایا بهت چی نگم راهین آخه دختر مجبور بودی این همه به لبِت بمالی  
 بعد از درست کردن گردنم به سمت اتاق بابای راهین و رادکان رفتم که با اجازه  
 گرفتن رفتم داخل و بعد از احترام گذاشتن گفت بشین نشستم و بعد از احوال  
 پرسى گفت : خوب میخواستم بهت یه چیزی بگم و اونم این که من بازنشست  
 شدم و از امروز تو سرهنگ اینجایی ایشالله موفق باشی

به آرزوم رسیدم و کارایا نیمه تموم رو انجام دادم از پدر زن گرامی تشکر کردم

که همون طوری صحبت میکرد به سمت در رفت و بازش کرد که رادکان و راهین

افتادن بخاطر اینکه پشت در بودن که بابا (پدر زن سعید) گفت : شما بزغاله

ها بازم فالگوش وایستادین از سن نوح و قد نردبان شهرداریتون خجالت

بکشین

که سرشون رو انداختن پایین و شدن بچه مظلوم قیافه شون باحال شده بود که

بابا گفت خودتونین و رفت منم رفتم رو صندلی نشستم یه نفس از سر

آسودگی کشیدم و به ارلادن زنگ زدم واقعا بهم کمک کرد اما جواب نداد که یهو

یاد آیان افتادم وای از رو صندلی بلند شدم که صندلی افتاد و راهین و رادکان

منو متعجب نگاه کردن که بدون توجه بهشون از اداره زدم بیرون و به سمت خونه

ای رفتم که آیان رو برده بودیم بعد از یه ساعت رسیدم و وارد خونه شدم که.

با دیدن آیان تو اون وضعیت یاد حال خودم افتادم نفس عمیقی کشیدم و رفتم

جلو چرا اینجا همه چی بهم ریخته اس حتما افراد رکسانا اومدن آیان اصلا

وضعیتش خوب نبود به سمتش رفتم و کمکش کردم بلند شه اما توانیشو

نداشت خودم کمکش کردم و به سمت ماشین بردمش و نشوندمش

+حالت خوبه.

یه چیزهای نامفهومی رو میگفت هر چقدر سعی کردم بفهمم چی میگه نشد که

بیخیال شدم یاد حلقه ای افتادم که برای راهین خریده بودم به سمت خونه رفتم

و دیدم همونجا که آیان رو بسته بودن حتما رفتم بازش کنم افتاد

خم شدم و برداشتمش که صدای افتادن چیزی اومد برگشتم با دیدن کسی که

غرق در خون بود توان راه رفتن رو ازم گرفت

به سمتش هجوم بردم و هر چی به سر و صورتش زدم بهوش نیومد که سریع به

آمبولانس زنگ زدم که اومدن و بردنش به مهرداد و رادکان زنگ زدم که برن

پیش آیان و آدرس بیمارستانم دادن و قبل از اینکه اجازه ی بهشون بدم

سریع گوشی رو خاموش کردم و به طبقه بالا رفتم و وارد اتاق ممنوع شدم برای

اولین بار بود که وارد این اتاق میشدم و تنها کسی که کلید اینجا رو داشت من

بودم که اونم مامان بزرگم بهم داد بود به دور و اطراف خیر شدم که دیدم تمام

وسایل این اتاق مثل اتاق تازه عروس داماد ها دلشوری عجیبی تو دلم افتاد

متمطئن و یقین داشتم که یه اتفاق فوق العاده بدی قرار بی افته بخاطر همون

یه... (توخماریش بمونین بعدا میفهمید) شونه ای بالا انداختم مامان بزرگم

مارو دست انداختها

وجی : شاید ینفر دیگه با سواستفاده و تغییر دادن چند جمله این کلید و نامه رو

بهت داده باشه هوم

+آخه کی

وجی : رکسانا

+اونکه الان زندان

وجی : اونکه آره ولی تو دقیقا زمانی این نامه بدست رسید که رکسانا دور ورت پرس میزد

عقب گرد کردم و حرفای وجی تو مغزم تکرار میشد که یه عطر خوشبویی اومد یه

نفس عمیق کشیدم که تمامشو به ریه هام فرستادم چون عطر مورد علاقه م

نمیدونم چی شد که دنیا جلو چشم تاره شد آخرین چیز متوجه این شدم که رو تخت افتادم و احساس کردم که کسی داره ولباسام رو درمیاره و-

"آیان "

خون جلوی چشم رو گرفته بود یاسی من خانوم من زیر یه مرد دیگه داشتم دیونه میشدم به سمتشون هجوم بردم که مرد بلند شد و با دیدنش سنکوب کردم این غیر ممکن سعید چشم رو قبل از زوم کردن رو یاسی به ملافه خونی افتاد دندون هام رو ساییدم و به سمت سعید حمله ور شدم سعی داشت قانعم کن اما گوشم بدهکار این حرفا نبود تا خورد زدمش که آخر مهرداد جلوی من رو گرفت و بردتم بیرون آخرین چیز چشای گرد شده یاسی بود اما دیگه برام مهم نبود خرده م کرد با کارش همیشه میگفتم این دختر با بقیه دخترا فرق داره اما سخت در اشتباه بودم و اینم مثل همه دخترا دور اطرافم بود یکی مثل رکسانا از در خونه زدم بیرون من نگرانش بودم داشتم میموردم و زنده میشدم ولی اون نگران یه چیز دیگه واس خودم متاسفم که عاشق همچین آدمی شدم آخرین نگاهم رو دوختم به خونه که دیدم یاسی داره به سمت میاد حوصله چرندیاتش رو نداشتم بخاطر همون سریع سوار ماشین شدم و نخواستم بیشتر از این خار بشم و با تمام سرعت روندم نمیدونستم دارم کجا میرم فقط داشتم میرفتم تمام خاطراتش اومد تو ذهنم لعنتی این چکاری بود که باهام کردی من که عاشقت بودم پس چی شد گوشیم زنگ خورد بی هوا برداشتم که صداش تو گوشم پیچید که التماسم میکرد که بهش اجازه حرف زدن بدم اما بسه هرچقدر

دادم بهش سرش داد زدم و گفتم : فقط اینو بدون منم بدجور خردت میکنم از

همین الان

و گوشه رو قطع کردم و ضبط رو روشن کردم اصلا حالم خوب نبود خیلی بد  
عشقت رو با یه نفر دیگه ببینی که یه روز برات دلبری میکرد و میگفت تو تنها  
کسی که بهم دست میزنی پس لامصب حرفات چی شد چرا یکی دیگه تنت رو  
لمس کرد چرا مگه من چیکارت کردم به محض مطلع شدن اینکه پیدات کردن و  
زنده ای لشم رو اوردم با این حال وخیمم که ببینمت اما چی شد دپدم حالت از  
من بهتر سکوت کردم و اشک ریختم اره من آیان رئوفی بخاطر یه دختر دارم  
گریه میکنم ههه دختر نه زن خدایا چقدر خار و ذلت بشم چقد

یاسی

+سعید تو چیکار کردی با..

سعید : بخدا من بیهوش شدم وقتی بیهوش اومدم زیر چگ و لقد آیان بودم بخدا

من کاری به کارت نداشتم تو مثل خواهرمی باور کن

+دم خروس رو باور کنم یا قسم خدا رو

سعید : دارم بهت میگم به عشقم قسم که آخرین قسم من هستش من وقتی

وارد این اتاق شدم هیچکس نبود خواستم از در برم بیرون که عطر مورد علاقه م

رو حس کردم که یه نفس عمیقی کشیدم و تمامشو دادم به ریه هام که بعد از

اون بیهوش شدم همین بود

یاسی نشست رو تخت و هق هق میکرد که مهرداد اومد داخل به من که نگاه نکرد

حس خیلی بدی که محکوم بشی بکاری که نکردی

مهرداد: میدونی من فکر میکردم خواهرم پاک و معصومه ولی نمیدونستم که یه

جنده هستش بعد از سالها پیداش کرده بودم همون بود مٹ بجگیش همون مها

بازیگوش شیطون اما با یه فرق اونم این که دیگه برام مردی میفهمی مردی مها

یاسی داشت با تعجب نگاش میکرد که گفت: فکر کنم شناختی باشی نه

و دستش رو بالا آورد که بزن زیر گوشش که همون بالا نگهداشت و گفت: حتی

ارزش اینکارم نداری

خورد شدن یاسی یا همون مها رو دیدم و بیرون رفت مهرداد که یاسی با آخرین

توانش اسمشو صدا زد

+ممهیار داداشی کجا چرا نمیذارین براتون توضیح بدم چرا پس از اون

اعتمادی که بهم داشتین چپشده هان

همون طورگریه زاری میکرد هنوز تو شوک بودم و هزم اینکه من یه نفر رو زن

کرده باشم بدون اینکه خودم متوجه بشم گنگ یه اتفاقی افتاد این وسط یه

چیزی شد ولی خدا میدون تو فکر بودم که یه طرف صورتم سوخت که چشم رو بالا

اوردم چشم تو چشم راهین شدم با چشای بارونیش بهم چشم دوخت بود

خواستم چیزی بگم که سرشو به چپ و راست کرد یعنی چیزی نگو و با حرف

آخرش منو خورد کرد شکستم سر خوردم و سرم رو به بالا گرفتم و از ته دلم

گفتم: خدایا چرا دارم محکوم میشم به کاری که نکردم چرا چرا اونایی که یه روز

بهم میگفتن اگه اشتباهی کنی بهت فرصت حرف زدن و دلیل اما الان چرا همه

وارونه شدن چرا حق های یاسی و من داخل اتاق قاطی شده بود

"توجه توجه از این به بعد یاسی با اسم اصلی خودش مها و مهردادم مهیار گفتم بدونین گیج نشین"

راوی

چهار نفر به طریقی شکستن یکی از بی اعتمادی زیدش و دیگری از خیانت

عشقش بهش و نمک پاشیدن اطرافیان به زخم این دلشکسته ها چند هفته گذشته بود از اون

روز آیان سنگ دل تر میشد از هر روز

مها داشت مثل برف آب میشد ولی کسی آب شدنش رو نمیدید

سعید کارش شده بود اینکه فقط بره دنبال عشقش و ببینتش اونم از راه دور که

اونم یبار عشقش رو با یه پسر دیگه دید روانی شد رفت جلو و چیزی جز یه

سیلی نصیبش نشد شکست بخاطر بی اعتمادی عشقش بهش شکست بخاطر

فرصت ندادن عشقش بهش برای حرفی که میخواست بزن اما دیگه برید و بهمراه

مها رفت کشور دیگه به گوش آیان و راهین رسید فقط یه پوزخند اومد رو لبشون

همین چقدر بد تو رو محکوم به کار نکرد به طور مثال اونایی که موهاشون بیرون

میاد یامانتو کوتاه میپوشن میشن خراب چه دنیای ولی اون کسی که میدونه تو پاکی

یا نه اون بالایی ولی بقیه تظاهرشون آدمو نفله میکنه زمان میگذشت و شد

یکسال مها بی روح تر و سعید شکست تر و آیان سنگدل تر از همیشه و

راهین هم خورد شده تر

اما آیان منتظر بود که روزی بهش خیانت شد بره سراغ مها برای تلافی و اون روز

امروز آره خود امروز آیان رفت جایی که مها و سعید زندگی میکردن و منتظر موند

تا سعید از خونه بره بیرون و بره سر وقت مها چشم آیان رو در عمارت زوم بود که به محض رفتن سعید وارد عمارت بشه که اونم طولی نکشید و سعید از عمارت بیرون اومد و آیان داخل عمارت شد

"مها"

چشمم به تلفن بود که زنگ خورد سریع برداشتم که با حرفی زده شد رو پا بند نبودم از خوشحالی بعد از خداحافظی بلند گفتم دخترم..

نفسم رفت و بقیه حرفم رو خوردم آیان اومد سمتم ضربان قلبم بالا گرفت +خوب مبارک پس دختر اما میدونی امروز چه روزی بزار واست بگم امروز روزی که تو منو شکستی حالا من اومدم که تو رو بشکنم و خورد کنم

و منو برد داخل اتاق اومدم بگم منظورم از دخترم چی بود اما آیان مثل یکسال پیش بهم حرف زدن نداد و باکارش منو نابود کرد حق میزدم و آیان داشت با تعجب به خون رو ملافه نگاه میکرد

+چیو داری نگاه میکنی برو دیگه منو نابود که کردی منو از دخترانگیم که گرفتی به زور تو یه آشغالی آشغال آیان رفتم تست گرفتم چون تو این یکسال سعید میگفت من بهت دست نزدم خواستم بهش بگم که ببین تو منو از دخترانگیم گرفتی اما دیدم درمورد سعید بد قضاوت کردم

امروز بهم زنگ و زدن و گفتن دختری ولی الان چی شدم زن بدون هیچ عاطفه ای برو دیگه نمیخوام ببینمت

اومد چیزی بگه که گفتم : حرف نزن میدونی چرا چون تو بهم مهلت حرف زدن ندادی ندادی لامصب بهم تهمت ...زدین بدون اینکه ازم بیرسین حق زدم و



گفتم هر چی تو این یکسال بهم گذشت و چقدر هم به سعید بدبخت که هر وقت

حالم بد میشد منو میبرد بیمارستان آیان شما لعنتیا منو نابود کردین به سعید

تهمت زدین ولی تو این یکسال حتی یه نگاه بدم نکرد به شماها میگن آدم.

آیان با لباس منو خفه کرد هر چقدر سعی کردم نشد بخاطر اینکه هم زیر دلم درد

میکرد بخاطر کاری که آیان باهام کرد بود توان نداشتم بدنم از هر موقع و لحظه

ضعیف تر شده بود انگاری فهمید ولی بخور تو فرق سرش با اون فهمیدنش

+آشغال عوضی برو

-تو زن قانونی و شرعی من شدی کجا برم اون وقت

از این همه پرویش دیونه شدم و زدم به سیم آخر

+سر-.

بازم لباس رو گذاشت رو لبام و یه مک محکمی گرفت که آخ گفتم که گفت : بار آخرت

باشها میفهمی یا

به بدن برهنه م نگاه کرد و گفت : بفهمونمت

هیز ملافه رو دور خوردم پیچیدم و گفتم : برو گمشو

+با تو اما

-بجای اینکه من قیافه بگیرم این آقا گرفته

+سگم نکن

-زرشک بکنم چی میشه مثلا

که منو به سمت خودش کشید و گفت : خیلی چیزها میشه خوشگلم

گر گرفته بودم فجیع از نزدیکی آیان

+آیان همیشه ولم کنی

-چرا اون وقت

+خوب گرمم

که سرشو فرو کرد تو گردنم و زبون زد و گفت : آی جـونمـ

+آیان خواهش میکنم ولم کن

-چرا ولت کنم جا به این خوبی

+به روزایی فقط خوب..

-همیشـ نگو

+چرا میگم فقط یه روزایی خوب بود

که آیان روم خیمه زد و از بین دندان های قفل شدش گفت : دیونه وار دنبالت

میگشتم ولی وقتی اون روز تو رو تو اون وضعیت دیدم عقل از سرم پرید و

نتونستم خودم رو کنترل کنم و سعید رو میزدم مهیار اومد و منو برد بیرون

چون میکشتمش مها تو برام با ارزشترین چیزی تو این جهان تو دنیامی تو

نفسمی این یکسال زنده شدم و مردم میدونی چرا چون به تو فکر میکردم و

میگفتم الان حالش چطور داره چیکار میکنه چی میخوره نکنه سعید بالای سرش

بیار نکنه بهش دست بلند کن مها داشتم دیونه میشدم میفهمی لاقل الان خودت

رو ازم دریغ نکن نمیدونی که وقتی فهمیدم تو با من از دنیا دخترانگیت

خداحافظی کردی ذوق زده شدم دنیا رو بهم دادن بازم انگار دوباره متولد شدم

چونه اش لرزید خدا لعنتم کن زیادی بهش گفتم آیان من چشاش قرمز شده  
بود و با ریختن یه قطر اشک از چشماش دلم لرزید صورتش رو با دستام قاب  
گرفتم و گفتم : ببخش عشق.

که چشاش برق خاصی زد و گفت : نوکرتم مها

و دمه گوشم با شیتنطت گفت : حالا بیا که راضی هستی مال هم بشیم

+عع خوش گذشت برو کنار ببینم برم دوش بگیرم

-ازت نظر نخواستم

و شروع کرد به

مکیدن گردنم خواستم بگم وحشی نکن اما ترسیدم بدتر کن که صداشو شنیدم

بعد از یکسال برام آرامش بخش بود

+ میخواستی بگی وحشی من هوم

از کجا فهمید این

+دیووت خودمی اون وقت نشناسمت

و شونه هاش داشت تکون میخورد مشخص داره میخنده سرشو از گردنم آورد

بیرون و با خنده گفت : خیلی وقت بود که وحشی بودنت رو نشنیده بودم فکر

کردم دیگه برام آرزو اما دیدم نه دیگه برام واقعیت مها منو میبخشی

شیتنطتم گل کرد و گفتم : نه

وا رفتنشو دیدم اما به روی خودم نیاوردم که دستش رو کمرم بود رو فشار آورد و

گفت : یعنی چی نه داری چی میگی تو



کردم دیدم به ابن ملجم مرادی گفته تو برو من به جات هستم منو گرفت و زیر پام رو زد چون به خیال بودم افتادم و آیاتم روم خیمه زد و حوله دورم رو همون جور که میبوسیدمت باز کرد و

و دستش خواست بره پایین تر سریع گرفتم و گفتم : نه نه خواهش میکنم

+پس کمتر کرم بریز

و رو... رو تودستش گرفت و فشار داد و لباسو گذاشت رو لبام و شروع کرد به خوردن که منم شل شدم یکی از دستام رو داخل موهاش و دیگری رو صورتش حرکت میدادم و حرص نچشیدن این یکسال رو لباس دراوردم که با یه گاز لبم

رو ول کرد و گفت : بخاطر دوبار باهم بودنمون میخوام یه جا دنج ببرمت

که منم بلند شدم و لباسام رو پوشیدم و به همراه آیان به سمت بیرون از خونه

رفتیم و سوار ماشینش شدیم که ضبط رو بلافاصله روشن کرد آهنگ قلبم رو

تکرار از مرتضی پاشایی (یه فاتح عنایت فرمایید) و هر دوتامون شروع

کردیم باهاش خوندن که گوشیم زنگ خورد سعید خودش ضبط رو خاموش کردم و شروع کردم باهاش صحبت کردن

❖ سعید ❖

به مها زنگ زد که بعد از یه تماس برداشت

+بله

-مها وسایلتو جمع کن میخوایم بریم ایران و من یکاری دارم نمیخوام تنها باشی

+من تنها نیستم سعید

-یعنی چی

+خوب آیان اومد

-باشد

و قطع کردم ای کاش راهینم میومد اصلا نمیومد ولی چرا داره ازدواج میکنه سریع

به سمت فرودگاه رفتم و با هواپیما شخصی به سمت ایران حرکت کردم که به

محض رسیدنم سوار ماشینم شدم و به طرف تالاری که عروسی بود رفتم چه ناز

شده بود مٹ به فرشته شده بود نمیدونم چرا چشاش بارونی بود خشم تمام

تم رو گرفت هیچی نشد اشکشو دراورد در ورود که باز بود محکم بستم که همه

سرا به سمت من برگشتن همه با حیرت داشتن به من نگاه میکردن به سمت

پیست رقص رفتم

و اون دوربین رو که بکار گذاشته بودم داخل اتاقی که اون روز کذایی افتاد بود

رو به دستگاه وصل کردم که پخش شد فیلم که وقتی فیلم تموم شد

هین همه بلند شده بود رو به همه گفتم : چه خوب قبل از اینکه یه نفر و

محکوم به کاری کنیم خوب فکر کنیم بعد هر کدومتون با حرفاتون من و اون دختر

بی گناه رو شکوندین این یکسالم آب شدیم و مردیم و زنده شدیم حالا فقط

اومده بودم بهتون بیگناهیم رو ثابت کنم و همچنین برای اون دختر رو

و خواستم برم که راهین صدام زد که گفتم : فعلا نه

و زدم بیرون امروز اردلان رفته بود برای گردش که متوجه دوربین میشه و میاره

برای من اصلا و به کل دوربینی که اون روز کار گذاشته بودم یادم رفته بود به

راهین گفتم فعلا نه چون همون قدر که من زجر کشیدم راهینم باید بکش

"مها"

بعد از تموم شدن حرفم با سعید بازم ضبط رو روشن کردم صداهم زیاد کردم

قلبم رو تکراره..

همیشه دوست داره..

دست من نیست هر روز میگم دوست دارم

مثل هر روزه امروز میگم دوست دارم

با تو دلم خوشه هرچی میخواد بشه

یه نفر عشقتو همیشه یادش..

قلبم رو تکراره همیشه دوست داره

حالا که میگی آره انگاری هوا تب داره

بی قراره..

داره قلبت راست میگه هرچی دلش خواست میگه

منو تو باهم باشیم دنیا مال ماست دیگه

خدا اونجاست اون بالا حواسش به ماست حالا

اینجا آیان برگشت به همراه خواننده گفت

داره تو گوشت میگه ما مال همیم دیگه

گوش کن به قلبت..

داره قلبت راست میگه هرچی دلش خواست میگه

منو تو باهم باشیم دنیا مال ماست دیگه..

از ماشین پیاده شدیم یه جا بزرگ که کلی زوج داشتن باهام قدم میزدن و

سکوت بود و این آهنگ ضبط ماشین ما بود که سکوت رو میشکوند بعضیا خیره به

ما نگاه میکردن که چشم چرخوندم به دور اطرافم فوق العاده بود و یه نوار ماننده

هم آب توش بود که آیان بهم گفتش که بمون منم موندم و رفت و بعد از یه چند

دقیقه اومد و بهم یه دست گل بزرگ و خوشگل داد که نیشم همچین باز شد

رفتم بوش کردم و اسم آیان رو بردم که گل باز شد مثل غنچه و یه جعبه اومد

بالا و باز شد یه جفت حلقه بود وای خدای من چقدر خوشگل به سمت آیان

برگشتم که گفت : با من ازدواج میکنی

مگه میشه گفت نه با صدای بلندی گفتم : آره

که بقیه زوج ها انگاری متوجه شده بودن دست و جیغ زدن کع کلی بادکنک قلب مانند رفت هوا از دورمون و آب ها هم به

شکل های مختلف بالا پایین میرفتن حسم قابل توصیف بعد از یکسال تونستم طعم سرزندگی رو بکشم آیان حلقو رو داخل

دستم کرد و منم همین طور و اینبار من پیش قدم شدم برای بوسیدن

همه جیغ و سوت رفت هوا و با صدای ضبط ماشین قاطی شده

دست من نیست هر بار میگم دوست دارم

این همه با اصرار میگم دوست دارم

حالِ دلم بده دلمو پس نده

میدونم خودم چی سرم اومده...

قلبم رو تکراره همیشه دوست داره

حالا که میگی آره انگاری هوا تب داره

بی قراره..

داره قلبت راست میگه هرچی دلش خواست میگه

منو تو باهم باشیم دنیا مالِ ماست دیگه

خدا اونجاست اون بالا حواسش به ماست حالا



داره تو گوشت میگه ما مالِ همیم دیگه

گوش کن به قلبت..

داره قلبت راست میگه هرچی دلش خواست میگه

منوتو باهم باشیم دنیا مال ماست دیگه..

یهو یادم اومد کجاییم که سریع آیان رو از خودم دور کردم و گفتم : آیان میدونی کجاییم

فقط شونه ای بالا انداخت گفت : خوب چی که تازه داشتم..

که با ویشگون من خفه شد و باهم بعد از کلی چرخیدن و خوش گذرونی به خونه

برگشتیم که من بزور خودم رو رسوندم به اتاقم و رو تخت ولو شدم که غرق تو

خواب بودم که احساس کردم کسی داره لباسام رو درمیاره که از عطرش متوجه

شدم آیان دستم رو دستش گذاشتم اما گفت : زد حال نزن دیگه مها

که بیخیالش شدم و گذاشتم به حال خودش که با نشستن دستش رو

گردنم و باز شدن گردنبندم

+خانومم شب بخیر

-شب تو هم بخیر آقای..

و بیهوش شدم از خسته گی

با بوسه آیان رو سر شونه م چشمام رو باز کردم و گفتم : صبح بخیر

+عصر تو هم بخیر نازگلم

-جانم عصر

+اوهم

وای سابقه نداشت که صدای آیان رو دمه گوشم شنیدم که گفت : پیش من بودی دیگه

راست میگفت چون تو این یکسال من ساعت ۷صبح بیدارم اما حالا تا عصر

خوابیدم یه نفس عمیق کشیدم وبه سمت سرویس بهداشتی رفتم که.

دستم کشید شد و پرت شدم تو بغل آیان که منو از پشت بغل کرد و رو گردنم

رو بوسید و حلقه دستاش رو دورم هر لحظه تنگتر و تنگتر میشد و من بهش

بیشتر نزدیک میشدم

+آیان بزار برم

-به همین خیال باش

+این یعنی چی

-اممم

و چونه اش رو شونه ام بود که گفت : نمیزارم بری

+عع پرو نشو بزار برم ببینم که آقای فدات

-نمیزارم خوشگلم تلاش نکن

که چشمم خورد به حلقه حلقه ای که دیروز آیان بهم داده بود ظریف و شیک و

داخل دستم خودنمایی میکرد یه لبخند اومد رو لبم

-خانومم

+جانم

که حلقه دستاشو رو تنگتر کرد و گفت : برنگردیم

+نمیدونم هر چی تو بگی

-پس وسایلتو جمع کن

+باشد حالا ولم میکنی

-نه

اخلاقشو خوب میدونستم پس آروم و بی کلام وایستادم و از پنجره قدی به بیرون نگاه میکردیم که در باز شد و ماشین سعید اومد داخل که آیان با یه بوس رو گردنم منو ول کرد و لباسش رو مرتب کرد و رفت منم بعد از انجام دادن کارم و پوشیدن لباس مناسب رفتم پایین که سعید رو دیدم سلام بهش دادم که بهم داد و مشغول صحبت با آیان شد به سمت آشپزخونه رفتم و سه تا چای دو رنگ ریختم و به سمتشون رفتم و بهشون دادم که از هر کدوم دوتا تراول گرفتم غمی تو چهره سعید بود وقتی نشستم رو به سعید گفتم

+ سعید چیزی شده؟

-راهین

و بلند شد و یه سیگار روشن کرد و شروع کرد به کشیدن و در همون حالت شروع کرد به گفتن با هر کلمه از حرفاش سرم سوت کشید و کمرم شکست باورم نمیشد سعید برای بار دوم شکسته بود چرا سرنوشتش اینجوری بود پیچیده به سمت آیان برگشتم که دیدم بلند شد و به سمت سعید رفت که من رفتم اتاق خودم که راحتتر باشن یه چند ساعتی گذشت صدای نیومد دلشوری بدی افتاد بود به جونم همش تو گوشم یه چیزی میگفت که یکی از عزیزات میره طاقت نیاوردم و رفتم پایین که دهنم باز موند و توانی حرف زدن رو نداشتم که سعید وقتی متوجه من شد به سمتم اومد و شربت بهم داد اما نتونستم بخورم و به سمت آیانم رفتم و سرشو تو بغلم گرفتم و صداش زدم پشت سرهم اما جوابی

ازش نشنیدم دستم رو آوردم بالا که رو صورتش بزارم که دیدم خون با تعجب

خیره به خون داخل دستم بود که افتادن چیزی رو شنیدم و گفتن اینکه برو از

اینجا به گوشم خورد برگشتم دیدم سعید وای خدای من نمیدونستم چیکار

کنم به سمت تلفن حمله ور شدم که موهام توسط کس ے کشیده شد و افتادم

زمین هر چقدر تقلا میکردم نتونستم صدای ضعیف آیان میومد که گفت

کاریش نداشته باش اما اون از اذیت کردن من ته لذت رو میبرد که یهو موهام

آزاد شد سرم رو خواستم ماساژ بدم که سعید گفت زود سوار ماشین شو که

گفتم نه نمیرم یا باشما یا هیچ

که گفت : برو ماشین روشن کن تا من آیان رو بیارم

سرم رو تکون دادم و بدو به سمت بیرون رفتم و سوار ماشین شدم و به محض

روشن کردن ماشین و گذشتن چند ثانیه خونه رفت هوا و آتیش شعله میکشید

و میبلعید این غیر ممکن از ماشین پیاده شدم که یه انباریم بود رفت هوا زبونم

بند اومد بود گریه کردم با ته وجودم من تازه عشقم رو بدست آورده بودم به

خونه نگاه کردم که شعله های آتیش حصارش کرده بود هق زدم و نالیدم همه

اومده بودن اما چه فایده دیر بود برای همه چی بعضی وقتا خیلی چیزها دیر میشه

یه زن منو بلند کرد از زمین و به بیرون از خونه برد حتی توان مقابلم نداشتم

حالم فجیع خراب بود خرابتر از هر چیز و زمان و مکان

+عزیزم بیا اینو بخور

وقتی دید اعکسالعملی نشون نمیدم خودش بهم آب داد که همه رو بالا آوردم

که زن رفت و یه خورده غذا آورد و گفت : بخور مادر جان اتفاقی که برای همه

میافته تو باید مراقب بچه ات باشی

+بچه

-آره عزیزم جای تعجب نداره

+مگه شما دکتربین از کجا میدونین؟

+نخوردیم نان و گندم ولی دیدیم دست مردم

و رو سرم دست کشید و گفت : ایشالله پا قدمش خوب باش براتون راستی

پدرش میدونه؟

داغ دلم تازه شد اشکام گوله گوله میرختن

+چی شده دختر اشکت دمه مشک

-باید نباش عشقم تمام کسم داخل خونه زنده زنده کشته شد میتونی درک

کنی

+میتونم چون خودم داغ بچه دیدم داغ جوون دیدم چقدر عذاب اور که هر روز

بلند میشی بجای خودش عکسش فقط مونده زجه میزنی و گریه میکنی

و سکوت کرد و گریه میکردم برام سخت بود نمیتونستم درک کنم مرگ آیان رو

کسی که با تمام لجوج بازیام دوسم داشت و در آخر عاشق خودش کرد لامصب

چرا رفتی حالا که بچه مون تو راه به کی بگه بابا از من بپرسه چی بگم

دیگه داشتم واقعا از هوش میرفتم که...

چشمای آیان اومد جلو چشم و بعد از اون تاریکی مطلق بود

"سعید"

وقتی مها رفت بیرون زیر بغل آیان رو گرفتم که دیدم آیان دستش رو آورد بالا و جایی رو بهم نشون داد وقتی نگاه کردم زبونم بند اومد بمب کار گذاشته شده بود و اینا هم اش تقصیر رکسانا لعنتی حتی رفته زندانم دست بردار نیست و کسیم که موهای مها رو گرفته بود یکی از افراد رکسانا بود نگاه به زمان بمب کردم که دیدم ۴۰ دقیقه زمان دارم کم بود چون آیانم مجروح بود و خودمم وضعیتم خوب نبود به هر زحمتی بود وارد تونل شدیم که واس چنین مواقعی درست کرده بودم که یهو یادم اومد دریچه رو نبستم وای اگه بمب منفجر بشه حتما اینجا هم پس پاهام رو تند کردم و آیان رو فرستادم بیرون خودمم تا نصف بیرون و تا نصف داخل بودم که خونه ترکید و احساس کردم پاهام بی حس شد با کمک دستام تونستم خودم رو بالا بکشم و به درخت تکیه دادم خون زیادی از هر دو تامون رفته بود و آخرای نفس بودیم که یه نفر داد زد و گفت : دونفرم اینجا مجروح و چهار تا پرستار مرد اومد و مارو برانکاد گذاشتن و داخل یه آمبولانس چون از اونجایی که متوجه شدم حال یه زن حامله هم بد بود و اونو با آژیر روشن بردن دیگه پلکام سنگین شد و چیزی متوجه نشدم

"مها"

+خانم پرستار من چرا اینجام

-حالت بد شده اوردنت اینجا البته با دوتا آقای دیگه یکیش اوضاعش وخیم تر

از اون یکی

+موهانش طلایی و پرپشت

-آره اون اوضاعش بهتر از اون یکی

+خوب میشه بگین کدوم اتاق شوهرم تو رو خدا

-آخه

+تو رو به عشقت قسم

-باش

ومنو به اتاق آیان برد و وارد اتاق که شدم دیدم

خوابید از اینکه بازم پیشم هستش یه لبخند اومد رو لبام و به سمتش رفتم و

کنار تختش نشستم و دستام رو فرو کردم تو موهای طلایی و پرپشتش و

مشغول شدم اینقدر اینکارو انجام دادم که دستام خسته شدن خم شدم و لبشو

کوتاه بوسیدم و دستام رو قلاب هم کردم و رو تخت گذاشتم و خیر به آیان شدم

به مرد زندگیم به بابا بچه م وای یه جیغ کوتاه کشیدم که یهو جلو دهنم رو

گرفتم اما دیر شده بود چون آیان بیدار شده بود و چشم به من دوخت که نیشم

رو براش باز کردم که یه لبخند زد و بهم اشاره کرد برم سمتش که رفتم و گوشم

روچسبوندم به لبش که ببینم چی میگه اما از گوشم گاز گرفت و شروع کرد به

خندیدن که منم کارشو بی جواب نداشتم که یه تاشو داد بالا و گفت : داشتیم

که سرم رو تکون دادم که به طرفم خیز برداشت که پرید پایین و گفتم : ععع

اینقدر منو و بچه مو اذیت نکن ببینم که

+بچه ات کجا بود آخه خودت بچه ای

-عع نه باوا تو هم میدونستی بچه م اون وقت یه بچه انداختی تودلم اگه نمیدونستی چی هوم

+تو حامله ای

نمیدونم چرا از طرز سوال کردنش دلره افتاد تودلم نکنه بچه مو قبول نکن نه

آیان اینطوری نیست نه نیست

+هوم

-آره

که سورم رو درآورد و به سمتم اومد که ترسیده به کنج اتاق پناه بردم که آیان

نزدیکم شد یکی از دستاشو کنار پهلوام قرار داد و دیگروی رو بالا سرم و گفت : مها شوخی نمیکنی که

-ن..ه

که به چشمم خیره شد و چیزی نگفت که دیگه اشکم دراومد بیشعور فقط مٹ بز

نگام میکنه که..

دستش رو آورد بالا و اشک رو پاک کرد و گفت : چرا گریه حالا که باهمیم حالا که یه

عضو جدید تو راه هوم

+گریه بخاطر اینکه ترس از دست دادنت گریه بخاطر اینکه نخوای بچه مو قب..

-اولشم بچمون دومش چرا قبول نکنم ثمره عشقمون رو هوم

و سرشو فرو کرد تو موهام و گفت : نمیدونی چقدر دارم خودم رو کنترل میکنم که یه لقمه چیت نکنم

+امم آرایشی چیزی نکردم که زیبا بشم..

-هیش زیبایی به خروار آرایش نیست زیبایی به متانت و خانوم بودن پاک

بودن و خیلی چیزای دیگه فدات شم من



سرم رو بالا گرفتم و خیره بهش نگاه کردم و گفتم : واقعا تو بی نظیری

بینیشو به گردنم مالید و گفت : نه از تو بیشتر فدات شم

اومدم چیزی بگم که چشمم خورد به دستش که خون ازش میومد اونم بخاطر

سورم بود که کنده بودش که با حوصله براش پاسمان و سورم رو وصلش کردم که

گفت برم پیشش تخت بزرگ بود فکر کنین تخت آنفر و رفتم که منو کشید تو

بغلش و سرم رو بوسید و دستشو گذاشت رو شکمم و گفت : از کی فهمیدی که

حامله ای

+خود امروز که یه زن بهم گفت

که سرشو تکون داد ودستاشو فرو کرد توموهام و شروع به نوازششون شد و آهنگ

زندگیمی از آریا که دنیا باهام بی رحمه

کی به جز تو حالم رو میفهمه

خیلی با ارزشه که عشقم رو باور میکنی

توی هر شرایطی حالم رو بهتر میکنی

لحظه های هر دومون تازگی ها شاد شده

زندگی همونیه که دل تو میخواد شده

وقتی که دنیا باهام بی رحمه

کی به جز تو حالم رو میفهمه

وقتی که نسبت به همه دلسردم

دل من فقط به عشقت گرمه  
 قشنگه روزگرم آرزویی ندارم  
 اگه هر نفس بشه باشی کنارم  
 تو نگات حرف میزنه وقتی نگاهم میکنی  
 من رو دیوونه ترین عاشق عالم میکنی  
 دیگه احساس میکنی زیادی عاشقت شدم  
 اگه هر توقعی داری بگو باز به خودم  
 همه دنیای منی تمومه رویای منی  
 تو دلیل زندگی دلیل بودن منی  
 تو که میدونی واست جونم رو میزارم وسط  
 همین رو میخوام ازت کنار من باشی فقط  
 وقتی که دنیا باهام بی رحمه  
 کی به جز تو حالم رو میفهمه  
 وقتی که نسبت به همه دلسردم  
 دل من فقط به عشقت گرمه  
 قشنگه روزگرم آرزویی ندارم  
 اگه هر نفس بشه باشی کنارم  
 خیلی با ارزشه که عشقم رو باور میکنی  
 توی هر شرایطی حالم رو بهتر میکنی  
 لحظه های هر دومون تازگی ها شاد شده

زندگی همونیه که دل تو میخواد شده

وقتی که دنیا باهام بی رحمه

کی به جز تو حالم رو میفهمه

وقتی که نسبت به همه دلسردم

دل من فقط به عشقت گرمه

قشنگه روزگرم آرزویی ندارم

اگه هر نفس بشه باشی کنارم

وقتی آهنگی که خوند تموم شد خم شد و پیشونیم رو بوسید و گفت : استراحت

کن هم خودت هم بچه ات امروز اذیت شدین

بخاطر این همه دلواپسیش و دلگرمیش بهم گفتم : دیونه وار دوستدارم

+منم خوشگلم بیشتر از هر روز و هر ثانیه

که خودم رو یکم بالا کشیدم و لپشو بوسیدم و به سرجا قلبی خودم برگشتم و

دستم رو سینه اش قرار دادم و به خواب فرو رفتم بدون هیچ ترسی برای بیدار شدن

"آیان"

خیره نگاه کردم به مها که حالا ثمره عشقمون تو بطنش درحال پرورش و روز به

روز درحال رشد یه لبخند اومد رو لبم بخاطر اینهمه خوشبختی بوسه ای رو

پیشونیش کاشتم و یهو یاد سعید افتادم از تخت اومدم پایین و به سمت

پذیرش رفتم و اتاق سعید رو ازشون رو پرسیدم که گفتن اتاق ۲۸۰ که با یه

تشر به سمت اتاق ۲۸۰ رفتم و دیدم که هر دوتا پاهاش رو باند پیچی کردن با

صدای پام به سمتم برگشت که دیدم پکر نه نباید پکر باش بخاطر همون گفتم :

سعید داری عمو میشی ها

+عمو

-آره مها حامله اس

که یه لبخند اومد رو لبش و بهم تبریک گفت و ازم قول گرفت به محض مرخص

شدن یه جشن بگیرم گفتم باشه و

به در تقه ای خورد و صدای راهین اومد که میگفت : اجازه هست

که سعید گفت : بیا تو

و اومد داخل که من رفتم بیرون تا راحت باشن بعد از یه ربع صدای شکستن

وسایل و داد سعید و رفتن راهین یکی شد به سمت اتاق سعید رفتم دیدم یه

دیونه واقعی شد رفتم سمتش و سعی کردم ارومش کنم

+سعید چی شد

-بگو چی نشد میگه میدونم تو بی گناهی اما من نمیتونم برگردم پیشت آیان اگه

مها این حرفا رو به تو میزد چیکار میکردی دارم داغون میشم یکسال بس نبود

حالا باید تا آخر عمر بدون اینکه باهات باشم و فقط خاطراتش برام موند

داشتم ناباورانه به سعید که صورتش پر از اشک شده بود نگاه میکردم به سمتش

رفتم و تو بغلم گرفتمش و گفتم : حتما یه دلیلی داره

که پوزخند صدا داری زد و گفت : آره دلیلشم اینه که یکی از بهتر از من پیدا کرد

همین اینم مثل رکسانا بود ولی من خر گفتم رکسانا کجا وواین کجا نگو خر

همون خر فقط پالنش عوض شد

و خودشو از بغلم درآورد که من بلند شدم فهمیدم که به تنهایی نیاز داره

+اگه کاری داشتی بگو

که فقط سرشو تکون داد و منم از اتاق اومدم بیرون که صدای پخش شدن آهنگ

آروم یواش از آرمین fm2 شد

چرا چشات خیسسه عشقم چرا گریه کردی

چقد عوض شدی تو نامرد اینقده با من سردی

تویی که با خندهات عاشقم کردی دیگه نمیخندی

چرا وقتی پیشمی چشمتو رو بقیه نمیبندی

داره میاد صدامون هر دو تامون دربو داغون

صدایه دعواهامون من واسه تو مردم تو برا اون

گفتم دوباره رابطه رو با هم میسازیم اون میگفت نه

نمیدونستم وقتی میخواست بره باید میگفتم چی

تکراری شدم برآش باز هم خیالی نیست

اگه دوسم نداشت واسم خیالی نیست

ناشکری نمیکنم بودن از منو تو داغونتراش

هرجا میری برو ولی بی معرفت آروم یواش

آروم یواش به احترامه اون روزایی که خوابیدم داغون شباش

شاید اصا راست میگفتی این دوستی از اولشم قانون نداشت

هی میگردی بلند صداتو بی تو یه روانی خلم نگاه کن

نگو شما که عصبانی میشم منو با اسم کوچیکه خودم صدا کن

گفتی یه نواخته حوصلت سر رفته باید از هم دور باشیم چند هفته

اما حالا چند ماهه پیشم نیستیو آمار روزاشم از دستم در رفته

شاید تو میخواستی که تنبیه شم بین چقد بلند شده ته ریشم

خدا میدونه که چقدر دوریت سخته و تا خود صبح گریه کردم من دیشب

داره میاد صدامون هر دو تامون دربو داغون

صدایه دعواهامون من واسه تو مردم تو برا اون

گفتم دوباره رابطه رو با هم میسازیم اون میگفت نه

نمیدونستم وقتی میخواست بره باید میگفتم چی

تکراری شدم براش باز هم خیالی نیست

اگه دوسم نداشت واسم خیالی نیست

ناشکری نمیکنم بودن از منو تو داغونتراش

هرجا میری برو ولی بی معرفت آروم یواش

آروم یواش با اون باش که با اومدنش واسم یه شبه آروم نداشت

رفتی ولی اینو بدون هیچی سرترا از منو اون یارو نداشت

چه پر انرژی چه خوبه حالش شنیدم سر میذارین دوتایی رو یه بالش

یه روز میاد که دیگه اون ولت کرده و اون موقعست که دلم نسبت بهت سرده

این همه وقت گذاشتم که آخر شب مچتو تو خیابون بگیرم آخر شهر

با کسی که ما نشنیدیم اسمشم ولی مرموز بود اون تماسایه نصفه شب

مرموز بودن تمام اون استرسات یهو بالا رفتن تعداد اس ام اسات

این همونیه که دلو زدی صابون براش چته هول کردی عزیزم آروم یواش

داره میاد صدامون هر دوتامون دربو داغون

صدایه دعواهامون من واسه تو مردم تو برا اون

گفتم دوباره رابطه رو با هم میسازیم اون میگفت نه

نمیدونستم وقتی میخواست بره باید میگفتم چی

تکراری شدم براش باز هم خیالی نیست

اگه دوسم نداشت واسم خیالی نیست

ناشکری نمیکنم بودن از منو تو داغونتراش

هرجا میری برو ولی بی معرفت آروم یواش

"سعید"

معلوم نبود این چندمین سیگاری بود که میکیشدم کل فضا اتاق رو دود سیگار

گرفته بود که در باز شد و جیغ یه دختر رفت هوا و گفت : این چه وضعش آقا

اعصابم به اندازه کافی خورد بود و جیغ جیغ این دخترهم رو مخ که سریع از تخت

اومدم پایین و به سمتش رفتم و کوبیدمش به دیوار و گفتم : چی چه وضعش

با تمام قود بازیش گفت : سیگار کشیدن لطفا خاموش کنید اینجـ.

حرفش به خاطر سیگارم که رو گردنش چسبونده بودم و خاموش کردم نصفه

موند

+خوب خاموش کردم دیگه چیکار کنم؟

که حرفی نزد نگاش کردم که به چشمام نگاه کرد و گفت : ممنون هیچ کار

و منو هل داد به عقب که چشمم خورد به...

خورشیدی که رو گردنش خود نمایی میکرد به سمتش رفتم و روش رو دست

زدم دیدم خدادادی زیر لب گفتم : تو خورشیدی دختر حاج مجید آره

+نه خیرم اشتباهی گرفتید

و رفت بیرون مطمئنم دختر حاج مجید

بعد از اونم حاج مجید مسئول زور خانه بود که من میرفتم و چند تا از دوستای

خودمم میومدن که در جمع به ۱۰ نفر میشدیم و حاج مجید وقتی حالش بد شده

بود کیلید زور خونه رو به من داد بود که باز کنم و بعد از به چند ماه حاج صابر

حالش بهتر شد و دوباره اومد یادش بخیر چه دورانی بود به سمت تخت رفتم و

تکیه مو دادم به تاج تخت و بالش رو پام گذاشتم و دوتا آرنجم رو بالش قرار

دادم و چونه م رو دستای قلاب شدم و به کنج دیوار خیره شدم که تمام خاطرات

راهین اومد جلو چشمم سرم رو تکون دادم دیدم بازم خاطراتش داره دیونم میکنه

که از اتاق زدم بیرون و به سمت اتاق آیان رفتم و بدون در زدن وارد شدم که

یهو یادم اومد امکان داره مها باشه ولی دیه من که اومده بودم سرم رو بالا گرفتم

که دیدم آیان داره طراحی میکنه و مها هم رو تخت خوابه به سمت آیان رفتم و با

طرحش ماتم برد چهره ...

خورشید بود چهرم از مات بیرون اومد و خشم جاشو گرفت یعنی چه معنی میده

که طرح چهره اونو بکش دارم از خشم میمیرم فقط حاضرم آیان رو بکشم که

عصبی دست مشت شده مو به میز زدم که آب ریخت اما رو کاغذ نریخت لعنتی



+چیشده سعید

-هیچی

+عالی شده نه مخصوصا لباس رو نگا از همه جا بهتر کشیدم

"آیان"

که سعید گفت نه بد شد و از اتاق رفت بیرون

خخخ که مها بلند شد و گفت : بدون نقص بود نقشه

خوب راستشو بخواین خورشید اومد پیش ما و گفت اونم با هزار و زور و زحمت و

سرخ و سفید شدن که سعید رو دوست داره اما نمیدونه سعید دوستش داره یا نه

که مها این نقشه کشیدن طرح صورت خورشید توسط من رو گفت و ما اجرا کردم

که اونم به نحوه احسنت انجام شد

+میگما آیان

-جانم خانومم

+ بنظرم سعید خورشید رو دوست داره دیدی که وقتی طرحشو دید تو کشیدی اعصابانی شد

- ولی تا ابراز کنه خیلی طول میکشه چون سعید دوباره که شکست خورد داخل عاشقی

+آره اینم حرفی

که

زمان گذشت اما سعید هر دفعه دست رد به سینه خورشید میزد و اون چیزی که ما

فکر میکردیم نشد سعید یه سنگدل شد بود و فقط داخل یه اتاق خودش رو حبث

می‌کرد و فقط زمان صبحانه و نهار و شام می‌ومد و می‌خورد و میرفت دیگه من خودم

صبرم به سر رسیده بود اما خورشید صبور بود امروز نمیدونم چی شد که سعید

رفت و من به مها گفتم که به خورشید زنگ بزن بیاد که زنگ زد و اومدش که

خورشید گفتش بریم اتاق سعید

به حرفش گوش کردیم و رفتیم اما در باز بود جای تعجب بود چون همیشه قفل

بود اولین نفر خورشید رفت دومین نفر مها و سومین نفر من که مات زده به کل

اتاق نگاه کردیم تمام اتاق پر بود از عکسای..

رکسانا

خورشید : من جای تو قلبش ندارم هنوزم دوشش داره

از اتاق زد بیرون ما هم پشت سرش نتونستیم جلوش رو بگیرم و رفت

"سعید"

شیشه ماشین ۱۰۰ درصد دودی بود و کسی نمیتونست ببین داخل ماشین رو

چشم رو دوختم به در خونه که دیدم خورشید با گریه وارد خیابون شد منم یه

حسای بهش دارم اما دیگه وحشت دارم از هر چی عاشقی چون دوبار خرده شدم

سرم رو فرمون گذاشتم که صدای بوق ماشین سنگین اومد سریع اوردم بالا سرم

رو که دیدم داره خورشید رو زیر میگیره که از ماشین پیاده شدم و به سمتش

رفتم و خودم و خودش رو پرت کردم کنار خیابون هق میزد زانو زدم جلوش و

گفتم : حواست کجاست دختر نزدیک بود بری زیر ماشینا

+به جهنم چرا منو نجات دادی چرا

هق میزد و گفت هر چی تو دلش بود اما من نمیتونستم دوباره اشتباه کنم پس

بلند شدم و گفتم بیا سوار شو برسونمت خونه

که سوار ماشین شدیم که منم ضبط رو روشن کردم که آهنگ همیشگی از شادمهر

عقیلی فضا غرق در سکوت ماشین رو فرا گرفت صداشو تا آخر دادم بالا

اولش باور نکردم اونم انگار عاشقم بود

هرچی از دلش بهم گفت حرفای دله خودم بود

وقتی دستاشو گرفتم خودشو دید تو نگاهم

اولش باور نمی کرد من تو عشق زیاده خواهم

عاشقم بمون همیشه باورم همیشگی شه

فرق بین بودو نبودت فرق مرگ و زندگیشه

گاهی میترسم که شاید

کل شهر با من رقیبه

تو که میدونی چی میگم

غیر از این باشه عجیبه

بی دلیل یا بی اراده

نگرانم میشی گاهی

پای عشق باشه عزیزم

خودتم زیاده خواهی

عاشقم بمون همیشه باورم همیشگی شه

فرق بین بودو نبودت فرق مرگ و زندگیشه (2)

که ازش آدرس پرسیدم بعد از یه ده دقیقه رسیدیم که با یه تشکر پیاده شد و خواست بره داخل خونه که ینفر بازوش رو کشید اخمام رفت توهم و از ماشین پیاده شدم و رفتم سمتش و بازوش رو از دست پسر دراوردم و تا حد مرگ میزدمش که چند نفر اومدن و منو بلند کردن وگرنه مرگش حتمی بود که یه نفر

گفت : بخاطریه دختر

که با عربده من خفه شد برگشتم سمتش و گفتم  
 + اون دختر تو که هر شب زیر این و اون نه زن من فهمیدین حالام برین خونه هاتون و دست خورشید رو گرفتم و بردم سمت ماشین و به سمت خونه راندم و ماشین رو یجا پارک کردم که دیدم بابابزرگ اینا اومدن که از داشبورد یه جفت حلقه دراوردم و یکیو رو به خورشید و اون یکی رو داخل دست خودم کردم و به سمت خونه رفتیم که گول گوله روم بود

+سلام

که همه سرا به سمت ما برگشتن مها و آیان با لبخند بقیه با لب کج و کوله چون میخواستن ترشیده هاشون رو قالب من کنن 😊 ترشیده به کنار وضعشون قرمز بود

+ما خسته هستیم بعدا مزاحمتون میسیم

و دست خورشید رو گرفتم و بردمش داخل اتاقم وقتی درو بستم که گفت : تو بد

دردسری افتادی قرار یه عمر منو به جای رک.

به سمتش رفتم و لبام رو گذاشتم رو لباش و شروع کردم به خوردنش طعم لبش

متفاوت بود که منو به وجد آورد و دستم رفت سمت مانتوش و دکمه هاشو دونه به دونه باز

کردم و پرتش کردم رو تخت و خودمم روش خیمه زدم و لبمو از لبش لغزید و رسید

به...-

گردنش که شروع کردم به مک زدن و با یکی از دستام روش رو تو دستم

گرفتم و فشار دادم که آهی کشید وحشی تر از قبل شدم و زبونم رو گردنش

کشیدم که گفت : سعید

که خیلی بی اراده گفتم : جون سعید

+دوست دارم

من چی دوستش دارم یا نه آره اگه دوستش نداشتم پیشش بی قرار نبودم چند

برام امتحانش کردم و قبول شد پس لبم رو تر کردم که باز طعم لباش رو

چشیدم و گفتم : من بیشتر

و لبم رو بردم سمت گوشش و لاله گوشش رو بوسیدم و زیر گوشش رو مک زدم

که چنگی به کمرم زد که گفتم : جونم وحشی من

و لبم لغزید و رسید به زیر چوئش بدنش سفید سفید بود که میخوام تو خودم

حالش کنم زیر گلوش رو بوسیدم که دستاهای ظریف و کوچیک و دخترونه اش

رو لا به لا موهام برد که با اینکارش گاز محکمی از زیر گلوش و فشاری به سینه

اش که تو دستم بود اوردم و روش رو زبون زدم تنم کوره ای از آتیش بود و این

اولین بار بود یعنی سر اونا اینطوری نبودم

شنیده بودم که وقتی تنت گر میگیره یعنی اون طرفو میخوای یعنی من خورشید

رو میخوام آره کی بهتر از اون هست مگه پیشونیش رو بوسیدم و کل صورتش

رو غرق در بوسه کردم و با دسته دیگ هم کمر ل... گرفتم

چسبوندم و با لبام لباش رو به دندون گرفتم و به عقب کشیدم که آخی گفت و

منو بیشتر وجد آورد برای یکی کردنش با خودمم بخاطر اینکه نترس اروم اروم

همونجور که لباش رو میمکیدم با قفل سوت... بازی میکردم خواست مخالفت

کنه که لبام رو از لباش جدا کردم و شروع کردم به بو...دن، خون، زب...زدن

قفسه سینش که دیدم وا رفت که منم کارم آسونتر شد و

دستم رفت سمت پایین که با ناله اسمم رو صدا زد از طرز صدا زدنش

فهمیدم که نباید جلوتر برم کشیدم خودم رو کنار که صداشو شنیدم

گفت : ببخش آمادگیشو ندارم

که به خودم اومدم خودم رو لعنت فرستادم اح من نباید تسلیم میشدم

لباسام رو پوشیدم و از اتاق زدم بیرون و وارد باغ شدم و سیگارم رو

روشن کردم و پیک های عمیق میزدم

خورشید : سعید

برگشتم دیدم خورشید نور مهتاب هم به صورت معصومش خورد و از هر

لحظه معصوم ترش کرده که با صداش به خودم اومدم و نگاهم رو

دوختم به درخت تنومند داخل باغ

خورشید : بخاطر اینکه...

میدونستم میخواد چی بگه بخاطر همون گفتم : نه خورشید خانم من

نمیتونم باهات باشم

خورشید : چرا نمیتونی

+بخاطر اینکه دوباره شکست خوردم از همجنسای خودت دیگه نمیخوام این اشتباه رو انجام بدم

خورشید: اما همه مٹ هم نیستن بفرض مثال یه درخت سیب میوه میاره و امکان داره میوه ی میاره همه اش که سالم نیست یکیش خراب یکیش گرم خورده اس یکیش...

که گریه بهش امون حرف زدن نداد پیک محکمی به سیگارم زدم و

دودش رو هوا کردم خورشید رو زانوهای افتاده بود و هق میزد اعصابم فجیع داغون شد بخاطر اینکه ازم متنفر شه خواستم بگم که خودش گفت

خورشید: خواهش میکنم بخاطر اینکه خودت رو ازم متنفر کنی دورغ نباف و بلند شد و خواست بره که دستشو کشیدم که افتاد تو بغلم موهاشو دادم بالا و تو چشمات خیره شدم و زمزمه وار گفتم: تو از کجا میدونی خوشبختت کنم خورشید: همین که باهام باشی ته خوشبختی سعید باور کن من نمیشکنمت باور کن +سخت سخت

خورشید: اگه بخوای سخت نیست امتحان کن و خودشو از بغلم آورد بیرون و خواست بره که گفتم: کجا؟ خورشید: میخوام برم...

+تو امشب پیش منی که شنیدم گفت نه به اون چند دقیقه پیش که میخواست سر به تنم باشه نه به الان +چیزی گفتم خورشید: نوچ +عع واقعا

که سرشو تکون داد که به سمتش خیز برداشتم چون یهویی بود نتونست فرار کنه و تو دادم افتاد نفس نفس میزد

+چی نفس نفس میزنی

-خوب یهویی شد

+الان منم یهویی تو رو میبوسم تو رو یهویی

به چشمات خیر شدم که التماس میکرد که بقیه جملمو نگم از روش بلند

شدم و گفتم: هوا برت نداره گفتم امشب پیش منی چون برام مهم

نیستی

راوی

خورشید اهمیتی به حرف سعید نداد چون میدونست فقط برای اینکه از

خودش دور کنه هستش

زمان گذشت با روزای خوب و غمگینش و بچه تو شکم مها بزرگ شده بود و آیانه خوشحال از اینکه بچه اش فردا بدنیا میاد هم تو تکاپو بودن و دل تو دلشون نبود که بچه مها و آیان بدنیا بیاد حتی اسمم براش گذاشتن البته اسمو به خواسته خود مها و آیان سعید گذاشت که اگه دختر باشه اسما و اگه پسر باشه-

آرمین  
روز موعود فرا رسید و همه دلشون بندری میزد و آیانه کلافه پشت در اتاقی که زیدش زایمان طبیعی کرده بود رژه میرفت که یهو در باز شد و دکتر اومد بیرون که همه به سمتش هجوم بردن که دکتر ترسیده سریع همه چیز رو گفت و جیم زد

آیان

وارد اتاق شدم مها بیهوش بود بخاطر زایمانش بهش گفتم زایمان طبیعی نکن اما گفت نه حتی نداشت قبل از زایمان سونوگرافی بریم و ببینیم بچه چی صدای گریه بچه اومد که رفتم جلو و با احتیاط گرفتمش تو بغلم اها اینم بگم که درو قفل کردم که نیان تو و با آرامش بچه م رو تو بغل بگیرم  
+تو خواب ببینی  
برگشتم دیدم سعید نصفش داخل و نصف دیگه اش بیرون از پنجره مرد گنده رو ببینا وقتی اومد داخل پشت سرش خورشید و بقیه اینم بهتون بگم که سعید مثل روز اول شد و تونسته گذشته رو بزار کنار و شروعی جدیدی رو با خورشید استارت بزن دیدم ینفر دستم رو گرفت که چشمم خورد به پسر فسقلی خودم که به خودم رفت الهی فدات بشم من  
سعید : هی بد عشقمو  
و از بغلم گرفت و شروع کرد به نازی دادنش که صدای نسبتا ضعیفی اومد  
+هی سعید دستبکار شو

که خورشید یکی بر ملاچ مها زد که مهمام قربونش برم بی جواب نداشت

کارشو رفتم جلو و سرویس طلا که گرفته بودم رو بهش دادم و لبشو

کوتاه اما عمیق و بدون هیچ هوس بوسیدم که بچهها دست و سوت و

جیغ زدن که پرستار اومد که خفه خون گرفتن



+بقیه اشو بعدا تسویه حساب میکنم باهات

که مها ریز خندید و بعد از مرخص شدن مها از بیمارستان و گرفتن

شناسنامه برای جغله به خونه رفتیم و کلی بزن و بکوب

هر کدوم از بچهها به سمت اتاقی رفتن با یاراشون و منم دست فسقلیمو

گرفتم که نه ماه کاملو نداشت از دومتریس رد بشم اون روزا فقط لحظه

شماری میکردم تا به امروز که تلافیشو دربیارم وارد اتاق شدیم و درو

قفل کردم و مها رو خیلی بی تابانه به سمت خودم چرخوندم و

لباش رو لبام گذاشتم و شروع کردم به خوردنش تشنه بودم و هر لحظه

تشنه ترش میشدم و دست خودم نبود دستم رو پشت گردنش گذاشتم

که مبادا عقب بکش که مها دستش رفت سمت پیراهنم و همونطور که

همراهیم میکرد پیراهنم رو باز کرد که با کمکش از تنم در اوردم برگشت

و خواست بره سمت تخت که دستم رو سینه چپش گذاشتم و فشار

دادم و سرمم هم داخل گودی گردنش بردم و مک محکمی زدم که آهی

کشید که جونی گفتم و همون طور که گردنش رو میخوردم دستم رو

بردم پایین تر که مها دستاشو با دستام قفل کرد و نداشت پیش برم که

منم از نقطه ضعفش استفاده کردم که زود تسلیم شد که منم

کار خودم رو انجام دادم و دمه گوشش با نفس نفس گفتم : شبت

خوش خانومم

که اونم گفت : شبتوهم خوش آقایی

"مها"

با صدای نغمه نغمه و بچه بلند شدم هی خدا یه دردو به جونم اضافه

کردی یه نگاه به آیان کردم دیدم غرق در خواب به سمتش خم شدم که

بیدارش کنم پس چی اون بخواب من بیدار باشم نوچ نوچ

+آیان

-هوم

+آرمین بلند شد

-سلامتی زنده باش

+چی چیو زنده باش باوا بلند شو ساکتش کن

که نشست رو تخت تمام موهاش ریخته بود رو صورتش و خیلی باحال

شده بود صورتش و با چشمای خمار و با صدای بمی گفت : تو باید

ساکتشی کنی نه من

+بینیش بینیم باوا گمشو بچه رو ساکت کن

و گرفتم خوابیدم که صداشو شنیدم که گفت : تو مادرشی نه من تو باید

شیر بدی من که شیر ندارم چی چیو ساکت کنم آخه

و منو با یه پتکه زد که با نیشمن گاه خوردم زمین که بلند شدم و نگاش

کردم که همونجور که دراز میکشید گفت : چی جونم نگاه داره والا

همچین نگام میکنه انگاری من بهش گفتم بزا

+عع تو بودی دم به دقیقه میگفتی بچه چپ راست بالا و پایین

میگفتی بچه که

-مسلسله برنداشته بودم که جونم

و خوابید ای تو روغت و با دمپایی یکی ب سرش زدم که یه نگاه بهم کرد

و گفت : مزاحم خوابم نشو

+کوفتت شه

و به سمت بچه رفتم و گرفتمش تو بغلم و بردمش سمت تختم و دراز

کشیدم به پهلو و بهش شیر میدادم که دستای مردونه آیان دور شکمم

حلقه شد و منو به سمت خودش کشید که منم آرمین رو خواستم بیارم

تو بغلم که شیر بهش بدم که آیان منو به سمت خودش برگردوند و

لباش رو لبام گذاشت و به بازیشون گرفت دستام ک دستام رو سینش

گذاشتم که فهمید میخوام پسش بزنم منو سفت گرفت و با وول لبام رو

میخورد که منم کنترلم رو از دست دادم و یکی از پاهام رو دور کمرش

حلقه کردم که آیان منو بالا کشید و با شدت بیشتری شروع کرد به

خوردن لبام که تنم بلافاصله با تماس دستای آیان به پوست بدنم

گرماش چند برابر شد بدن آیانم گرماش کمتر از بدن من نبود تو اوج

لذت و خواستن بودیم که

با صدای افتادن چیزی از آیان جدا شدم و هراسان برگشتم که دیدم

آرمین داره با موهام بازی میکن نفس حبث شدمو از ترس اینکته

آرمین افتاده باش بیرون دادم و اون چیزیم که افتاده بود یکی از

وسایل آیان بود

بلند شدم از رو تخت و آرمین رو تخت خودش خوابوندم و بعد از  
 عوض کردن لباسام به سمت پایین رفتم صبحونه رو آماده کردم و داد  
 زدم که صبحونه آماده اومدن و در کمال آرامش خوردیم و بعد از جمع  
 کردن صبحونه به سمت اتاق رفتم و بغل تخت آرمین وایستادم و  
 مشغول بازی باهاش شدم که با قرار گرفتن بوسه تبار و داغ آیان  
 دست از بازی با آرمین کشیدم و به سمت آیان برگشتم چشاش خمار  
 بود نگاهش زوم رو لبام بود من خودم رو با ناز کشیدم تو بغلش و دستام  
 رو شونه اش گذاشتم و یکم خودمو بالا کشیدم و زیر گلوش رو بوسیدم  
 که فشار دستای آیان که دور کمرم بود بیشتر شد و چشمم خورد به  
 قفسه سینه ش که دوتا دکمه اول پیراهنشو باز بود و خود نمایی میکرد  
 و یه بوسه داغیم رو قفسه سینه اش گذاشتم که گفت : دیونم نکن

لامصب

+خوب

لبام رو غنچه کردم و ادامه حرفم رو گفتم : چلا عخشم

- یعنی تو نمیدونی

+نوچ

-باشد

و منو تو یه حرکت پرت کرد رو تخت و خودشم روم خیمه زد و شروع

کرد به خوردن گردنم نمیدونم چرا خندم گرفت بود هی لپم رو از داخل

گاز گرفتم اما نشد که یهو صدای قهقهه م بلند شد که آیان سرشو از

گردنم دراورد بیرون و نشست با تعجب منو نگاه کرد که من سرم رو

سینه اش گذاشتم و خندمم بند نمیومد

+چرا میخندی

-نمیدونم والا

+عع واقعا

-اوههه

خواست کاری کنه که به در تقه ای خورد و پشت سرش صدای سعید

اومد که میگفت ایان بریم شرکت دیر میشه که آیان بلند شد و ازراتاق

خواست بره بیرون به سمت من برگشت و گفت : تلافی میکنم

و رفت ک منم رو تخت وا رفتم چه زندگی آرومی دارم بدون هیچ دق

دقه ای ( اما مها از طوفانی که در راه بود خبر نداشت مٹ همه ماها که از چند ثانیه بعد خودمون خبر نداریم هی سرنوشت )

که گوشیم زنگ خورد ناشناس بود برندااشتم یه چند بار دیگه هم زنگ زد

که شمارشو دادم به آیان و بهش گفتم بینه کی که گفت باشه منم با

دخیا و پسملم لباس پوشیدم و به سمت پارک رفتیم که از اون ورم کار

آقایون هر وقت تموم شد بیان چون فقط میخواستن برن یه سر بزتن

دیگه

بعد از یه چند دقیقه رسیدیم به پارک و یه جا دنج زیر یه آلاچیق که

صندلی دور یه میز بود نشستیم و گرم صحبت بودیم که گوشیم زنگ

خورد باز همون شماره ناشناس زدم به سیم آخر و بلند شدم و به سمت  
 یه جا خلوت رفتم خواستم بردارم اما یه چیزی مانع شد و در آخر رد رو  
 زدم و به آیان زنگ زدم که برداشت که تصمیم گرفتم که رفتیم خونه  
 بهش بگم بخاطر همون گفتم : کجاین

+داریم میایم

-باشد مواظب باشید

+توهم همینطور

و قطع کردم و به سمت آلاچیق رفتم و نشستم که بعد از یه ربع آیان اینا

اومدن که آیان آرمین رو گرفت و زانوهاش رو آورد بالا و رو زانوهاش

گذاشت و باهاش مشغول بازی شد که خورشید گفت : سعید یه آهنگ بخون

که سعیدم رفت و گیتار آیان رو آورد چون واسه خودش همراهش نبود و

بعد از تنظیم شروع کرد به خوندن آهنگ نه تابستون نه پاییز از

آرمین afm2

روبرومی زل زدی تو چشمم نورا در حد نور شمع

تو واسه من میرقصی منم محو توام پس بی نقصی

خیلی لوندو عشقی تو دوس دارم چشای مشکیتو

واسم این چیزا ملاک نمیشه که چقد خوشگل یا زشتی تو

با تو زندگیم پر از آرامشه نمیخوام کسی قاطی ماها بشه

من شدم شیفته ی اون تیپ سادت با صورت کم آرایش

نه تابستون نه پاییز هیچی جلودار ما نیست

زیر بارون قدم میزنم تا بشه موهای ما خیس

من اینو میدونم پیشت میمونم یه دیوونم بدون تو نمیتون

من همیشه هستم پیشت بگو ببینم مگه اصلا میشه

تو رو ول کردو رفت ... از تو دل کندو رفت

من خوشم میاد اول نیستی با تو میچسبه فقط وی س ک ی

من دوس دارم فقط با تو باشم چون توش نمیبینم اصلا ریسکی

من دیگه زومم روت دست میکشم رو ابروت

امشب همه چیز عالیه فقط کاشکی صدای عودم بود

بعد با یه نوشیدنی با لباسای پوشیدنی

میریم با هم پارتی دوتایی با توی خوشگل بوسیدنی

من اینو میدونم پیشت میمونم یه دیونم بدون تو نمیتون

راستی تو یه آدم خاصی که هیچکسی مثل تو آس نیست

من با همه بدیهام خاصی دوسداری پشت من واسی

آخه با تو آدم آرومیم بازی نکن با روحیم

من عاشق قدم زدن با تو تو هوای بارونیم

با تو دارم یه حس راحت نیاز نیست به استراحت

میریم باهم سفر دوتایی آخر هفته طبق عادت

من حتی یه تار موتو اون عطر موتو

با دنیا عوض نمیکنم چون تعصب دارم رو تو

من اینو میدونم بیشتر میمونم به دیوونم بدون تو نمیتون

منو تو همیشمون همیشه عالیه تو یه ادم ایده آلی

که وقتی خب پیشم هستی هس نمیشه دیگه جای خالی

که با حرکت آخر سعید رو سیم های گیتار نشونه این بود که آهنگ

تموم شد کع دست زدیم براش عالی خوند و بعد از اونم آیان و بقیه

بچهها خوندن کلی خوش گذروندیم از خستگی ما رو به موت بودیم که

با تکیه به آقامون تونستیم تا دمه ماشینا بریم و از هم خداحافظی

کردیم و به سمت خونه رفتیم که آرمین رو دادم به آیان تا بخوابونتش

و لباسای خودم رو داشتیم با لباس خواب عوض میکردم که آیان منو

کوبید به کمد وحشت زده بهش نگاه کردم و گفتم : آیان چی شدع

که گفت : بازم اون شماره ناشناس بهت زنگ میزنه

که سرم رو تکون دادم که یع دستشو محکم کوبید بغل سرم که سرم رو

پایین اوردم که با دستش سرم رو بالا آورد و با حرص گفت : چرا بهم

نگفتی

وقتی جوابی نشنید گفت : با تو ام

بغضم گرفت و همون طور با بغض گفتم : موقعی که بهت زنگ زدم

گفتم آیان کجایی در اصل میخواستم بهت بگم که بازم زنگ زد اما گفتم

پشت ماشینمی نخواستم برات اتفاقی بیفته همین و بس

و دستشو پس زدم و از کنارش خواستم برم که مچ دستمو گرفت و فشار

داد لعنتی



+میشه ول کنی درد داره

-گریه میکنی

تیز بود و همچی رو زود میفهمید پس راستشو گفتم

+آره اما مهمم.

که لبای داغش رو مهمونم کرد و منو باهاشون ساکت با دستاش صورتم

رو قاب گرفته بود و وو

لع میبوسید و دور لبم رو زبون میزد نفس کم

آورده بودم اما آیان دستبردار نبود چندبار به سینه اش کوبیدم اما انگار

نه انگار که

دارم خفه میشم که بعد از ده مین ول کرد لبام رو که یه نفس عمیق

کشیدم که انگشت گرم آیان رو لبم قرار گرفت که پس زدم و خواستم

برم که با دستاش پهلوام رو گرفت و خواست لبم رو ببوسه که سرم رو

پایین اوردم که آیان منو نرم به کمد چسبوند و سرشو فرو کرد تو گردنم

و لاله گوشم رو بوسید و زیر گوشم رو مکید همون طور که میبوسید

دستش رفت سمت مانتوم که پشش زدم تحمل اینهمه گرما رو نداشتم

که گفت : چرا پس میزنی

+دلَم میخواد

-دلت چیزی دیگه نمیخواد

+نوچ

-میخواود ولی تو نم.

+ نه خیر

-در هر صورت تو باس وظیفته تو انجام بدی

+زرشک

-آب زرشک

+دوس داری

-فعلا تو دوس.

+کل نداز دختر

و منو بغل کرد و رو تخت گذاشت و خودشم پشتم دراز کشید و منو

کشید تو بغلش که صدای گریه بچه اومد که سریع گفتم : دست خودت

رو میبوس آیان جون شب شیک

که آیان بلند شد و رفت تا آرمین رو ساکت کنه یه چند ساعتی شد

دیدم نیومد که بلند شدم و رفتم که دیدم آرمین تو بغل آیان اروم

گرفته و آیانم همونجا خوابش برد فداتون بشم من رفتم نزدیک تخت

که پام نمیدونم به چی گیر کرد که افتادم ستون فقراتم آی مادر آخه

یکی نیس بهم بگه تو روز روشن رو بزور راه میری حالا واس من شب

میخواوی بری

که یهو احساس کردم قطع نخاع شدم از کمر به پایین یه جیغ فرا آلوچه

ای زدم که صدای آیان اومد : عع رو کمر تو پا گذاشتم

+نه پس مگه کوری سریع بردار پاتو تا نمردم وای

-اوک

و پاهاشو برداشت که به محض بلند شدنم افتادم رو تخت که متوجه

شدم دیدم آیان منو کشید اینقدر که خسته بودم لا لا

+مهها

-هن

+خانواده ت دارن میان خانومم

-سلامتی چیکارکنم هیپ هاپ بزخم یا بندری

یهو متوجه شدم که پریدم از رو تخت و به آیان چشم دوختم گفتم واقعا

کع گفت آره همه دارن میان

دیگه جونم براتون بگه تا اومدن مهمونا عینهو پرنسسا همچیو راست و

ریست کردم و مهمونام هم که اومدن

+مهها برو داخل اتاقمون و یه پرونده هستشا اونو بیار برام

که منم به سمت اتاق رفتم و دنبال پرونده گشتم اما نبود به سمت در

رفتم اما قفل بود آیان رو صدا زدم اما کسی جواب نداد یعنی چی شده

به سمت پنجره رفتم حفاظ نداشت پس راحت از پنجره رفتم بیرون

ارتفاعم کم بود خواستم برم که صدای منو متوقف کرد

+خاله مهها

برگشتم دیدم یه دختر بچه همین حول و هوش چهار پنج ساله است

-جانم

که یه جعبه بزرگ رو بهم داد و دستم رو گرفت بین دستای ظریف  
 کوچولوش و برد به سمت یکی از اتاقا و گفت حالا جعبه رو باز کن که  
 باز کردم یه لباس بود وویی چه نازه و گفت بیوشش چون عمو آیان  
 گفته که منم پوشیدم که فرشته هم پوشید منظورم همون دختر بچه  
 چهار یا پنج ساله که ازش پرسیدم گفت اسمشو و دستم رو گرفت و برد  
 پشت خونه هرر چقدر بهش گفتم که کجا داری منو میبری نگفت  
 سرم پایین بود و داشتم سوال پیچش میکردم ولی دریغ از یک جواب  
 سرم رو بالا اوردم خواستم چیزی بگم که تو شوک رفتم وای اصلا  
 یادم نبود که امروز تولدم ایزایمر گرفتیم رفت

همه جا از بادکنک های که روش نوشت بود تولدت مبارک بود از رو پل  
 کوچیک چوبی رد شدم و رسیدم به جشن فوق العاده زیبا بود و تمام  
 خانواده خودم و آیان همه بودن هنوز تو شوک جشن تولدم بودم که  
 دستای مردونه ای دور شکمم حلقه شد آیان بود به سمتش برگشتم و  
 گفتم : آیان معرکه ای تو پسر

و لبام رو لباش گذاشتم و کوتاه بوسیدمش که صدای سوت و جیغ

مخلوط شده رفت هوا

که آیان بینیش رو به بینیم مالید و گفت : قابل تو رو نداره نفسم

و با هم دست تو دست به سمت میز گردی رفتیم که همه جمع شدن

چشمم به کیک که خورد ذوق زد شدم چون کیک بزرگی بود و عکس من

بود و وویی شمع ها رو آیان روشن کرد که من چشمم رو بستمو به

داشتن همچین خانواده ی عالی که تو عمرم نمیتونستم پیدا کنم و

آیان که یارم بود چه خوب چه بد اما چیزی که برام مهم بود این بود که

جا نزد و با هم موند تو غم و غصه هامو شریک شد یه نفس عمیق

کشیدم و آرزو کردم که داخل زندگیم خوشی باشی و پسر مم مثل باباش

باش و شمع ها رو فوت کردم که همه دست زدن و کیکم با شماره

معکوس بریدم بعد از اینکه دوتا خانوما که فهمیدم آیان کارگر گرفته

بردن آهنگ شاد گذاشتن که همه افتادن وسط پیر و جوون نداره همه

در حال رقصیدن

بعد از چند تا آهنگ شاد یه آهنگ برای تانگو گذاشتن که من و آیان

وسط بودیم و با ریتم میرقصیدیم اونم تند (تانگو در اصل باس تند

برقصی) که سوت و جیغ کل فضا رو پر کرده بود با حرکت آخر

ما آتیشای از دور پیست رقص شعله کشید

مثل دل کسانی که میخواستن ما رو نابود کن از همه مهتر عشقمون رو

که خودشون نابود شدن و نابودیشون رو با حامی زندگیم دیدم

رمان لکسوزم به پایان رسید و اینو مدیون شما دوست

داران عزیز

هستم که منو همراهی کردین ایشالله هر چی تو دلتون هست خدا

بهتون بده و بهمراه عشقتون و زیر سایه ننه باباهاتون باشین و در آخر  
بگم که پول خوشبختی نیماه خوشبختی رو دل بی ریا شما و زیدتون  
میاره درست پول اگه نباش عشق مشقم نی اما پایه اصلیش یه چیز دیه هستش  
و در آخر از دوستای گلم آزی و زری ممنونم که بهم کمک کردن در مسائل

مختلف و از زینب بخاطر انتخاب لباسها برای شخصیتا ممنون و  
خاک پاشما و مخلص شما دوستای گلمم هستم که منو یاری کردین  
در پناه حق و به دور از خزند و گزند

نویسنده : زه-kArimi\_را

پایان 5/2/1396

رمان اولم : وحشی منی (آفلاین نوشته شد)

رمان دومم : لکسوز (آنلاین)

رمان بعدیم تنفری از جنس عشق

برای دیدن شخصیتهای رمان : @Fast\_6